

پندار نیک	گفتار نیک	کردار نیک
من در دهان من	من در دهان من	من در دهان من

خرم شاه

سخنرانی های استاد پورداوود
در هندوستان در باره آیین و
تاریخ و زبان ایران قدیم

تالیف : پورداوود

DS
۴۳۲
/ب۲
پ۹۳





کردار نيك

گفتار نيك

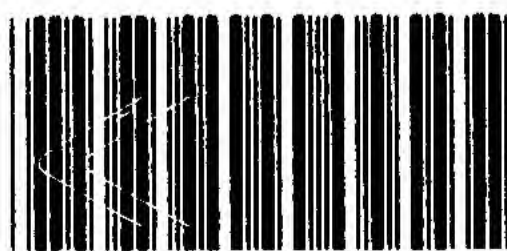
پندار نيك

خرمشاه

کنفرانسهای پورداد در هندوستان

راجع بآئين و تاريخ و لغت ايران قديم

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتيان ايراني بمبئي



116524

کتابخانه تخصصی
وزارت امور خارجه

فهرست مندرجات

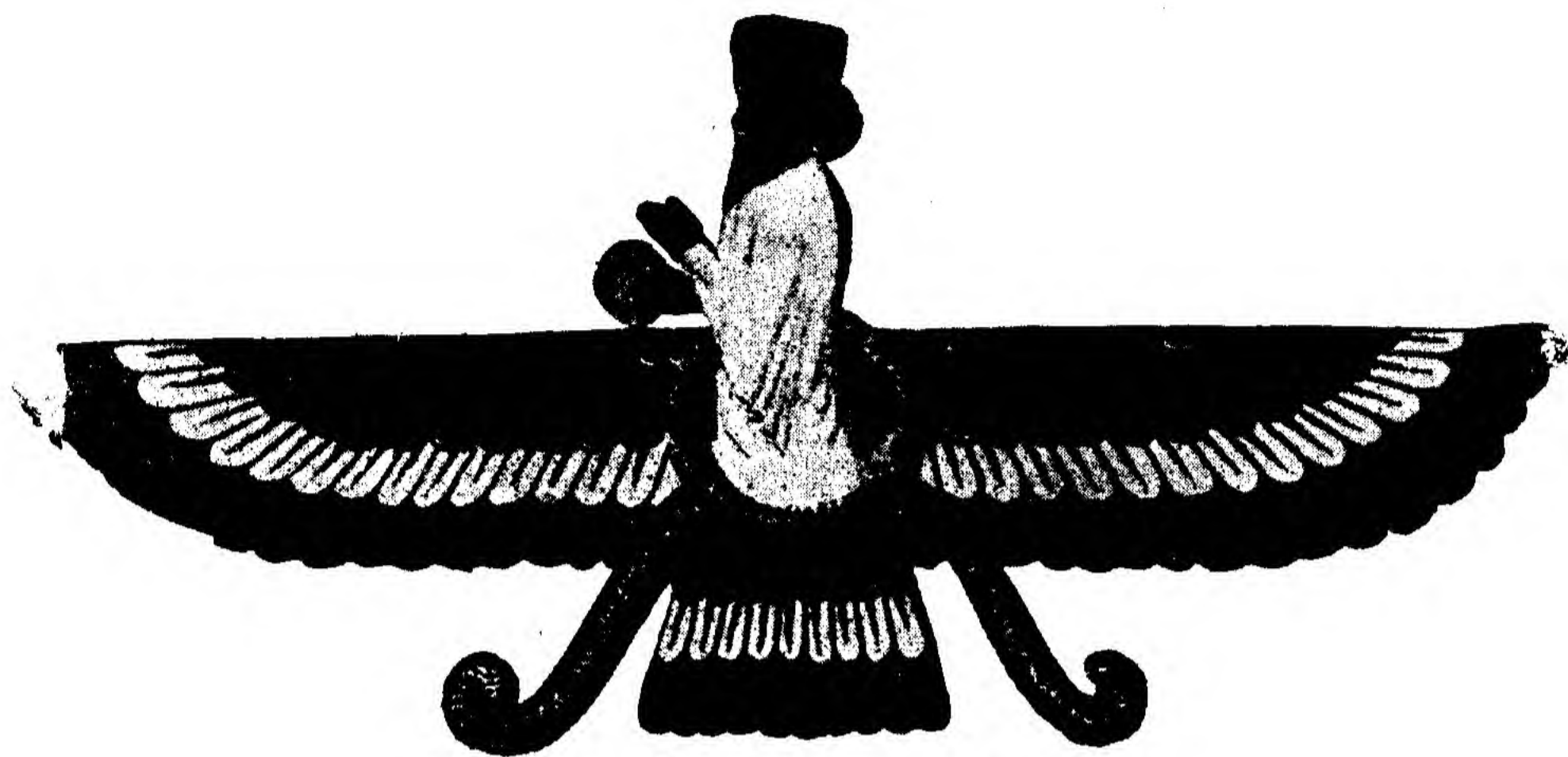
صفحه

- ۱ دیباچه — معارف ۳
- ۲ اودواده — ایرانشاه تعریف ده اودواده و معبد ایرانشاه ۱۲
- ۳ نطق در مدرسه اودواده ایران وطن قدیم و مقدس پارسیان ۱۷
- ۴ مدرسه آترپان در اندری پیشوایان دین زرتشت در قدیم ۲۱
- ۵ تقویم و فرق آئین مزدیسنا ۲۸
- ۶ قصیده فرور داریوش ۳۷
- ۷ ترجمه انکلیسی قصیده فرور از دینشاه جی جی باهای ایرانی ۳۹
- ۸ زبان فارسی و لزوم آموختن آن ۴۴
- ۹ فروردین — فرور — فروشی معنی و وجه تسمیه ماه اول سال بفروردین ۵۴
- ۱۰ دروغ و راستی در ایران قدیم و اوستا (تاریخی و اخلاقی) ۶۱
- ۱۱ قصیده جم مضمونش از اوستا استخراج شد ۷۴
- ۱۲ ترجمه انکلیسی قصیده جم از دینشاه جی جی باهای ایرانی ۷۷
- ۱۳ ایران قدیم (تاریخ) تا استیلای عرب ۸۲
- ۱۴ ایران نو (تاریخ) از زمان استیلای عرب تا با امروز ۹۵
- ۱۵ غلطنامه تصحیح اغلاط مطبعه *

تصاویر

- ۱ دروازه قصر خشا یا رشا در پرسپولیس ۳۸
- ۲ تالار قصر خشا یا رشا در پرسپولیس ۷۴

همه این کنفرانسها بزرگان کجراتی ترجمه کردند و در مقارن اوقاتی که تاریخ آنها در بالای مقالات معین است در جراید و روزنامه های بمبئی مثل قیصر هند و جام جمشید مندرج کردند و بعضی از آنها نیز جداگانه بطبع رسید



بنام هر مزد پاک

دیباچه

انجمن ترقی خواهان خرمشاه که اعضای آن از خرمشاه یزد مقیم بمبئی هستند از بنده خواستند برخی از کفرانسهائی که در مدت اقامت در هندوستان دادم از آن قبیل کفرانسی در مدرسه ده اود واده و مدرسه اتربان در نزد يك بمبئی و کفرانسهائی جشن نوروز در انجمن های مختلف و کفرانسی در شهر پونه همه را در يك رساله بطبع رسانند تا آنچه از فروش آن عاید شود از برای مدرسه ای در خرمشاه صرف گردد چون بای مدرسه و معارف در میان بود از این تقاضا خود داری نتوانستم کرد زهی شاد و خورسندم مقالاتم بتواند در کوچکترین ده ایران اثری نماید و سبب تعلیم و تربیت ده تن از نو نهالان وطنم گردد اتفاقاً مطالب مقالات مذکور عموماً طوری نیست که کهنه شود بنابراین شاید قرائت آن چندان بیفایده هم نباشد

خرمشاه دهی است در ربع فرسخی از طرف مغرب شهر یزد اهالی آن بانصد زرتشتی و يك صد نفر مسلمان هستند گذشته از خرمشاه در دهات اطراف یزد که ساکنین زرتشتی دارد از این قرار

است تفت و نرسی آباد و اهرستان و خیر آباد و قاسم آباد و مراباد
و مبارکه و رحمت آباد و چم وزین آباد و کوچه بیک و حسین آباد
و جعفر آباد و شرف آباد و غیره

مجموعاً در تمام نقاط ایران بیشتر از دوازده هزار مزدیسنان کیش
نیست و نیز از این عدد کمتر هم که نه هزار باشد نوشته شده است مراکز
مهم آنان یزد و کرمان و طهران است بقول مستشرق معروف امریکائی
جکسن Jackson جمعیت آنان در این دو قرن اخیر از صد هزار
رسیده است به نه هزار هر یکی از آنان که وسیله ای پیدا کرد ایران را
بدرود گفته به پارسیان هندوستان ملحق شد اینک در هندوستان بیشتر
از دو هزار زرتشتی ایرانی هستند نه آنکه فقط زرتشتیان از وطن مقدس
زرتشت چشم پوشیدند بلکه کلیعی ها و ارمنی ها و نیز خود مسلمانان
بهر جای دنیا که توانستند پناه بردند عراق و مصر و اسلامبول و قفقاز
و هندوستان مراکز مهم مهاجرین ایرانی است هنوز هم اوضاع ایران
طوری نیست که کسی با داشتن وسیله از آن مملکت تن بدر نبرد چون در
سرزمین ما علم و معرفتی نیست بنابرین کسی را عشق و محبتی
نیز بوطنش نیست

نگارنده پس از هجده سال که از اروپا بوطنم برگشتم بیشتر
از صد نفر از دوستان و آشنایان از آمدنم بایران ملامت کردند پس از یک
سال اقامت در هاینخت در هنگام حرکت بطرف خارجه بهر کسی که
رسیدم مرا از بیرون رفتن از ایران تبریک گفت کسانی که با اوضاع
اروپا اطلاعی دارند میدانند که حقیقهٔ حس وطن پرستی در سراسر
ایران وجود ندارد دو مثال بزرگی که در خصوص وطن پرستی در اوقات
جنگ بزرگ بهالمیان نشان داده شد وطن پرستی المانها و محبت فرانسوی
هاست نسبت بخاکشان ملت المان در مدت چهار سال بنام معنی لغت
کرمسینکی خورد یعنی که در مملکتش اصلاً چیز خوردنی پیدا نمیشد
ولی ابداً شکایت نکرد و تمامرا بصبر و حوصله گذراند و شاید هم

بیشتر از يك ملیون بتدریج از کرسنکی در آن مملکت تلف شده باشند ممکن است بگویند در مقابل کرسنکی جز سکوت چاره ای نداشتند ولی قرض ملی که در مدت متبادی جنگ حکومت المان از ملتش نمود مردم باختیار و میل تمام آنچه از طلا و نقره اندوخته داشتند تسلیم دوات کردند ملت المان بعداً دریامد مگر وقتی که لشکریان آن در خاک فرانس بنای عقب نشینی گذاشتند از طرف دیگر فرانسویها هفت يك مملکت خود را از جنگ داده ما بقی مملکت در مدت چندین سال در زیر گلوله و بمب و آتروپلان و زباز و توپهای دور زننده بود خانواده های محترم شهرهای ریس سالهای دراز شبانه روز در زیر خانهای مرطوبی و تار يك بسر برده تا آنکه کامیاب گشتند قطع نظر از آنکه در مدت چهار سال چندین ملیون از جوانان این دو مملکت در میدانهای جنگ بخاك و خون غلطید و یا آنکه دست و پا شکسته و ناقص بخانواده خویش برگشتند . در بیست سال پیش از این یعنی در آغاز مشروطه حس وطن پرستی در ایران تولید شد ولی چون اشخاص نالایق و خائن و بیسواد بسر کار آمدند و هر يك بفکر بر کردن جیب خود افتادند از این رو این احساسات هم که سرمایه از برای ایران بود از دست رفت بخصوص از هیچ چیز از این سفر اخیر خود در ایران بیشتر از عدم حس وطن پرستی مردمان متأثر نشدم گرچه مایه افسردگی در آنجا از قبیل فقر و بی علمی و تعصب و تریاك و الكل و قمار بسیار است

از نکته مهمی که در آغاز مشروطه ایران فروگذار شدند همان ترویج علم و معارف است در این مدت بیست سال اگر تمام همت از برای آن صرف شده بود حالا در اصطلاح چرخ گردونه ما براه افتاده بود ملت ایران نخواست راه ترقی که دیگر آن پیموده اند بپاید

بجز بکه هیچ اهمیت نداد همان معارف مملکت است بودجه معارف
 يك مليون هم نمیرسد این مبلغ هم بیشتر در خود طهران از برای
 مدارس عالی مثل مدرسه علوم سیاسی و مدرسه حقوق که ابداً وجودش
 لازم نیست و يك ذره فایده از آن بایران نمیرسد صرف میشود ما بقی
 مانده آن مبلغ بموجب هزارها اجزای اداره معارف پرداخته میشود
 این گروه اجزای معارف از وزیر گرفته تا معلم و مفتش و نماینده مثل
 هزارها پاوران و سرداران و سرهنگان و سرتیپان چند سال پیش
 هستند که موجب هنگفتی از دولت میبردند ولی ابداً نام و نشانی از
 سرباز نبود امروز هم در مقابل وزارت معارف ما و گروه انبوه
 وظیفه خواران معارف شاگردی در ایران وجود ندارد از قرار احصائیه ای
 که در یکی از روزنامه های ایران خوانده ام عدد شاگردان پسر در
 تمام ایران غیر از طهران به ۳۲۲۹۷ و عدد دختران به ۳۳۹۷ میرسد
 طلاب مدارس قدیم نیز در جزو همین محصلین اند همسایگان ترك و
 تار و عرب ما در کمال شدت در مملکت خویش از برای توسعه معارف
 میکوشند ولی در ایران ما بچراغانی کردن و شهر را زبنت بستن و در
 شب های تاریک در هوای غبار آلود طهران فشفشه بهوا کردن دلقشوشند
 مثل اینکه ما ایرانیها برای این خلق شده ایم که از دیگران تعریف
 و یا تکذیب کنیم ولی خود مان در صد آن نیستیم که کسی از ما نیز
 تعریف کند و وسیله سرزنش و ملامت فزون و فراوان بدیگران
 میدهیم آنچه اکنون از دولت ترك و آزادی زنان آن میخواهید و تعریف
 میکنید و از فقدان آن در وطن خود افسوس میخورید از اثر مدرسی
 است که در پنجاه سال پیش از این امریکائی ها در نقاط مختلف عثمانی
 بنا کردند منشأ آزادی زنان ترك بخصوصاً از پرتو مدرسه دختران

اسلامبول است Women's College و نیز بلغارهایی که مملکت خود را از اسارت ترکها نجات دادند و نسبتاً بترقیات فوق العاده رسیدند در مدرسه Robert College امریکائی تربیت یافتند در این اوقات در جراید خارجه میخوانیم که دو ملیون و نیم دلار امریکائی ها از برای دو مدرسه مذکور و دارالفنون بیروت و مدرسه بین الملی امریکائی از میرومدرسه امریکائی صوفیا از برای مخارج پنجساله این پنج مدرسه اعانه دادند فقط چند سال است که در گوشه و کنار از افغانها اسم برده میشود بیش از این کسی جز از ما ایرانیان از آنان نامی نشنیده بود ما آنرا می شناختیم برای اینکه چندین بار ما را تاخته و غارت کرده بودند الحال که اسم آنان آزادی شد غالباً اخبار مملکت خداداد افغانستان با مدرسه و معارف توام است لپنسکی Leszcynski المانی که چند سال در کابل در اداره معارف آنجا اشتغال داشته مقاله بسیار منبذی در شرق جدید Der Neue Orient منطبه برلین نشر داد از آن جمله می نویسد بیش از سال ۱۹۱۹ میلادی یعنی بیش از بامیری رسیدن امان الله خان در تمام افغانستان فقط دو مدرسه که قابل این اسم باشد در کابل وجود داشت یکی مکتب حبیبیه و دیگری مکتب حریبه هر دو از تأسیسات امیر حبیب الله خان هر يك از این دو مدرسه دو بست تا سیصد نفر شاگرد داشت امیر امان الله خان شعبه دو مدرسه مذکور را با همان اسمها در شهرهای بزرگ افغانستان مثل هرات و منهار شریف و خان آباد و قندهار و جلال آباد و خوست برقرار داشت این مدارس از مدارس عالی شمرده میشود يك صد مدرسه دیگر ابتدائی اسم مکتب ملکیه در محال کوچکتر مثل میمنه و غزنه و لمگان و بمگان و کهمرد و سیغان و پشترود و

نورستان حالیه که کافرستان سابق باشد ایجاد کرد در کابل مدرسه ای
 باسم مکتب مستورات برای دختران دائر نمود و نتیجه بسیار
 خوبی هم از آن می گرفتند آخوند های افغانستان میاهو بلند نموده
 تعلیم و تربیت نسوان را برخلاف قوانین قران دانستند از اثر آن مدرسه
 مذکور چندی بسنه شد ولی امیر آخوند ها را متقاعد نموده دوباره
 مدرسه باز شد يك رشته مدارس دیگری نیز از همت امیر وجود
 یافت مانند مکتب المساحته مکتب القضاة مکتب الحکام مکتب الصنائع
 و يك مدرسه ای برای تربیت و پرورش کوه و جنگل امیر ترقی
 خواه زبانه های خارجه را نیز فرو گذار نشد يك مدرسه فرانسوی باریس
 و معلمین فرانسه موسوم به مکتب امانیه دائر ساخت مدرسه مذکور
 دارای صد نفر شاگرد است يك مدرسه دیگری نیز موسوم با مانیه
 از برای تعلیم المانی باریس و معلمین المانی ایجاد کرد که حالا سیصد
 نفر شاگرد دارد نکارنده در بیست سال پیش از این در طهران نزد
 میرزا محمد حسین خان سلطان الفلاسفه طب قدیم یعنی کلیات ابن سینا
 و شرح اسباب و شرح نفیسی تحصیل میکردم نظر دارم روزی
 استاد مرحوم نقل میکرد که او بنوبت خویش در محفل درس یکی از
 دانشمندان آن زمان حاضر بود روزی خداوند بدانشمند مذکور
 پسر بچه ای عطا کرد یکی از طلاب شاگرد وی که اقلاً پنجده سال
 داشت بس از بتر يك کفش قدم نور سیده گفت امید دارم که خداوند
 تعالی آقا زاده را مانند حضرت عالی از علم و کمال و معرفت بهره دهند
 کند و بنده در محضر درس او نیز کسب علم کنم

کوئیا دولت ما نیز امیدوار است که افغانستان پایه علم و معرفت
 را بجائی رساند که ایران بتواند از پر و فسورهای کابلی برای مدرسه

علوم سیاسی و علم حقوق طهران مدد بخواند اینک که روز کار ما
 اینجا کشید خود باید در فکر آینده باشیم دولت خود را مقابل ما
 مکلف نمیداند ولی ما خود را باید در مقابل فرزندان خویش مکلف
 بدانیم و از برای تعلیم و تربیت آنان بکوشیم

بیشک از پرنو همین معارف است که ایران ما روی نجات
 خواهد دید اگر نجات خود را جز از معارف با اسبابهای دیگر فرض
 کنیم بخطا رفته ایم چندی پیش از این کمان میکردند که با داشتن
 فشنون منظمی ایران از این پستی بلند خواهد شد اینک آنرا داریم و می
 بینیم که باز همانیم که بودیم مقصودم این نیست که لشکر لازم نیست
 البته آسایش و امنیتی که امروز در ایران ماست از پرنو آنست
 با داشتن آن چیز دیگر نیز محتاجیم ممکن است هم روزی از خیابانهای
 چرکین طهران با اتوموبیل Mercedes بگذریم و
 در وقت لزوم از طهران تا اصفهان با آئرپلان یونکرس Yunkers
 حرکت کنیم و با دوستان خود بتوسط تلفون سیمنس Siemens صحبت
 بداریم ولی باز وحشی باشیم و نیز ممکن است روزی با داشتن سرمایه
 و اجازه همسایگان سراسر ایرانرا مثل اتا زونی خط آهن بکشیم آیا
 شعور آن مسافر بکه از انزلی تا بندر بوشهر در مدت سه روز میرود
 زیاد تر خواهد شد از شعور کسیکه همین راه را در مدت سه ماه
 با شتر خویش می پیابد ؟ الکتریک و گاز و تلگراف بیسیم حتی
 چندین کشتی جنگی در دریای خزر و خلیج فارس و انواع و اقسام
 کارخانه و صنایع همه لازم است ولی مدرسه لازمتر است فرضاً هم
 که تمام وسایل زندگانی اروپا را در ایران جمع کنیم و باندازیم
 سواد ندانستن راه استعمال همه آنها را بصد خود بکار خواهیم برد

آدم بی معرفت تمام آنها را مد هرزگی و تنبلی خود خواهد دانست مثلاً
اگر خط آهنی میان طهران و کیلان دایر شود لابد دسته دسته
مردم و الکدهای بای تخت بکیلان رفته تا در کنار جویبار و سبزه زاران
مملکت خرم نیز از حشیش و عرق خود حظی برده باشد چنانچه خط
آهن مختصر میان طهران و عبد العظیم باغهای آن زاویه مقدس را
از برای هرزگی چرس و تریاک و عرق مختص گردانید بسا در ایران
داو تنائی که از اروپا برای مرکب و نویسندگی حمل میشود تریاکها
آنها را در کمال مهارت سوراخ کرده حقه و افور میسازند

فقط از هر نو مدرسه است که میتوانیم حس وطن پرستی در
مملکت خود احداث کنیم و هر وقت که حقیقه وطن خود را دوست
دانستیم از برای بهبودی آنها خواهیم کوشید عموم ایرانیان راست از
مسلمان و زرتشتی و ارمنی و کلیعی که در توسعه معارف و سعادت
اعقاب خویش و حفظ ملیت ایران و استقلال و پایداری آن از دل
و جان بکوشند

اینک ای زرتشتیان ای فرزندان باوفای ایران چون این مقاله
باسمتان آغاز شد نیز میخواهم باسمتان انجام دهم بخصوص در
تعلیم و تربیت دختران مانند پسران خویش کوشا باشید سومین
دختر حضرت زرتشت موسوم است به پوروچستا مستشرقین
اروپائی معنی این اسم را چنین نوشته اند یعنی بردان و بسیار دانا
و نیز حدس میزنند که پیغمبر ایرانی این دختر را از این جهت باین
اسم مفتخر ساخت برای آنکه او بیش از دختران دیگر تعلیمات و آئین
مقدس پدر بزرگوار خویش در حفظ داشت اینک بجاست
که مقاله را بیک قطعه از سرودهای کانا که حضرت زرتشت در

وقت عروسي همين دختر با جامه‌سپ وزير كي گشتاسب خطاب
كرده است حتم نمايم

اينك توای پورو چيسنا از پشت هيچتسپ ودودمان
اسپنتمان ای جوان ترين دختر زرتشت او (زرتشت)
بامش پاك و راستی از برای تو جامه‌سپ را
بر كزبد اكنون برو ختی بيندیش با خردت
مشورت کنی با نيت پاك مقدس ترين اعمال
پارمائي را بجای آور



در ۲۴ دسامبر ۱۹۲۵ در ده اودواده

❖ اودواده — ایرانشاه ❖

در ۲۴ ماه دسامبر ۱۹۲۵ به ده اودواده Udvada که از طرف شمال در ۱۲۰ میلی بمبئی است رفتیم قدیم ترین آتش وره رام (بهرام) که معروف بایرانشاه است در همین ده گجرات واقع است تقریباً هزار نفر ساکنین این ده همه پارسی هستند و بیشتر از آنان موبد و هیربد میباشند ولی مانند سایر بهدینان بکار و کسب و زراعت می پردازند

چون در ایران قدیم و تا کنون در نزد مزدیسنان رتبه پیشوائی میراثی است و از پدر به پسر میرسد از این جهت برای حفظ شجره عنوان موبدی و هیربدی را نگهداشتند شجره برخی از آنان بسیار مفصل و از چندین صد سال باینطرف از پشت به پشت پیشوای مذهبی بودند مثلاً سلسله النسب دستور بزرگ حالیه بمبئی دستور داراب بشوتن سنجانا به نیروسنک معروف که از پیشوایان دانشمند اواسط قرن یازدهم میلادی باشد میرسد نیروسنک در قرن مذکور در سنجان در جوار همین ایرانشاه که آن وقت در آنجا بود دستور باریسان بوده است و اوستا را بسانسکریت ترجمه نموده که الحال موجود است و در قرن گذشته در تفسیر اوستا بمشرقین اروپا خدمات شایان نمود و از جمله اسباب کشف معنی نامه مقدس گردید بنابر این سلسله دستور حالیه بمبئی چنانکه در شجره ایشان در جزو کتاب مهاجرت زرتشتیان نشان دادیم تقریباً بهزار سال میرسد

از گروه موبدان اودواده در مقابل جمعیت کوچک بهدینان

برمیآید که قسمت بزرگی از مهاجرین زرتشتی پس از استیلای عرب
به هندوستان از علمای دین بوده اند

در سنت زرتشتیان است که آتش ایران‌شاه را مهاجرین در هنگام
عزیمت از ایران با خود همراه آوردند بعید هم نیست که این سنت را
حقیقتی هم باشد چه غالباً در تاریخ ایران میخوانیم که در وقت
هجوم دشمن آتش مقدس را از بیم آنکه بدست دشمن افتاده خاموش
شود بجای دیگر نقل میکردند آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم
پس از شکست نهاوند از عربها خود بشخصه از ری از مرکز روحانیت
ایران آتش آنجا را که مخصوصاً قدیم و مقدس شمرده میشد با خود
برگرفته بدورترین نقاط شرقی ایران برد و در سرو معبد مخصوص
ساخت و آتش مذکور را در آن فرو نهاد

چنانکه همین آتش حالیه ایران‌شاه پس از فتح سنجان و شکست یافتن
پارسیان بقول موبد دانشمند پارسی مدی در سال ۱۴۹۰ در جزو
لشکران رجای هندو در مقابل مسلمانان کوه بهاروت در هفت میلی سنجان
نقل داده شد آتش مذکور پس از استیلای مسلمانان در مدت دوازده
سال بالای آن کوه در میان غاری محفوظ ماند در سال ۱۹۲۰ غار
بهاروت بواسطه جمعی از جوانان ورزیده پارسی کشف گردید و آرا مکاه
دوازده ساله آذر مقدس که از درختهای کهن سال و بیشه پنهان
بود معلوم گردید

حقیقهٔ بسیار دور بنظر میرسد که ایرانیان در وقت مهاجرت یکی از
آتشهای قدیم را با خود نیاورده باشند چه مهاجرت آنان فقط
برای حفظ دین بوده است آتش که بخصوصه عنصر مقدس است و در
پرستشگاه بمنزله معراب مزدیسنان است البته همیشه با آنان همراه بود

در کلیه جنگهاییکه ایران قدیم در طی روزگار ان با دشمنان نمود در سر لشکریان و بار و بنه آتش نیز مانند درفش در آتشدهانی مخصوص در حرکت بود

معبد اود واده که آتش و رهرام (بهرام) خوانده میشود قدیمترین پرستشگاه پارسیان هند است در ایران قدیم هم معبد های بزرگ باین اسم نامیده میشد آتش و رهرام از آتشکده و یا آذر یان و در بهر بزرگتر است بمنزله کاتدرال Cathedrale عیسویان و مسجد جامع مسلمانان است در صورتیکه آتش مذکور در همین هندوستان پس از ورود زرتشیان فراهم شده باشد باز بیش از هزار و دو بیست سال است که زنده و شعله و راست چه مهاجرین بقول دانشمند امریکائی جکسن در سال ۷۱۶ میلادی یعنی شصت و پنج سال پس از کشته شدن یزد گرد سوم وارد گجرات شدند این آتش نخستین بار در سرزمینکه بیاد یکی از شهر های ایران سنجان نامیده شد فروخته گردید ظاهراً مهاجرین از خراسان آمدند و اسم یکی از شهر های ایالت خود را بیک قطعه زمین گجرات دادند کویا خواستند دل خود را بیاد وطن و ایران شده خوش نمایند چنانکه بمعبد خویش بیاد شاهنشاه ناکام ایران شاه نام گذاردند ایران شاه پس از چندین صد سال اقامت در سنجان پس از فتح مسلمانان دوازده سال در بالای کوه بهاروت در میان غاری بسر برد پس از آن در جائیکه بیشتر زیست نمود در شهر نوساری است که در مدت ۲۲۵ سال پایتخت این ایران خدیو بوده است در سال ۱۷۴۱ از نوساری به بلسار نقل داده شد و در این جا بیش از یک سال مانند آنگاه به اود واده آمد اینک صد و هشتاد و پنج سال است که این ده اقامتگاه شعله ایزدی است و محل

ز بارت پارسیان هند و زرتشتیان ایران است مخصوصاً ماه اردی بهشت و آذر ماه اوقات زیارت آنجاست در این دوره ابرانشاه بمنزله سه آتشکده معروف ایران قدیم است اولی آذر گشسب در شیز (جزن) آذر بایجان که آتش رزمیان شمرده میشد بقول ابن خردادبه پادشاهان ساسانی پس از تاجگذاری از تیسفون پیاده تا شیز زیارت آن میرفتند دوم آذر فرو با (فرن یغ) در کاریان فارس آتش پیشروایان مذهبی بوده است سوم آذر برزین مهر در ریوند خراسان مخصوص برزیکران بوده است

اود واده با جمعیت زرتشتی و صدها موبدان سفید پوش با قیافه ایرانی و با پرستشگاه با شکوه ابرانشاه که از سرای آن در بامداد و یمر روز و شام سرود اوستا بلند و بوی صندل و لبان از مجمر آن بمشام میرسد یاد آور عهد خجسته ساسانیان است فقط چیزیکه لطمه زمان را بخاطر میآورد شنیدن زبان گجراتی است بجای پهلوی

در دکانهای اطراف ابرانشاه مانند بیت المقدس و سایر اماکن متبرکه که شمع و چوب صندل و لبان فروخته میشود زنهای موبدان در کارگاه خودنشسته مشغول بافتن کشتی و یا بندیکه زرتشتیان بدور کمر بندند میباشند شوهران هم برهنائی زائرین میپزدازند

بنا بدرخواست دوست محترم آقای دینشاه ایرانی دو دستور انجام دستور فیروز و دستور کیوجی مرا بدیدن یز شنه مفتخر نمودند یز شنه آداب و رسومات دینی است که با سرود اوستا بجای آورده میشود در حیاط ابرانشاه گروهی از موبدان با دو دستور حضور داشتند از طرفی در آتشدان چوب صندل و لبان میسوخت از طرف دیگر در

اور ویشگاه، ظروف آب از برای غسل و تطهیر گذاشتند دو موبدیکه
از سر تا پای سفید پوشیده و از هر حیث باك و ساده بودند بنام آویخته
برسم بدست گرفته به تطهیر و تهیه هوم (۱) پرداختند یکی از آنان
زوت و دیگری را سپی گردید در رسومات مذهبی همیشه دو موبد
لازم است زوت و را سپی دو رتبه دینی است این دو موبد که
باهم و کهی جدا اوستا را با آهنگ مخصوصی از بر خواندند

آنچه در سالهای دراز در کتب خوانده و مشتاق دیدن بودم بالاخره
در مرکز روحانیت مزدیستان مشاهده کردم کلیه اداب و رسومات
مذهبی کنونی از عهد ساسانیان و ساسانیان از آن زمان باقی مانده
است بخصوص از شنیدن سرود اوستا که راز و نیاز پیغمبر ارا
زرتشت است با خدای یگانه خویش اهورا مزدا بسیار شادمان
شدم در مدت يك ساعت که تشریفات طول کشید عهد های سراسر
ایران از کورش بزرگ تا بروز کار سباه یزد گرد سوم يك يك از
خاطرم گذشت و شعر فردوسی بیادم افتاد دگر گونه شد هرخ گردون
میچرخد ز آزادگان باك پیرید مهر غیر از زرتشتی کسی اجازه دیدن
این رسومات ندارد مگر آنکه بطور استثنا به بعضی از متخصصین
علم مزدیسنا اجازه داده میشود در پنجاه سال پیش از این مستشرق
آلمانی هاوک Haug و پس از آن مستشرق فرانسوی منانت و
مستشرق امریکائی جکسن رسومات مذکور را هر يك بنوبت در
جا های مختلف در نوسازی و اودوده و بمبئی دیدند حتی مستشرق
فرانسوی دارمستتر در مدت اقامت طولانی خویش در هند دیدن آن

(۱) هوم در اوستا هلوما و در سانسکریت سوما نام فرشته ایست و نیز هوم گیاهی است
که از آن آشامی ساخته مانند Lukharistia عیسویان در وقت رسومات مذهبی بکار برند

موفق نشد و ما دام منانت نیز تمام رسومات را ندید
در مقابل حسن ظن و محبتیکه از طرف دستوران و موبدان
نسبت بیک ایرانی نشان داده شد در انجام تشریفات دعای خیرم در
حق ایشان این بود که خداوند آنان را بزیارت ایران و وطن مقدس
زرتشت موفق گرداند از شنیدن این دعای اختیار خروش اشتیاق از
نہا همه برخاست

در مدرسه اودواده

ای نو نهالان بوستان اردشیر پاهکن و ای باز ماندگان بهد بنان
ایران باستان هر چند که بیشتر از هزار سال است که باین سر
زمین آمده اید ولی هنوز خون تان تغییر نیافت هنوز دین تان همان پاک
قدیم خود باقی است هنوز اسم تان هارسی و باد آور ایران کهن است
هنوز فرو هر زرتشت اسپنتمان از فراز کس ور کشتاسپ بشوی یک
مشت پیر و ان خویش نگران و از درگاه اهورا مردا خواستار است که
آنان را از آسیب روز کار و گزند اهریمن نابهکار این دارد ای فرزندان
عزیز بتنکی و خوردی ده اودواده منگرید شما را وطن دیگری و سرزو
بوم بزرگتری است سرزمین اصلی شما ایران است و طنیکه
در طی روز کاران چندین هزار ساله کارهای بزرگ ساخت و در صفحات
تاریخ روز کار نام یک از خود گذاشت

پس از تیره شدن ستاره بخت ساسانیان و چیره کشتن
تازیان بایرانیان کشاکش دوران نیاگان شما را بر آن داشت که
وطن خود را بد رود گفته بکشور دیگری پناه برند

بدی ایران و یا خوبی هندوستان سبب این مهاجرت نبود
برای آنکه تن زیر بار ننکین ندهند و از دشمنان فرومایه خویش فرمان

نبرند از خان و مان و مال و منال چشم پوشیده فقط آتش ایزدی را که
بنا بسنت هنوز هم در این ده روشن است با خود برگرفته رهسپار
دیار بیگانه شدند

ما در این خانه بی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه این جا پناه آمده ایم

آتشیکه از ایران با خود آوردند هماره یاران را با آتش مهر ایران
دلگرم نگه داشت هر چند که در غربت رنج دیدند ولی از آئین
ایران دست نکشیدند

اینک این نود هزار پارسی که در هندوستان موجود است
شاید باز ماندگان چندین هزار زرتشی باشند که باین سامان
آمدند و بتدریج در خاک غیر در مقابل برهمنان و خصوصت مسلمانان
و آزار عیسویان از میان رفتند

امروز همه ایرانیان بوجود هارمیان هند شاد و خرمند و
آنان را از فرزندان با وفای ایران و نمایند اخلاق باستان می‌شمارند
همانطوریکه در مدت بیشتر از هزار سال پدران شما کوشیده
نگذاشتند که شعله ایزدی خاموش و آتش عشق ایران افسرده
گردد شما فرزندان نیز باید بنوبت خویش در حفظ میراث اجدادی
کوشیده هماره در کاخ ابرانشاه و در سراچه دلهای خود فروغ
یزدانی را زنده بدارید

آری نجاست که آتش مهر ایران جاودان زبانه کشد وطن قدیم
شما قابل محبت است وطنی است که و خشور زرتشت را در آغوش خویش
پرورید و از هر تووی آئین یکتا پرستی بجهانیان بخشید

چنانکه ایران سر چشمه توحید است آب‌شخور سلطه و اقتدار هم

هست کورش هخامنشی در میان طوایف آریائی نخستین مردی است که
 اساس شهر یاری بزرگ نهاد ایران وطنی است که از برای فرو شکوه بارینه
 خویش از اوستای زرتشت و کتیبه داریوش اسناد بسیار معنوی در
 دست دارد .

ایران وطنی است که در دوره بدبختی و گرفتاری خویش باز
 جامعه جنس بشر را فراموش ننموده از سینه فرسوده و خسته خویش
 صدها سخن سرایان و دانشمندان بزرگ مانند فردوسی و ابن سینا
 بسان گوهر های تابناک بر صوم ارمنیان بجهان فرستاد

ایران وطنی است که ایوان مداین آن در کنار دجله از طارم
 شکسته خویش بزبان گله از گردش روزگار گویاست
 ما بار که دادیم این رفته ستم بر ما بر کاخ ستمکاران کوئی چه رسد خدایان

ایران وطنی است که هنوز آتش غیرت و مردانگی آن خاموش
 نشده است فقط از حوادث روزگار خاکستر تیره ذلت روی سرخ قام آن
 پوشیده هر وقت که باد مساعدی وزید و گرد از روی آن برخاست دگر
 باره زبانه کشیده حرارت دیرینه خویش بروز خواهد داد همچنان ملی در
 آغاز مشروطه ایران بهترین دلیل زنده بودن این آتش است

شما فرزندان باید بکوشید که زبان چنین وطنی را درست فرا
 گیرید و باین وسیله با آتش عشق ایران مدد دهید در کار دنیا
 شگفتی نیست که اگر روزی پیش آید و شما را دگر باره بسر زمین
 نیاکانتان کشاند باید طوری کنید که بتوانید با زبان حافظ
 درجه وفاداری خود را بساحت مقدس مادر وطن عرضه دارید

اینک در ایران در پی علم و معرفت افتاده و از برای شناختن

ایران قدیم جنبشی است امید است که پس از قرنهای متمادی دوباره
 وطن ما روی نجات ییابد شما نباید که از کاروان دانش واپس مانید
 ایرانی نژاد در هر جای دنیا که باشد باید در تربیت نمودن خویش
 ایران را در باند شدن دستگیری کند بخصوصه شما باری زادگان
 باید همیشه بپاد داشته باشید که خون شما از همان خونی است که در
 سال ۲۹ هجرات از سینه شاهنشاه نا کام ایران یزد گرد در خاک
 سرو فرو ریخت

نباید فراموش کنید که زبان نامه مقدس اوستا زبان ایران
 زمین بوده است و راز و نیاز اشو زرتشت با پروردگار خویش
 درجائیکه گوید «بکدام خاک روی آورم و بکجا رفته پناه جویم» زبان
 ایران آن عهد است

از روزیکه با بدائره زندگانی میکذارید تا روزیکه مرگ
 زبانتان را از گفتار باز دارد در سور و سوک در خانه و آتشکده و
 دبستان هماره در ستایش و نیایش خداوند زبان ایران قدیم در سر
 زبانهای شماست قسمتی از دعاها و نمازهای روزانه شما که در خورده
 اوستاست بازند میبایند یعنی فارسی ااک است

هر چند که زبان فارسی را بهتر فرا گیرید و از خواندن شاهنامه
 بهره مند شوید بیش از پیش بنمود بالیده خواهید گفت که ما باز ماندگان
 همین دایران و نامورانیم که بزرگی و درستی و راستی و مردانگی و داد
 و دهش از سخنانشان پیدا است

آری شما کودکان خورد سال که در این ده دور افتاده
 و تنک در جوار آتش بهرام چشم بشعله ایزدی و کوش بسرود اوستا دارید
 باز ماندگان آزادگان و بزرگان و دایران و موبدان و هیربدان

روزکاران ساسانی هستید بی شك پس از استیلای عرب دسته ای از
 نیکان و غیرنمندان که تاب دیدن ییکانه در آشیانه خویش نداشتند از وطن
 خویش مهاجرت نمودند باید همیشه اندیشه خود را مانند نژادتان
 بلند نگه دارید با همت بلند در تحصیل کوشید و بآرزوی خدمت
 نمودن بخاک جاماسب حکیم تخلصا باشید باید جاودان مانند زبانه
 سرخ ایرانشاه دل گرم و سرافراز و درخشان مانید باید که در این
 ده هندوستان وطن فرخنده ناهید و مهر را که در مدت بیشتر از هزار
 سال شمشیر آخته نامدارانش در دنیای متمدن قدیم می درخشید
 فراموش نکنید

ماه ژانویه ۱۹۲۶ نطق در مدرسه اتربان (۱) اندری (Anderi)

پیشوایان دین مزدیسنا

فرزندان عزیز گزچه شما پس از آنکه بعد کمال رسیدید و از این
 مدرسه بیرون رفتید هیربد و موبد و یا دستور نام خواهید داشت ولی
 بمناسبت اسم این مدرسه اسمیکه در اوستا به پیشوایان آئین مزدیسنی
 داده شده است می خواهم چند کلمه از اتربان صحبت بدارم اتربان در
 فارسی آذربان میشود یعنی نگهبان آتش ما از دیر زمانی است که باین

(۱) مدرسه اتربان در اندری نزدیک بمبئی مخصوص دستور و موبد و هیربدزادگان است ادبیات
 اوستا و پهلوی و علوم دینی کاملاً در آنجا آموخته میشود هر کدام از شاگردان که در آینده از
 علمای بزرگ شوند و بتوانند خدماتی از راه معرفت و علم بقوم رسانند ازدو میلیون و نیم روپیه
 که بانی مدرسه وقف این کار کرده است معیشت کرده وقت را برای تحصیل معاش تلف نه نمایند
 مؤسس این بنا مهزبانجی کاما پسر منوچهر است مدرسه این را دهر دپاک نیت را نگارنده دیدم در
 پاکیزگی و نظم و ترتیب و حفظ الصحه و ورزش مثل یکی از مدارس اروپای متمدن است
 مخصوصاً از دیدن شاگردان این مدرسه با کلاه های بلند سفید که از روی حجاریهای قدیم ایرانی
 برداشته اند بسیار خورسند شدم اتربان یعنی پیشوای دین (موبد) دو سال از تاسیس مدرسه میگذرد

کلمه آشنا هستیم پیش از برانگیخته شدن اشوزرتشت این کلمه در سرزبانهای آریا نژادها بود چنانچه در کتاب دینی برهمنان در ربك ويد اتروان همان معنی اتروان اوستا را داراست آتر در فرس هخامنشی و آذر که يك شکل دیگر این کلمه است در کتیبه دار یوش بزرگ در بیستون بیشتر از پانصد سال پیش از مسیح پیادگار مانده است و آن نام نهمین ماه آن زمان آذر یا دیامیباشد یعنی ماه ستایش آتش در تفسیر پهلوی آتر آتر شد و باین شکل اخیر برای ما باقی ماند جزو دومی این کلمه که بان باشد در زبان اوستا و سانسکرت پانه pana میباشد که در پهلوی پانك گردید و در فارسی بان و یا وان کوئیم مثل دربان و شتروان کلمه آتش نیز از همان ریشه و بن آتر میباشد مگر آنکه برای اصطلاح علمی و ادبی تفصیص یافت در اوستا آترش چیزا یعنی آتش نژاد کلمه آذر و شکل دیگر آن آدر هنوز در زبان ما زنده و هر لحظه بشکلی جاوه کر است شاعر زرتشتی دقیقی در شاهنامه گوید

سوی کنبد آذر آرید روی فرمان پیغمبر راستکوی

نه آنکه فقط از اشعار دقیقی بلکه از کلیه ادبیات ما بغوی میتوان فهمید که این عنصر روزی در ایران مقدس و محترم بود امروز هم هر چند که زبانه آتش فرونشست ولی اسم آتشکدههای باستان مانند آذر مهر آذر نوش آذر بهرام آذر آئین آذر خرداد آذر برزین آذر کشناسب آذر زرتشت در زبان ادبی ما زنده و شعله و راست کل آذر یون که در بهار خرم ایران در دشتهای سبز وطن زرتشت با رنگ آتشین و ترکیب زبانه سر از کربان خاک بدر کند گویا بفرزندان آغز و بوم کویاست که من همان کل عهد باستانم که هر سال از آغوش خاک پرویز بدیدن شما میشتابم و باد آور زمان سرافراز نیاکان شایم کوئیا بنفشه که از آسیب روزگار نیلی پوش

است موبد آسا از برگ خویش پنام (۲) آویخته با فروتنی سرپایین نموده در برابر کانون آذر یون اشم و هو سراید تا آنکه کرم باد تا بستان مانند لشکر تازی بر آنان تاخته نه از آذر نشانی گذارد و نه از آذر پرست در خود کاتا در هیچ جا بکلمه اتربان بر نمیخوریم زیرا که در آن زمان هنوز آئین نوزاد طرف حمله و ستیزه هم واردان و دشمنان بود هنوز سروسامانی نگرفته بود که مثل سایر طبقات پیشوایان کیش مزدیسنا خود اسم مخصوصی داشته باشند بطور عموم در کاتها کلمه ایریامن (۳) Airyaman برای طبقه پیشوایان مذهبی استعمال شده است ولی در قسمتهای دیگر اوستا در یژشن و ویسپرد و وندیداد و یشت فراوان از او نام برده میشود چه در آن وقت مزدیسنی سراسر ایران را فرا گرفته دین رسمی مملکت بود از فروردین یشت چنین مفهوم میشود که سلسله اتربانها بوخشور زرتشت میرسد که خود نخستین پیشوا بوده است در کتاب متأخرین مثل بندهش سلسله اتربانها میرسد به پسر زرتشت ایست و استرا Icat-vastra این سنت زرتشتیان بسیار شبیه است بسنت یهودان که خاخام و ربانیون آن دین نیز خود را نسبت بموسی میدهند گرچه حقیقه معلوم نیست که موسی از چه خاندان است ولی چون پیشوایان دین او معروف بودند که از لاوی Levi هستند از این جهت در کتاب دوم موسی در فصل دوم خود موسی را نیز به لاوی سومین پسر یعقوب نسبت دادند و خود را از پشت هر'ون

(۲) پنام در اوستا پایتی دان PAITI-DANA میباشد جامه ایست که در زیر جوشن پوشند مخصوصه اسم پرده ایست که در وقت سرودن اوستا در مقابل آتش مقدس بروی دهان آویزند تا آنکه بخار و آب دهان بآتش نرسد زراتشت بهرام گوید بشد بر تخت زراردای ویراف پناهی بر رخ و کستیش برنای زرتشتیان ایران آنرا رو بند گویند در ایران قدیم نیز وقتی که بنزد پادشاه میرفتند بایستی پنام بیاویزند این رسم در دربار چین هم معمول بود در شهنامه برای هر دو موقع استعمال شده است

(۳) ایرمان اکنون در ادبیات فارسی غالباً بمعنی مهمان میباشد فردوسی گوید اگر کشته گردد بدست تو گرگ تو باشی بروم ایرمانی بزرگ

برادر موسی که نخستین پیشوای کیش یهو (خدا) بود گفتند
 در فرکرد هیجده و نبداد چنین آمده است که فقط با پنجم انداختن
 در دستی خرفسترا گن (۴) و در دستی دیگر برسم (۵) گرفتن اتربان
 نمیتوان شد کسیکه دروغ میگوید و تب زنده داری نمیکند از نیایش
 و ستایش خبری ندارد و چیزی نمیاورد و از برای رسیدن بزندگانی
 جاودانی کوشا نیست چنین کسی شایسته اسم اتروان هم نیست
 ای زرتشت اتربان کسی است که شب را در پرستش است و دل مردم را
 از بار گناه سبک میسازد و آنان را پارسائی رهنمون است و نیز غالباً در
 اوستا اتربان با کلمه پیستره Pistrā آمده است این کلمه همان است که
 امروز پیشه شده است یعنی اتربان گذشته از احکام مذهبی و دانستن
 آئین و رسومات آن باید از علوم و هنرها بیگانه نباشد چنانچه اتربانان
 زمان قدیم با کمالات عصر خودشان از قبیل طبابت و فلاح و نجوم و
 پروریدن چارپایان آراسته بودند چون زراعت و مواظبت ستوران
 و آباد کردن زمین در اوستا بسیار ستوده و از ثوابهای بزرگ شمرده میشد
 از این جهت اتربانان بیل برای خوشنودی خدا بکشت و کار میپرداختند
 کلیه کسانی که در ایران قدیم خواندن و نوشتن میدانستند و از علم

(۴) خرفسترا گن XRAFSTRA-GAN چوب دستی که در آخر آن سیخی داشته است اتربان بایستی
 برای کشتن حشرات موزی و جانوران زیان رساننده که در آئین مزدیسنی ثواب است همیشه
 باخود همراه داشته باشد خرفستر یعنی حشره گن در فرس فحامنشی و اوستا بمعنی زدن
 میباشد خرفسترا گن در تفسیر پهلوی اوستا مارگان شد

(۵) برسم در اوستا برسمن BARESMAN میباشد آن عبارت است از يك بسته از شاخه های
 درخت خرما و انار و بخصوصه تمر که اتربان باید در وقت سرودن اوستا در دست داشته
 باشد عدد این شاخه هارا مختلف از ۵ تا ۳۳ نوشته اند اتربان باید با آداب مخصوصی با
 کارد مخصوص خود که موسوم است به برسم چین آن شاخه هارا یارد اسم جائیکه برسم
 روی آن گذاشته میشود موسوم است به برسمدان که امروز آنرا نیز ناهروی گویند برای
 آنکه قسمت بالائی آن شکل تیغه ماه میباشد فردوسی گوید

پرستنده آذر زرد هشت هیرفت با باز و برسم هشت

بهره‌مند بودند از پرتو اتربانان بود چه مقام معلی نیز با آنان بود در
 شهرنامه موبد که بجای اتربان استعمال شده است همیشه بصفت خردمند
 و دانشمند مفتخر است تعبیر خواب و حساب و ستاره شناسی و نوبسندگی
 از کارهای موبد است بواسطه تجربه و درستی خود طرف مشورت شاهان
 بودند گروهی از اتربانان در زمان قدیم از راهروان بودند یعنی مانند
 لاویون بنی اسرائیل کرد مملکت می‌گشتند از این شهر بشهر دیگر رفته مردم
 را موعظه می‌کردند و تعلیمات دینی می‌دادند

همین اتربانان بودند که کیش زرتشت را از مغرب بمشرق ایران
 در بلخ و مرو و هرات و سغد و خوارزم و سیستان و کابل بردند برخی
 از مستشرقین و مورخین دانشمند اروپا نوشته‌اند که همین اتربانان هستند
 که در مشرق ایران اسم موبد گرفتند بهر حال آنچه از مغها خبر داده شد
 کاملاً با اتربانان موافق است بزرگ و سرور اتربانان را زراتشترانه
 Zrathustrōtema می‌گفتند که در بهلوی زراتشتروم شد رغا Raga
 ری مرکز روحانیت آنان بود اتربانان در آنجا ریاست مذهبی و مدنی
 داشتند در تاریخ ما نیز چنین مذکور است که رئیس ری عنوان مسمغان
 داشت قلعه و استحکامات مسمغان در استوناوند (۶) معروف است پس از
 تاخت و تاز عربها در سه جنگ شدید از خود مدافعه کرد تا آنکه در سال
 ۱۴۱ هجری خالد در زمان خلافت مهدی آرا فتح نمود و آخرین مسمغان با
 برادر و دو دخترش را اسیر گرفته به بغداد فرستاد

مقصود این است که بدانید اتربان یعنی چه باید بدانید که تکالیف
 شما سنگین است باید بدانید که امروز چطور تربیت شوید که باز
 مثل سابق طرف توجه کردید گفتیم که در سنت است اتربان را از پشت

(۶) استوناوند دنهاوند (دماوند) در ایالت ری واقع است آن را نیز جرمد گویند (از یاقوت)

خود اشو زرتشت میدانند بسیار خوب ما هم حرفی نداریم ولی باید لایق چنین نسبتی باشد کسیکه مدعی است که از پشت زرتشت است باید در تمام مدت عمر خویش با دبو دروغ ستیزد اندیشه و گفتار و کردارش نیک و بی آلاش باشد فقط اسم موبد و یا اتربان دلیل خوبی نمیشود در زمان خود و خشور زرتشت کربانها و اوزیکها که غالباً از آنان درکاتها اسم برده میشود پیشوایان دینی قوم آریا بودند و اسم آنان نیز دارای معنی خوبی است کرایان یعنی آراینده رسومات مذهبی اوزیک یعنی دانا و رسا ولی چون برآستی نگر ویده پیرامون دروغ گشتند از این رو از دشمنان اهورا مزدا خوانده شدند و بعد بکر و کور و بدخواه تعبیر گردیدند حالا شما هم فردا چنین خواهید بود تا خوبید شما را از پشت زرتشت خواهند دانست اگر نه با داشتن عنوان موبدی از اهریمن هم پست تر خواهید شمرده شد

دیگر آنکه گفتیم اترباان قدیم با علوم زبان خود آشنا بودند امروز شما نیز باید از جریان بزرگ علم که دنیا را روشن کرده است بی بهره نباشید تمام اوستا را از بردانستن ولی هیچ ازادیان دیگر مثل دین مانی و بودا و عیسی و موسی و محمد که هر يك بنوبت خویش با مزدیسنی دست بکریبان بودند خبر نداشتن و بخصوصه از دین برهمنان که بسیار مربوط بمزدیسناست اطلاع نداشتن و از حضرت زرتشت نام بردن ولی وطن و تاریخ آنرا ندانستن نقص بزرگی است

چیزیکه از همه لازم تر است آن آموختن زبان فارسی است زبان وطن اصلی شما زبان خاك زرتشت زبان آرامکة فردوسی گذشته از آنکه هرکسی باید زبان وطن خود را بداند زبان فارسی از برای تعلیمات مزدیسنی واجب است زبان اوستا بسیار قدیم است که در بیشتر از هزار

و پانصد سال پیش از این آن را نمی فهمیدند برای آنکه از معنی سخنان
مینوی برخوردار شوند اوستا را در عهد ساسانیان به پهلوی زبان آن
وقت تفسیر کردند زبان پهلوی نیز امروز کهنه شده است و برای ما
نامفهوم است بناچار باید اوستا را بزبان کنونی ایران تفسیر کنیم

اری هستند چند نفریکه به پهلوی آشنا میباشند ولی از برای عموم
چه باید کرد ترجمه الهانی و انگلیسی و فرانسه دانشمندان اروپا برای
خودشان است و از برای زور آزمائی قوه علمی است نه از برای کسیکه
هر روز چندین بار از روی اعتقاد و اخلاص جزوی از اوستا را از بر
میخواند گذشته از اینکه از ترجمه اروپائی بهیچ وجه مردمان معمولی فایده
نمیخواهند برد فرضاً هم که زبان اروپائی خوب بدانند اوستا بکجراتی ترجمه
شد ولی کیست در میان زرتشتیان ایران که باین زبان آشنا باشد فقط
از پرتو زبان فارسی است که میتواند همکیشانان از دین خود اطلاعی
پیدا کنند تکلیف هر يك از زرتشتی است خواه موبد خواه بهدین که
زبان فارسی را کاملاً فرا گیرد فارسی درست ادبی نه زبان سرود دست
و با شکسته و تنفر آور

چطور شد که این همه نظم و نثر که پارسیان بقول خودشان
فارسی دان در هندوستان نوشته اند در هیچ جای دنیا جز از چند جلد کتاب
کرم خورده که در گوشه کتابخانه برخی از پارسیان پیدا میشود دیگر
اثری نیست ولی يك شاعر زرتشتی زرتشت بهرام که در ۶۵۰ سال
پیش از این در ایران میزیست و بزبان فارسی کاملاً آشنا بود مشهور
و اشعارش شواهد فرهنگهای بزرگ زبان ماست

باری فارسی ممد تحصیلات اوستائی است بی آن نرفتن دری از
معرفت بروی خویش بسته خواستن است میتوان گفت بیشتر از لغات

آئینی ایران قسیم در فارسی کنونی که زاده پهلوی ساسانیان است باقی است
آموختن آن از نقطه نظر وطن پرستی و مذهبی و ادبی واجب است

روز ۲۱ مارس ۱۹۲۶ در کامه باغ (بمبئی) برای انجمن زرتشتیان
ایرانی بمبئی در محت ریاست آقای دینشاه مهربان ایرانی

تقویم و فرق دین مزدیسنا

..... ن گفته خود پیدا است که بواسطه جشن فروردین در
اینجا جمع شده ایم این عید قدیم و مقدس ایران بهمه مبارک باد گذشته از
آنکه این عید مذهبی است و مقدس بواسطه قدمت خود نیز مقدس است
از روز کاران بسیار قدیم حتی پیش از برانگیخته شدن حضرت زرتشت
قائل بودند که در آغاز بهار ارواح نیاکان از آسمان بدیدن باز ماندگان
آید در اوستایشت سیزدهم که بلند ترین یشتهاست مخصوص فروردین
است از آنجا بخوبی بر میآید که در این اوقات سال ارواح در گذشتگان
برهیز کار را میستودند چون فردا در مجلس جشن انجمن مودت شرحی در
این خصوص در سر کاوسی مال خواهم گفت امروز در این موضوع
بیش از این مزاحم نمیشوم

بسیار خورسندم از آنکه همه نان فارسی زبان هستید و این مقاله
محتاج ترجمه کجراتی و یا انگلیسی نیست برخلاف آنکه پس از یکساعت
دیگر که در ایران لیک صحبت خواهم داشت و در آنجا نیز مانند اینجا حضار
مجلس ایرانی نژاد اند و مزدیسنی کیش ولی زبان وطنی آنانرا باید یک
زبان بیگانه ترجمه نمود

از قراریکه میدانم در میان زرتشتیان ایرانی نیز که خود و یا پدرانشان
 باینجا آمده اند و بهر حال مدت اقامت آنان در هندوستان بیشتر
 از شصت و یا هفتاد سال نیست زبان بومی خود را از دست داده اند
 اگر از پارسیان هندوستان پرسیم که چرا زبان خود را فراموش کردند
 البته خواهند گفت برای آنکه بیشتر از هزار سال است که در هندوستان
 هستیم ولی نمیدانم زرتشتیان ایرانی چه خواهند گفت ایل شاهسون و ایل
 قشقائی هر دو ترك نژاد اند و از سرزمین دیگری شاید از یورتهای مغول
 بایران زمین کوچ کردند از دیر زمانی در میان ایرانیان در خاک ایران مملکتی
 که بواسطه قوه معنوی خود بسا اقوام بیگانه را ایرانی کرد هنوز زبان
 ترکی خود را از دست نداده اند که چه بکلی در آداب ایرانی شده اند اما
 زرتشتیان که خود را باز ماندگان ایرانیان عهد ساسانی می‌شمرند در
 خصوص زبان وطن خود این همه بی‌قید اند من پیش از آنکه به هندوستان
 آمیم گمان میکردم در میان جمعیت زرتشتیان از حیث زبان مثل ایران
 خود را در میان پارسی زبانان خواهم دید با هزاران افسوس علاقه مزدیسنان
 را از این حیث از ایران بکلی گسسته می‌بینم و این بك صدمه بزرگی
 است که بکیش و آئین خود می‌زنند

یکی از اسباب پایداری مائیت پایداری زبان بومی است گویا
 زرتشتیان فراموش کرده اند که و خشور زرتشت ایرانی است کانا یکی
 از زبانهای ایرانی انشاء شده است حامی وی کشتاسب شاه ایرانی است
 زنده کننده دین مزدیسنی اردشیر بابکان ایرانی است نویسنده خورده
 اوستا آذربد مهراسپند ایرانی است زبان خورده اوستا که از برای
 ستایش روزانه بهدینان نوشته شده است نزدیک بزبان کنونی ایران
 است جد کرشاسب که در روز واپسین برخیزد در کوه ایران آرام گرفته

است سیوشانس که منتظر او هستید از کنار دریا چه ایران ظهور کند
 بچیزهاییکه افتخار دارید و آنها را آثار و تاریخ ملی خود می‌شمرید همه
 در سرزمین ایران وقوع یافت بالاخره آنچه داشته اید و آنچه دارید و
 آنچه خواهید داشت همه از ایران است پس از هزار سال اقامت در هندوستان
 هنوز قیافه ایرانی پارسیان تغیر نیافته است خوب بود زبان آنان نیز مانند
 خون و بشره شان تغیر نمی یافت برخی از آنان برای آنکه شانه از زیر
 بار گناه تهی کنند میگویند فارسی چندان اهمیتی ندارد اولاً آنکه اینطور
 بیست فارسی یکی از زبانهای بزرگ ادبی دنیا بشمار است دوم آنکه اگر
 هیچ اهمیت هم نداشته باشد این دلیل نمیشود که آدم زبان بومی خود
 را از دست بدهد

بهر حال شما باید در فارسی دانی سر مشق برادران فارسی باشید پیش
 از نفوذ زبان انگلیسی در هندوستان فارسی زبان ادبی این مملکت شمرده
 میشد مسلمان و هندو هر دو بدانستن آن ناگزیر بودند پارسیان بطریق
 اولی طرفدار آن بودند چه زبان ملی شان بود اینک تقریباً صد سال
 است که انگلیسی جای فارسی را گرفت مسلمانان و هندوان زبان بیگانه
 را از دست دادند ولی پارسیان زبانی وطن قدیم خود را

خوشبختانه در همان اوقاتی که پارسیان فارسی را فراموش کردند و ممکن
 بود از این سبب ملیت آنان نیز زایل شود يك مدد خارجی از اروپا رسید
 و آن پیدا شدن علمای بزرگ اروپائی اوستا شناس است انکتیل دپرون
 Anquetil du Perron فرانسوی در سال ۱۷۵۵ میلادی قصد آموختن
 اوستا نمود و باین آرزو بانداشتن سرمایه تحمل زحمات بسیاری شده
 خود را به هندوستان رسانید چندین سال در سورت پیش دستور داراب
 شاگردی نمود فارسی بیاموخت ترجمه اوستا را بنوسط او انجام رسانید

پس از آن بوطن خویش فرانس برگشت در سال ۱۷۷۱ یعنی در صد و پنجاه سال پیش از این در نخستین بار کتاب مذهبی ایرانیان یکی از زبانهای اروپائی ترجمه شد از اثر آن هیاهوی بزرگی برخاست علمای آنزمان در تمام نقاط اروپا آنرا تنقید نموده گروهی آنرا درست دانستند گروهی دیگر گفتند که پارسیان انکتیل دُ پرون را فریب داده‌اند چگونه ممکن است این کتاب مذهبی ایرانیان قدیم باشد بالاخره کوشش و کار دانشمندان بخصوصه آلمانها حقانیت او را ثابت نمود در این مدت صد و پنجاه سال علمای بسیار بزرگ اروپائی تمام مدت عمر خود را صرف این بحث نموده‌اند از آنجمله است هارلز Harlez بورنف Burnouf دارمستتر Darmesteter روت Roth وسترگارد Westergaard وست West کیگر Geiger هوک Haug یوستی Yusti اشپیکل Spiegel بارتولومه Bartholomee گلدنر Geldner و صدها علمانی دیگر پرتوی از دانش این مستشرقین اروپائی بیارسیان هندوستان افتاده از دین خود آگاه شدند امروز در میان آنان دانشمندان بزرگ یافت میشود این نعمت را فقط مدیون اروپائیا هستند

در واقع اینرا میتوان يك پرتوایرذی خواند چه در همان اوقاتی که پارسیان زبان بومی خود را از دست داده و دیگر نمیتوانستند مثل سابق بتوسط همین زبانی از همکیشان خود در ایران از برای مراسم مذهبی مدد بخواهند گذشته از آنکه بسا پیش از زمان مذکور زرتشتیان ایران از پهلوی بی بهره از تاریخ مذهبی تاری جز چند کلمه از اوستا در حفظ داشتند هیچ معلومات دیگری در خصوص آئین بزرگ ایران نداشتند از برای مسائل دینی خود و فهم کتب مذهبی بکلی عاجز شده بودند چه رسد بآنکه بتوانند پارسیان هندوستان کمک کنند

در زمان سابق کاه کاه پارسیان رسولی بایران فرستاده از زرتشتیان آنجا در خصوص مسائل دینی کسب تکلیف میکردند کتابهای روایت که تقریباً چهار صد و پنجاه سال از تاریخ انشاء نخستین روایت میگذرد بهترین دلیل است که زرتشتیان در آن عهد در ایران با سواد بودند استاد انکتیل دُیرون دستور داراب که ذکرش گذشت خود یکی از شاگردهای دستور ایرانی بود که از برای سرکشی همکیشان خود بهندوستان آمده بود نوشته اند که دستور مذکور از دیدن اوضاع هریشان پارسیان بسیار بر آشفت رهمت کاشت تا آنکه چندتن از پارسیان را بعلوم اوستائی آشنا نمود

بنابر این میتوان گفت که يك دستور ایرانی سبب این نيك بختی گردید و امروز چندین صد جلد کتاب در خصوص آئین مزدیسني در زیر دست داریم و يك معامی که جهل ما سبب آن بود حل گردید بطور جرات میتوان گفت که اگر این كك اروپائیا نبود شاید تاکنون اسم مزدیسنا اسمی بود بی مسمی آنها مخصوصاً در میان پارسیان هندوستان چه خود تا تصور کنید يك مشت آواره که در مدت بیشتر از هزار سال در سرزمینی باشد که کم کم آداب و عادات بومی آن مملکت را بر کزیده باشد و زبان اصلی خود را فراموش کرده و جهل فوق العاده هم آنان را از آئین و کیش خود بیگانه و بی بهره کرده باشد حال چنین قومی چه خواهد شد باز هم خطر محوشدن مامات های كوچك در پیش است چون بناچار باید کلیه شرقیان تمدن اروپائی بر گزینند جز ازین تمدن زندگانی سخت و بلکه محال خواهد شد در صورتیکه ملت ما اساس محکم نداشته باشد ناگزیر در زیر تمدن اروپائی مستهلك خواهیم شد فقط زبان است که قومی را بایدار میدارد چون مصر زبان بومی خود را باخت و زبان قوم

عرب گرفت ملیتش نیز از دست رفت هیچ يك از ممالك دنیا شاید مصائب ایران را ندیده باشد ضربت عرب و بخصوصه لطمه چنگیز و تیمور بکلی ایران را زیر و رو نمود ولی ملیت ما تا کنون ثابت ماند برای آنکه زبان را از دست ندادیم نجات مزدیسنان هندوستان نیز منحصر بپایدار داشتن فارسی است ممکن است باز عادات بیگانه داخل آئین آنان شود و رنگ و روی اصلی آنها بر گرداند چنانچه در بسیاری از آداب اینطور شده است

اما بواسطه محکم بودن ریشه زبان فارسی به هیچ وجه خطر اضمحلال برده نمیشود زبان فارسی با هزاران صدماتیکه بایران رسید در مدت بیشتر از هزار سال ابداً با زبان امروزی فرق نکرده است زبان شعرائیکه دوست سال قبل از فردوسی میزیستند با زبان حالیه یکی است دیگر آنکه با افسوس باید گفت که دایره جمعیت مزدیسنان امروز بسیار تنگ است این يك مشت که از روز کاران گذشته باقی مانده است باید مانند پنج انگشت دست متفق باشند تفرقه و پراکندگی میان آنان نیز مایه زوال است هر چند که امروز جدائی مابین زرتشتیان نیست مگر در تقویم سال این اختلاف کوچک نیز باید از میان برداشته شود

در اواخر سلطنت ساسانیان ایرانیان بچندین فرقه مذهبی منقسم شده بودند پس از استیلای عرب یکی از اسباب زود نابود شدن کیش مزدیسنی همین تفرقه را ذکر کرده اند شهر سنائی که یکی از علمای بسیار معتبر و بزرگ ایرانی قرن یازدهم میلادی است در کتاب خویش که در خصوص فرق مذاهب و شعب فلسفه نوشته است چنین گوید ایرانیان عهد ساسانیان بسه فرقه بزرگ منقسم بودند اول زروانیان این کلمه همان است که در اوستا هم باین اسم در زروان آکران یعنی زمان بی آغاز

و انجام اشاره شده است زروانیان قائل بودند که از زمان بی آغاز هرمزد و اهرمن برخاست فرقه دوم کیومرثیان آنان را عقیده بر آن بود که اهرمن از يك لحظه تردید اهورا مزدا وجود یافت فرقه سوم موسوم است بزرتشتیان طریقه آنان مطابق بود با دستور اوستائی این دسته را میتوان ارتودکس Orthodoxe نامید

و نیز در آغاز قرن دوم هجری در هنگام خلافت عباسی یکی از موبدان نیشاپور موسوم به بها آفرید در اوقات حکومت ابو مسلم در نزدیک ناحیه خواف پس از شش سال غیبت در چین فرقه ای تشکیل داد و مدعی بود که از آسمان باو الهامات میشود و جمعی از زرتشتیان باو گرویدند مخصوصاً بضد موبدانی که در خدمت آتشکده بودند اقدامات مینمود و قتی که بها فرید به نیشاپور آمد بزرگان زرتشتیان از ابو مسلم خواستند که او را دستگیر کرده و بسزا رساند ابو مسلم نیز چنین نمود در مقابل مسجد بزرگ نیشاپور او را کشت یروان او گفتند که بها فرید بر پشت اسب زردی شسته با آسمان عروج کرد پس از چندی با همین اسب فرود آمده از دشمنان خود انتقام کشد خوشبختانه ما امروز اینگونه اختلافات در میان مزدیسنان نداریم همه را میتوان مانند فرقه مخصوص عهد ساسانیان زرتشتیان گفت و با بزبان اروپائی زرتشتیان ارتودکس Orthodoxe نامید

ازدك تفرقه که امروز در میان مزدیسنان موجود است آن در سر تقویم است در سال ۱۷۴۵ بمناسبت آنکه قسمت بزرگ مزدیسنان در هندوستان جمع بودند در فکر اصلاح تقویم اوستائی و یا تقویم مذهبی برآمدند بدون آنکه نتیجه بجشد سبب دو تیرگی مزدیسنان شد فرقه قدیمی و فرقه شاهنشاهی یادکار آن اصلاح است پارسیان هندوستان يك ماه از زرتشتیان ایران عقب هستند برای آنکه در ایران بواسطه گرفتاری

و تعاقب عربها کبیسه معمولی را نگرفتند مثلاً حالا زرتشتیان ایرانی در آبانماه هستند و پارسیان در مهرماه هم این غلط است و هم آن نه در آبانیم و نه در مهر دیروز گذشته آخرین روز پنجه وه بود و امروز آغاز فروردین و نخستین روز ماه اول سال است

هیچ شك و شبهه نیست که نیاگان ما در عهد ساسانیان سال را از نخستین روز بهار شروع میکردند و آن مطابق است با بیست و یکم مارس موافق تقویم اروپائی گرگوار Grégoir و یا بعبارت دیگر روزیکه آفتاب بیرج بره داخل میشود آغاز سال است در صورتیکه این مسئله مسلم باشد که سال اوستائی با آغاز بهار شروع میشود دیگر هیچ اشکالی در تقویم مذهبی نمیآید مثلاً جشن سده پنجاه روز پیش از نوروز است همانطوریکه دانشمند ایرانی ابوریحان بیرونی تقریباً در هزار سال پیش از این در کتاب خود موسوم بکتاب التفهیم فی صناعة التنجیم نوشته است که سده پنجاه روز پیش از نوروز است و آن را از آن رو سده گویند برای آنکه پنجاه روز و پنجاه شب پیش از جشن نوروز است دیگر آنکه جشن فروردینگان نوزده روز پس از امروز واقع خواهد شد و جشن اردی بهشتگان در سوم ماه آینده همچنین است سایر اعیاد بزرگ مذهبی مانند مهرگان و بهشتگان و آبانگان و غیره

اینك كه صحبت ما باینجا کشید خوب است چند کلمه از تقویم ایران قدیم صحبت بداریم گرچه شرح آن بکسی نا معلوم نیست ولی ذکرش نیز بیرون از فایده نیست در وطن قدیم ما چنانچه حالا در تمام دنیای متمدن سال را عبارت میکردند از سیصد و شصت و پنج روز ایرانیان قدیم سال را بدوازده ماه تقسیم نموده بدون کم و زیاد هر ماه را سی روز میکردند بنا بر این حساب در آخر سال پنج روز کم میآید پس از اتمام

اسپند ماه پنج روز میفزودند آن را در عربی کیسه و در پهلوی بهیزك سال گویند خمه مستسرقه و یا پنجه دزدیده عبارت از همین پنج روز است و نیز بهمین پنج روز اسم پنجه وه دادند بهر يك از این پنج روز اسم یکی از گیاهها داده گویند اهنود - اشتود - سپنتمد - وهوخشتر - وهشتواش (۱) گاه و اندر گاهان معروف مقصود همین پنج روز است بنا بحساب نجوم که سال را ۳۶۵ روز میگیریم باز در هر سال یکربع شبانروز که عبارت باشد از شش ساعت کسر داریم از برای جبران این نقصان در هر صد و بیست سال يك ماه افزوده آن سال را سیزده ماه میگرفتند و این در مدت سلطنت هر شاهی که میافتاد آن را از برای آن شهر بارفال نيك میشمردند در عهد یزگرد اول يك سال سیزده ماهی اتفاق افتاد

اگر بهمین روبه که مذکور شد ماهای تقویم اوستائی مرتب گردد دیگر هیچ اشکالی باقی نخواهد ماند و مهمترین اعیاد مذهبی مانند شش کهنبار هر يك بی کم و بیش بموقع خود خواهد آمد

آنچه در اوستا آمده و آنچه نیاکان ما بآن اعتقاد داشته اند این است که در این روزها فروهر و یا باصطلاح اوستا فروشی و یا باصطلاح فرس هنگامش فروزی ما از آسمان برای دیدن بازماندگان خود بخان و مان قدیم خویش نزول میکنند من میخواهم در این ساعات مقدس شما را منتقل کنم که در حضور ارواح نیاکان خود در دل خود نذر کنید که از امروز به بعد هر يك خود را در ترویج زبان پارسی که پایداری ملیت ما و کیش مزدبسنی بسته بآن است مکلف شمردید بموجب خبر تلگرافی از طهران زرنشتیان ایران تقویم فصلی برگزیدند شما نیز خود را در تقویت

(۱) کلمات مذکور در اوستا این طور تلفظ میشود

این امر خیر موظف بدانید اینک که ایران پس از هزار و سیصد سال
تقویم عرب را بکنار گذاشت از جمادی و شوال بدرود گفت شما نیز
باختیار کردن تقویم فصلی بایران بزرگ نزدیک شوید

در روز ۲۱ مارس ۱۹۲۶ در کامه باغ

فرور داریوش

مژده ایدل که بما پرتو یزدان برسد بجهان جان دمد و درد بدرمان برسد
دست بیداددی از باغ و چمن شد کوتاه بابل شینته را هجر بیایان برسد
فروردین آمد و نیروی جوانی آورد بود آیا که از آن کار بسامان برسد
شمع افروز و نیاز آرگل و عود بسوز جشن نوروز بیا رای که مهان برسد
شهرافشاند سروش از زیر کشور جم ز آسمان فرور با کان و نیا کان برسد
کوش میدار که از فرور زرتشت چسان شور برخاسته و بانك هراسان برسد
گله گویان زاوستای پراکنده خویش ناله اش ز آتش افسرده بکیوان برسد
درمیان فرور شاهنشاه ایران دارا از پی دیدن ما چست وشتابان برسد
خسروا تاجورا پادشه بنده نواز بروان تو زبغ نوشه شران برسد
نك بدرگاه تو ای شاه سرودی است مرا این سرودی است که از سینه سوزان برسد
زیید آن را بسرائیم با آواز بلند پرتوی زان بهمه کشور سامان برسد
گرچه مشتی کروکورند در آن توده خاك خوشدلم ار سخنانم بدو تن شان برسد
هم از این ۱-۲-۳ تن نیست مرا چشم امید گر خروشم زتك خاك بکیوان برسد
هله شاهنشاه ما هیچ کمان میکردی خاك مزدا و اهورات بدیوان برسد
باورت بود که در گردش چرخ مینا ستم تیشه بدخواه به بنیان برسد
باورت بود که هم کاخ نو ویران گردد تا بناهید از ان ناله جفدان برسد

باورت بود که خاک تو چنین تنگ شود خشک و تفتیده ز البر ز بمکران برسد
 باورت بود زرفشان و بدخشان برود رود هلمند جدا کشته با فغان برسد
 باورت بود که سفد بجا ماند و بلخ همه از دست رود تا سکهستان برسد
 باورت بود که آروند ز ما سر پیچد کف را آورده بدریای خروشان برسد
 باورت بود که از رود ارس تا سرخس بس گزند آید و آسیب فراوان برسد
 باورت بود که الوند نزار آید و خوار دودش از سینه به برجیس فروزان برسد
 باورت بود که خاک تونبه آید و تار ز اهرمن رخته با آئین نیاکان برسد
 باورت بود که از ابر بکیرد مه و مهر تند آدی بوزد تندر غرمان برسد
 باورت بود که ترک از می تازی آید بی زبی کینه و یی داد ز دونان برسد
 باورت بود که تاج شهی و تخت مهی بگذرد از تو و بر ترک و تئاران برسد
 باورت بود که شیران همه رنجور شوند گاه بازی بگرازان و شکالان برسد
 باورت بود که چوپانان در خواب روند گرسنه گرگی از بیشه بمیشان برسد
 باورت بود همه تهمت‌نات ناموران نیست کردند بسی لاء با کوان برسد
 باورت بود که این کشور چون کوی شود دست بدخواه زهرسوی بچوکان برسد
 باورت بود که ترکش تهی آید ز خدنگ از ها ورد می تیر چو باران برسد
 باورت بود که شمشیر یلان زنگ زند تیغ از دشمن ما تند و درخشان برسد
 باورت بود سران خود و زره برفکنند از کینکاه دوسد کرزه و پیکان برسد
 باورت بود شها روزی از کشور دور این چنین تلخ سرودی ز تو اینسان برسد
 بی ادب نیست‌م‌ای شاه‌زمن رنجه مشو این سرودی است که از بنده فرمان برسد
 خسروا خاک تو اکنون بخروش است و بجوش تا سوی چرخ برین شیون و افغان برسد
 زیب‌دای شاه که بر کشور مهر و ناهید ز روان نوه می پشت و نکمبان برسد
 که بشیراز و بکرمان و سپاهان برود که به تبریز و برشت و طبرستان برسد
 جر تو مارا نبود بار و یناه دگری ای خوش آن روز که فر تو بایران برسد

تا از آن کشور افسرده روانی گیرد روز کار سیه اش زود پایان برسد (۱)

THE FAROHAR OF DARIUSH.

Glad tidings, O heart, for Divine Grace doth again
reach us,

The world breathes a new life, the cure of all ills
doth reach us.

The ravaging hands of Dai (eighth month) is with-
drawn from the meadows and gardens,

The afflicted nightingale's period of separation has
come to an end.

The Farvardin has arrived with all its vigour of
youth.

Oh shall our works be accomplished aright through
its influence ?

Light the lamps, lay about the flowers, burn the
censer,

Make the decorations for the Nowroz, for the guests
will soon arrive.

The heavenly Sarush flaps its silvery wings over the
realm of Jamshid,

The Holy Farohars of our pious forefathers are
coming down from the heavens.

معنی لغات قصیده

(۱) بگ - یعنی خدا خود داریوش غالباً در کتیبه ها میگوید بگ جرئت است اورمزد کسیکه این
آسمان و زمین بیافرید در جز و کلمه بغداد تا کنون باقی است

نوشه - یعنی رحمت و آمرزش و بخشایش انوشیروان و یا انوشه روان معنی نوشین روان است
شران - یعنی لاینقطع ریزان برای باران و آب استعمال میشود کلمه آبشار مرکب از آن است
سکستان - سیستان

اروند - دجله اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان (فردوسی)
تندر - یعنی رعد این کلمه در تمام زبانهای هند و اروپایی موجود است از آنجمله در لاتینی و
آلمانی و انگلیسی و فرانسه Tonnre, Donner, Thunder, Tonnerre منوچهری گوید

خروشی برکشیدی تند تندر که موی مردمان کردی چوسوزن

اکوان - نام دیوی است که رستم را بدربار انداخت و بدست خود رستم کشته شد

Lend thy ear and listen to the Farohar of Zarathushtra.

What sighs he heaves, what moans he doth give forth!
He complains for the Holy Avesta scattered and lost;
For the Fire that is quenched, his sighs reach up to
the Saturn.

Among the Farohars of the Emperors of Iran, that
of Dariush the Great,
Is in hurry and bustle to have a look at us, his
descendants.

O Emperor, O Adorner of the Crown, O benevolent
Sovereign,
Mayst thou be in receipt of the Eternal Mercy of
Providence.

To thy presence I address this song of mine—
This song of mine, which proceeds from a burning
heart.

I shall sing it in the loud tones of a clarion call,
That its message may vibrate throughout the
ancient Kingdom of Sassan.

Though in that dear land, they are a group blind and
deaf.

I shall rest happy if my words will reach a few
amongst them.

And I would not build any hope on even these few
Should my wail reach the highest heaven from the
skirt of this earth.

O Emperor of ours, didst thou ever dream,
That thy soil of Ahura Mazda, should be in the clutch
of the devils!

Couldst thou have believed that during the revolutions
of this crystal dome.

The tyrannous axe of evil-wishers would cut the

very root of thy Empire ?
 Couldst thou have believed that thy very palace
 would be a desolate ruin,
 That the cries of owls therefrom would constantly
 reach the Venus ?
 Couldst thou have believed that thy country should
 be in such distress,
 That the land should be barren and sultry from
 Albruz to Makran ?
 Couldst thou have believed that Zarafshan and
 Badakhshan should be lost to us.
 That the river Helmund changing its course should
 flow through Afghanistan ?
 Couldst thou have believed that Sogdiana nor Bact-
 ria should remain ours,
 That all the stretch of land thence upto Seistan
 should be lost to us ?
 Couldst thou have believed that the Tigris would
 turn its face from us,
 Frothing and foaming it should run down to the sea
 in lament ?
 Couldst thou have believed that from the river
 Araxes to Sarakhs,
 Untold woes and calamities would visit the land ?
 Couldst thou have believed that Mount Alvand
 should so grieve in misery,
 As to belch forth smoke and fumes from its breast
 rising upto Jupiter ?
 Couldst thou have believed that thy land would one
 day be so desolate and dark,
 That Ahariman would make breaches in the Faith
 of our forefathers ?
 Couldst thou have believed that the Sun and the

Moon would be eclipsed by the clouds,
 That thy land would always be visited by hurricanes
 and fierce thunderstorms ?
 Couldst thou have believed that the Turk would
 follow in the wake of the Arabs,
 That time after time we should suffer at the hands
 of the mean and the low ?
 Couldst thou have believed that the Royal Diadem
 and the Imperial Throne,
 Should pass from thee to the Turks and the Tartars?
 Couldst thou have believed that lions would find
 themselves in distress,
 And boars and foxes should rule the day ?
 Couldst thou have believed that all heroes like
 Tehemtan would be forgotten,
 And devils like Akwan would be able to bluff and
 boast ?
 Couldst thou have believed that this land should be
 like a ball,
 That the hand of evil-wishers should with a bat,
 drive it hither and thither ?
 Couldst thou have believed that our quivers should
 be empty of arrows,
 When our opponents should shower their arrows
 upon us ?
 Couldst thou have believed that the sword of the
 warriors of Iran should go to rust,
 That the enemy's sharp rapiers should flash before us?
 Couldst thou have believed that our leaders should
 cast aside their helmet and armour,
 When from the ambush hundreds of maces and lances
 are raised against us ?
 Couldst thou have believed O King, that one day

from a distant country,
 This sort of bitter song would thus reach thy ears?
 I am not impertinent, O Shah ! be not offended
 with me,
 This is a song which is sung by thy servant.
 O Emperor, thy realm is in misery and ferment,
 To the highest heaven reach the cries of woe and
 lament.
 O King, it would be meet if to this land of Meher
 and Anahita,
 Thy Farohar should lend its support and be its
 guardian !
 May it hasten at times to Shiraz, Kerman and Ispahan
 May it go to the help of Tabriz, Rasht and Tabaris-
 tan !
 Save Thee we have no royal helper, no protector.
 May the happy day dawn when thy glorious Farohar
 may again rest on Iran !
 The benumbed country would again revive its soul
 thereby,
 Its dark age would atlast thereby reach its end.

در روز ۲۱ مارس ۱۹۲۶ در سر کلاوسجی هال بمبئی

(Sir Cawasji Hal) برای ایران لیگ (Iran League) در

تحت ریاست فریدون دادا چانجی

زبان فارسی

..... امروز که ما در اینجا جمع آمده مراسم جشن فروردین بعمل می آوریم در وطن اصلی این عید نیز ایران همین احساسات برهاست اینک در آنجا درها باز خانه ها زینت شده عموماً رخت نو پوشیده شربت و شیرینی و گل مهیا نموده دسته دسته دوستان بدیدن همدیگر میروند این یگانه عید ملی است که از زمان دیرین در ایران بجا ماند گرچه ایران بقر و غلبه دشمن آئین کهن خود را از دست داد ولی هنوز بسیاری از آداب ملی باستان در میان آنان دایر است از آنجمله در همین عید بسا از آداب معمول است که بکلی یاد آور زمان نیاکان ماست

فیلسوف عرب ابو عثمان عمر بن بحر بصری معروف بمجاط که در سال ۲۲۵ هجری از جهان درگذشت و بنا برین خیلی نزدیک بعهد ساسانیان است در کتاب خویش المحاسن والاضداد در خصوص جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی نوشته است

در خوانچه هفت شاخه از درختانی که آنها را مقدس می شمردند مانند زیتون و پید و انار و به گذاشته دی بهر يك از این شاخها که برخی از آنها بیک و یا دوسه کره بریده شده بود نام یکی از ابالتهای مملکت نهادندی و بر آنها در چندین جامی نوشتند ابزود ابراب ابزون بر اور

فراهیه (۱) و در آن خوالچه نیز هفت پیاله كوچك سفید و بولهای سفید از سكه همان سال و چند دینار نوویك بوته اسپند میگذاشتند اینچیز بكه جا حظ در خصوص جشن فروردین در عهد ساسانی نوشته است تقریباً هنوز در وطن ما باقی است

نخست در شب چهارشنبه آخر سال در همه خانه ها آتش می افروزند و در نوروز روی خوان كل میگذارند و مخصوصاً پیش از وقت كنندم و یا جو و یا عدس و یا سایر حبوبات سبز نموده روی خوانچه می نهند در میان ظرف آبی ماهی های رنگین كوچك نیز در شناست و خوانچه میارایند كه در آن هفت چیز نهند كه اسم هر يك در فارسی باسین شروع شده باشد مثل سرنج سنجید سبزه و غیره مخصوصاً در میان این هفت چیز سكه نیز موجود است بیشك این عدد هفت كه در میان اقوام آریائی مقدس شمرده میشد و مخصوصاً در ایران قدیم ما بواسطه عدد امشاسپندان فرخنده و هابون بود از همان روز كاران قدیم است كه تا كون در ایران باقی ماند این جشنی كه ما امروز فروردین می نامیم مانند خود ایران قدیم است تا باندازه كه تاریخ ما میتواند از روز كاران پیش نام و نشانی دهد ما باین اسم فروردین بر میخوریم بدر دیا كو نخستین پادشاه ماد (۲) موسوم

(۱) ابزود ابزاید ابزون از يك ریشه همان بمعنی افزون میباشد
فراهیه در اوستا فرایه Frayah در فرس غمانشی پرایه آمد در پهلوی فره گویند در فارسی نیز فره و یا فره گردید معنی آن پیش و فرون و فراوان است رودگر گفت
كاشك آن گوید كه گوید هیچ نه بر یکی بر چند بفزاید فره
از لغات اسدی طوسی

(۲) چون الحال ایرانیان بتدریج بتاریخ و زبان و دین ایران قدیم آشنا میشوند و از دوره سرفراز نیاگان خویش اطلاع بهم میرسانند بجاست كه در همین آغاز در انتخاب كلمات دقت نمایند ریشه و اصل لغات را پیدا کرده از تقلید یونانیان بی نیاز گردند مانند آنان پیادشاهان نامدار خویش سیروس و داریوس و بحكام ایران قدیم ساتراپ و غیره نگویند از آن قبیل است كلمه مد بمناسبت آنكه یونانیان ایونی Ionie یعنی آسیای صغیر كه در خلیج از میر حالیه واقع است كسانیکه نخستین بار از ما صحبت داشته اند با حرف (a) مانوس نبودند از اینجهت كلیه (ā) را در كلمات خارجه تبدیل به (e) کردند مثلاً (ماد) شد

بود به فرورقی همان کلمه است که در اوستا فروشی گردید و در پهلوی فروهر
 من میخوامم در این خصوص حرفی بزنم چه همه تان فروردین یشت را
 خوانده چگونگی این عید را مسبق هستید فقط میخوامم امروز چند کلمه
 در خصوص فارسی زبان ملی ما سخن بدارم گرچه در چندین جلسه از آن
 صحبت شده است ولی لزوم آن بنظرم باندازه بزرگ است که باید همیشه
 یاد آوری نمود شنیدم در چندی پیش در خصوص تعلیم فارسی در میان
 فرزندان پارسی در جلسه صحبت شد کسی از معلمین که مدعی فارسی و
 فرانسه دانستن بود گفت من فارسی میدانم و نیز میدانم که در آن چیزی
 نیست بیشک این گونه سخنان خام که ناشی از بی اطلاعیست به هیچ وجه
 قابل اعتناء نیست ولی میخوامم چند کلمه از عظمت و بزرگی این زبان
 بگویم اولاً آنکه از نقطه نظر فیلولوژی فارسی یکی از زبانهای معتبر هند
 و اروپائی است از نقطه نظر ادبی از هیچ يك از زبانهای بزرگ اروپا
 و پس نمیاند ما آنچه تا کنون خوانده و شنیده ایم این است که کلیه
 مستشرقین اروپائی ادبیات وسیع فارسی را ستوده اند شاعر بزرگ آلمانی
 Goethe (گتِه) بطرز دیوان حافظ دیوانی ساخت و نام آنرا دیوان
 مشرقی نهاد در یکی از اشعار خویش از برای روان حافظ مغفرت طلب
 میکند بزرگترین کتابهای رزمی دنیا مهابارتای هندوان بشمار است ولی
 آن از قلم يك شاعر نیست چندین سراینده در چندین قرن ابتکار مهم را

(مد) و پارس شد (پرس) ما در مقالات ماد اختیار کردیم همانطوریکه در کتیبه هخامنشیان
 مکرراً استعمال شده است از آنکه مادر طی مقالات پیایتخت هخامنشیان پرسپولیس
 اسم دادیم برای اینست که میدانیم این پایتخت در قدیم چگونه نامیده میشده بنا بکتیبه
 های پادشاهان هخامنشی در دیوارهای قصور فرو ریخته پرسپولیس شاید بتوان آنرا
 نیز پارسا نامید چنانکه تا امروز هم کرمان اسم شهر و هم ایالت میباشد برخی از ایرانیان
 امروزی گمان کرده اند که استخر همان پرسپولیس باشد و این اشتباه بزرگی است امیدواریم
 در آینده بتوانیم مفصلتر در خصوص استخر و پارسا و یا پرسپولیس صحبت بداریم

بانجام رسانیده اند اما شهنامه فردوسی که با آن همه عظمت است از
 قلم قادر يك نفر در مدت سی سال انجام گرفت زبان ما پس از استیلای
 عرب تا کنون تقریباً بدون تغیر بجای ماند پس از ناخت و تاز عربها در مدت
 دو یست سال ما از ایران هیچ وجه خبری نداریم مثل اینکه ز شدت لطمه
 عرب در این مدت بیهوش افتاده بود پس از آنکه بیهوش آمد و چشم کشود
 الله را بجای اهورامزدا محمد را بجای زرتشت قران را بجای اوستا و مسجد
 را بجای آتشکده دید درین مدت بیهوشی نیز خط پهلوی مبدل شد بالفبای
 عرب و ماه شمسی بماه قمری تبدیل یافت پس از انقضای این مدت از گوشه
 و کنار ایران هیاهو بلند شد بباد شکوه و فر هشین ایران بر ضد خلفای
 عرب علم طغیان بر افراشتند علما و شعرا بسیار بزرگی بوجود آمدند در سر
 این شعرا حنظله باد غیسی را باید شمرد این شاعر معروف که در دربار
 عبدالله سر طاهر کسیکه نخستین بار سر از فرمان خلیفه بغداد بدر کرد
 در قرن نهم میلادی میزیست بنا بر این معاصر امام رضا است چند فرد
 شعری که از این شاعر بجا مانده است اگر مقایسه کنیم با زبان امروزی
 ما می بینیم که ابداً فرق نکرده است از جمله شعرهای اوست
 مهتری کر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
 یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردان مرگ رویاروی
 از عمر این اشعار بیشتر از هزار سال میگذرد اگر رجوع کنیم بادیات
 اروپائیها نظم و نثری که از نویسندگان آنان در قرن شانزدهم مانده است
 امروز برای اهالی آن ممالك فهمیدنش بسیار دشوار است نثر و نظم
 (رُنسارد و مونتینی) Montaigne و Ronsard فرانسوی بهترین دلیل
 است دو یست سال پس از حنظله باد غیسی فردوسی سرکار آمد زبانش
 با زبان امروز ما یکی است منصفانه اگر مقایسه کنیم زبان و خط حالیه

ما را با زبان و خط عهد ساسانیان خواهیم دید که از این باب امروز پس نینتاده ایم اولاً آنکه نه الفبای حالیه ما ملی است و نه خط پهلوی عهد ساسانیان ملی بود هر دو این خط سامی است و باید گفت که خط پهلوی بدترین خطها نیست که وجود دارد يك حرف تا به هفت قسم خوانده میشود تا امروز هم از برای هیچ یکی از علمای پهلوی دان ممکن نیست که بتوانند دو سطر پهلوی را با آسانی درست بخوانند بهمین ملاحظه زشتی الفبای پهلوی بود که در او آخر سلطنت ساسانیان الف نای زند اختراع کردند و کتاب مقدس اوستا را با آن نوشتند تا لا اقل سخنان خدائی را بتوانند خوب تلفظ کنند اما آ مدیم بر سر زبان از اینکه زبان حالیه ما با لغت عرب آمیخته است نباید اسباب تنفر شود چندین هزار سال است که ایران با اقوام سامی در آمیزش است در زمان ساسانیان تقریباً هزار لغت آرامی داخل زبان بود این لغات آرامی را مینوشتند اما يك لغت پهلوی تلفظ میکردند این همانست که هزارش گویند همه ضایر و همه موصولات واسامی و يك قسمت بزرگی از افعال لغات سامی (آرامی) بود انصافاً قطع نظر از احساسات مذهبی از حیث زبان شاهنامه بهتر است یا بندهش مخصوصاً امروز در ایران جنبشی است برای تغیر الفبا و پاک نمودن زبان از عناصر بیکانه زبان ما بسیار غنی است چندان محتاج بکلمات خارجه نیست و نیز باید بگویم که تمام زبانهای متمدن دنیا آمیخته با زبان بیکانه است و این عیب زبانی شمرده نمیشود ما دامیکه در همین هندوستان زبان فارسی رونق داشت پارسیان مانند همه هندوان فارسی میدانستند از قرن دهم میلادی یعنی از وقتی که سلطان محمود غزنوی هندوستان را فتح نمود تا این قرن اخیر فارسی زبان ادبی این مملکت بزرگ شمرده میشد يك دسته از شعرای بزرگ فارسی هندی هستند بسا فرهنگها و تذکره ها و

تاریخها در همین سرزمین بزبان فارسی نوشته شده است اینک در کتابخانه‌های هندوستان هزارها کتب خطی فارسی موجود است و گذشته ازین تمام کتب معتبر فارسی ما از برای مصرف اهالی همین جا چاپ میشد حتی معاهدات و صلحنامه‌ها در میان دولت انگلیس و راجه‌ها و نوابها بزبان رسمی آنوقت مملکت که فارسی باشد نوشته شد از وقتیکه زبان انگلیس در این مملکت رونق گرفت فارسی بکنار افتاد گرچه فارسی ازین مملکت بیرون رفت ولی نفوذش در تمام زبانهای هندو بخصوص اردو باقیست يك فارسی دان زبان اردو را در دو ماه میتواند خوب بیاموزد پارسیان باید بدانند که هندوان زبان فارسی را که زبان قوم ییکانه است بکنار گذاشتند ولی پارسیان زبان وطن خود را و عجب تر این است که حالیه فرزندان شما در مدارس بجای فارسی فرانسه یاد میگیرند ولی می توان رسید چرا ؟ شاید هم باز بهوای سی سال پیش ازین که زبان فرانسه زبان سیاسی و علمی شمرده میشد اما امروز از اهمیت زبان فرانسه بکلی کاسته است مخصوصاً در تمام مشرق زمین زبان انگلیسی رواج گرفت امروز زبان بین المللی و تجارت و سیاست همان زبان انگلیسی است و بسر و ترقیات فوق العاده علم در آلمان مجال آن نمیدهد که باز زبان فرانسه زبان علمی شمرده شود من خودم از روزیکه بزبان آلمانی آشنا شدم کمتر ما یلم که وقتم را در مطالعه کتب سرسری فرانسویها صرف نمایم گذشته ازین آ با حقیقه آموختن این زبان برای احتیاج است یا هوا و هوس فرضاً هم که احتیاج باشد آیا این زبان را طوری میاموزید که روزی بکارتان آید بنده غالباً پارسیان بر میخورم که از من می پرسند Parlez vous francais در جواب میگویم Oui je parle francais بعد ازین هرچه آنها میگویند من نمیفهمم و هرچه من میگویم آنها نمی فهمند لابد اگر روزی این آقایان فرانسوی

دان برای تفریح و گردش به پاریس تشریف ببرند صحبتشان مثلاً با
 Mademoiselle Antoinette همین طور ها خواهد شد من حقیقه
 دلم میسوزد که اوقات نونهالان ما کسانی که آینده ما بدست آنهاست و
 چشم امید ما بسوی آنان است اینطور و قشاشان در مدارس تلف شود
 به مقیده بنده پیش ازین روا نیست که در آموختن زبان بزرگ ملی ایران
 غفلت شود ایران رو بترقی است علایم روزگار خوشتری در پیش است
 هیچ يك از فرزندان آن خاک در هر دینی که باشند و در هر جای دنیا از
 ان مستغنی نیستند از برای بقای جمع باید بستگی به سرزمینی که وطن
 اصلی است داشت از اینها در هر جای دنیائیکه هستند زبان ملی خود را از
 دست نداده اند و من مخصوصاً تعجب میکنم که چطور شده است ازین
 نکته مهم فرو گذار شده اید الحال بیشتر از هزار سال است که در خاک
 غربت هستید و جمعیتتان هم زیاد نیست برای بقای ملیت تان نیابستی
 زبان فارسی را از دست داده باشید خوشبختانه که در خاک هندوستان
 هستید اگر در خاکی بودید که تمدن آن خاک بایران مزیت داشت مثلاً
 آلمان و انگلستان هر آئینه در مدت دو قرن بکلی نیست و نابود میشدند
 بملاحظه اینکه اکنون پارسیان مورد توجه همه ایرانیان هستند و آنان
 را نمایند آئین قدیم ایران میشمارند میخواهند که آنان باقی بمانند نظر
 باینکه من بواسطه تحصیلات مخصوصی که در خصوص آئین باستان دارم
 و ازین رو يك بستگی به پارسیان لازم میدانم که در هر موقع یاد آوری
 کنم که بقایتان مربوط بایران است شما بواسطه ندانستن زبان فارسی
 بکلی از ایران بیگانه شده اید اگر چندی باین منوال بگذرد بیم خطر است
 جمعیت شما در هندوستان بیش از نود هزار نیست در مقابل هندوان که ۳۰۰
 سیصد میلیون هستند بنچار شما باید خود را بواسطه زبان فارسی بایران

بزرگ مربوط دانید هندوستان از آن نیاکان شما نیست در اینجا مهانید
ممکن است روزی میزبانان شما از مهانداری خسته شده عذر شما را بخواهند
چون میدانم از سخنانم که از دل پاک و بی آلاشی است نخواهید رنجید
بی پرده میگویم اگر اسم ایران از روی شما برداشته شود دیگر هیچ حیثیتی
برایتان نخواهد ماند گذشته از آنکه شما نیز از فرزندان آن خاکید باید در
بلند نمودن ایران مانند سایرین کوشا باشید ایران نموده است و نخواهد مرود
وطنی که در مدت بیشتر از سه هزار سال بیدار ماند باز خواهد ماند هیچ
يك از ممالك متمدن دنیا باندازه ایران پستی و بلندی در طی زندگانی
خود نشان نداده است ایران در مدت تاریخ خود چهار بار برخاسته است
اینك دوره رسیده است که پارسیان هندوستان به برادران ایرانیان
خود نزدیک شوند و آن صورت نکیرد مگر بتوسط زبان فارسی بسا از
همکیشان شما از یزد و کرمان باشتیاق زیارت تان راه دراز را می پیمایند
بامید آنکه در هندوستان يك جمعیت بزرگتری از خودشان برخوردار و لی
در اینجا که میایند بواسطه فارسی ندانستن تان مکدر شده بر میگرداند یکی
از زرنشینیان ایرانی در آبلس باغ (All blessing garden) در مجلس
عروسی بمن میگفت که در میان این چند هزار همکیشان ما درین باغ جز از
کجراتی زبان دیگری شنیده نمیشود در سر عروس و داماد برنج پاشیده
میشود برای تیمن در طبقی چند نارگیل گذاشته شده است ورنك سرخی
روی پیشانی عروس و داماد نقش است اگر من اتفاقاً سرود اوستا را ازین
موبدان که در وقت عقد میسرایند نمی شنیدم چگونه میتوانستم تصور بکنم
که این جمعیت بامن هم کیش است آموختن زبان فارسی از نقطه نظر
مذهبی نیز لازم است البته همگی خورده اوستا خوانده اید و آنرا مخصوصاً
در عهد ساسانیان برای عبادت عموم بهدینان نوشته اند بسیاری از آن

مناشها با فارسی فرق زیادی ندارد نکاهی کنید به ترجمه الهانی اوستای اسپیکل Spiegel و ترجمه فرانسوی اوستای دارمستتر Darmesteter بسا از نقاط مشکله اوستا بواسطه زبان فارسی کنونی حل شده است مخصوصاً دانشمندان فارسی از دانستن فارسی ناگزیر اند تمام مستشرقین اروپائی که عمر خود را از برای زبان قدیم و آئین و تاریخ ایران صرف کرده اند بزبان فارسی نیز آشنا هستند چطور شد که يك پارسی از دانستن آن مستغنی گردید اینهمه کتابهای مفید که دانشمندان بزبان انگلیسی و یا کجراتی نوشته اند اگر بزبان پارسی بود خدمت شایان کرده بودند ولی امروز فقط چند صد نفری از خودتان در هندوستان بخواندن این کتابها بهره مند است به عقیده بنده غفلت در زبان فارسی از طرف پارسیان کنهه بزرگست یعنی بی اعتنائی به فارسی بی اعتنائی بآئین ایران است ازین روغن میخواهم در این جشن فروردین که قائلیم ارواح نیاکان ما از آسمان فرود میآیند در حضور آنان بت پشیمانی خوانده و ضمناً بشما بفهانم که قسمتی از ستایشان تقریباً بزبان فارسی است چند جمله از نیایش مذکور از همه کنهه بت پشیمانم از هر دستان دشمنه دژ موخته و دژ ورشته هم پاکیتی منید پیش شما و هان منشی کوشنی کنشنی تنی روانی کیتی و میوایی اخ آواخش پشیمان به سه کوشنی به بت هم بدون اینکه خودتان ملتفت باشید قسمت بزرگی از زبان فارسی را بنوسط همین نیایشها میدانید و قسمت دیگر را نیز در جزو زبان کجراتی

بنده ترجمه کجراتی همین قطعه بت پشیمانی را که از برایتان خوانده ام گذاشتم کسی برایم بخواند لغات آنرا شمرده هشت کلمه اش فارسی صرف است شش کلمه عربیست و چهار کلمه اش بمناسبت آریائی بودن زبان کجراتی با فارسی شباهت نام دارد

در سیزده فرد شعر کجراتی دستوران دستور ایدلجی سنجانه در جزو کتابش چراغ دانش در ستایش پیغمبری کلمه اش فارسی است و بیست و شش کلمه اش عربی است و دو کلمه اش حکم مشترك اریائی که زبان ما هم با آن شریک است این کلمات عربی که در زبان کجراتی دیده میشود نیز از فارسی کنونی گرفته شده است مصطلح زبان ایرانیان است نه عربها مقصود من ازین شعر دستوران دستور ایدلجی تکذیب نظم دانشمند پارسی نیست تا کور Tagore هم اگر بزبان کجراتی شعر بگوید همین حال دارد مقصود اینست که میخواهم بگویم که آموختن فارسی از برای يك پارسی اشکالی ندارد اگر بیم آن نبود که سخن بدر از بکشد هر آینه باد لایل تاریخی میتوانستم ثابت بکنم که بقای يك قومی بسته به بقای زبان آن قوم است ترکها که درین اوقات میل بترقی دارند و همه چیز خود را عوض میکنند در ترقی دادن زبان خود شان بیش از همه چیز کوشا هستند با آنکه اول چیز زشتی را که بایستی از خود دور کنند همین زبان ترکیست که بهیچ وجه دارای ادبیات نیست و بلکه میتوان گفت مضحك است ولی اثر آنرا هم از دست بدهند دیگر هیچ چیز بر ایشان باقی نماند

مخصوصاً در انجام سخن میخواهم متذکر شوم که لازم است روز نامه های بزرگ پارسی مانند جام جمشید و فیصر هند با مقالات خود غالباً یاد آور آموختن فارسی شوند تا از برتوان بایه ملیت ایران و بنیان کیش مزدیسنی پارسیان محکم تر گردد

در روز ۲۲ مارس ۱۹۲۶ در سرک اوسجی هال بمبئی
برای انجمن مودت در تحت ریاست موبد دانشمند پارسی
دکتر جیوانجی مدی

فروردین - فروشی

..... از برای تیریک عید بسا بجاست که از زبان
شاعر بزرگ ایران فردوسی یک فرد از اشعار او را تقدیمتان کنم
جوان باد بخت تو در فرودین چو در فرودین ماه روی زمین
یکانه عید ملی ما که از روز کاران پیشین از نیاکان مایادگار مانده است
همین جشن فروردین است که آنرا نوروز و یا جشن جمشیدی کوئیم این
کلمه فروردین که هنوز در زبان ما باقی است مانند بیشتر از لغات زبان ما
یک ریشه بسیار سالخورده و کهن دارد قدمت این کلمه از عهد اریائی
گذشته تا بروز کاران هند و اروپائی میرسد در خود وطن ما تقریباً سه هزار
سال پیش از این زبانزد بوده است در نخستین شاهداد دیاکو که
مورخین یونانی دیوسیس Deiocec نوشته اند که اکباتان (همدان) را
بابتت خویش ساخت و بنای استقلال ایران گذاشت فرورتی
نام داشته است دیاکو در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد سلطنت کرد
پسر دیاکو که دومین پادشاه ماد بشمار است و بمملکت بدر خویش وسعت
داد نیز فرورتی نام دارد این فرورتی همان است که مورخین یونانی
او را فرآرتس Phraortes ذکر کرده اند از سال ۶۵۶ تا ۶۳۴ پیش از
مسیح شهریار مقتدر ایران بوده است داریوش در کتیبه بیستون از یک

مادی (مدی) موسوم به رورتی اسم میبرد که بصد او علم طغیان برافراشت
دسته ای از دانشمندان اروپائی کمان کرده اند که در کتیبه
داریوش در پرسپولیس در جائیکه داریوش گوید وئی بیش بکائی بیش
Vithibis Bagaibis مقصود همان فرورها میباشد هر چند که در
کائها ما کلمه اوستائی فروشی نمی یابیم اما در سایر قسمت اوستا فزون
و فراوان از آن ذکر شده است

این کلمه اوستائی فروشی در تفسیر پهلوی فروهر Fravahar
گردید در فارسی فرور کوئیم و معمولتر آن فرورد میباشد فروردین که
نام نخستین ماه سال است از همین کلمه فرورتی هخامنشی و یا فروشی
اوستائی است اسم این ماه در اوستا فروشیم میباشد در پهلوی فرورتین
گویند کلیه در فرس هخامنشی و پهلوی — ت — که پس از — ر —
واقع باشد در بازند و فارسی مبدل میشود بدال چنانکه در اسم دومین
ماه بهار همین تغییر دیده میشود ارد بهشت پهلوی در فارسی ارد بهشت
گردید روز ۱۹ ماه فروردین نیز دارای همین اسم است در این روز جشن
بزرگست که آنرا فروردینگان گویند چنانچه ارد بهشت ماه موسوم
است به جشن ارد بهشت گان

قطعاً کلمه فروشی از ریشه و بن کلمه فرشته نمیباشد فرشته و یا
فرسته که بمعنی پیک است که در پهلوی فرستک میباشد در اوستا فراشته
Fraesta گویند اینک به بینیم معنی این کلمه چیست دانشمندان مستشرق
اروپائی را در سر معنی آن اختلاف بسیار است بورنوف Burnauf
فرانسوی ریشه کلمه فروشی را از وکhs گرفته است که بمعنی
روئیدن و بالیدن است یعنی که در این معنی به نیر یوسنک دستور بزرک
پارسی در ترجمه سانسکریت اوستا تأسی کرده است شولتمان

Schlottmann آنرا از ریشه -وچ - که بمعنی سخن گفتن است دانسته است و با کلمه سانسکریت پروکتی Pravakti یکی گرفته است اوپرت Oppert آنرا قوه مغذی فرض کرده است اسپیکل Spiegel نیز بهمین معنی متمایل است دارمستتر Darmesteter پیرو سنت پارسیان فروشی را از ریشه کلمه سانسکریت وردژد Vardh گرفته آنرا فرشته موظف کوارانیدن غذا میداند این معانی امروز کهنه شده است کسی از علمای بزرگ اروپا مانند تیل و بوستی و گلدنر و بارتوومه و جکسن (۱) طرفدار این معانی نیست فروشی مرکب است از دو کلمه -فر -ور - (Far - Var) برخی از دانشمندان مذکور اخیراً آنرا بمعنی پناه و حمایت گرفته اند دسته دیگر بمعنی کرونده و ایمان آورنده در کتیبه هخامنشی -ور - Var بمعنی اعتقاد کردن است و این همان است که ما امروز در فارسی باور کوئیم در سایر زبانهای هند و اروپائی نیز این کلمه موجود و دارای همین معنی است مثل وروس Verus در لاتینی و دار Vahr در آلمانی جزء دیگر این کلمه که فر Fra باشد نیز در فارسی کنونی باقی مانده است و آن کلمه فراز است و فرا در فراسیدن و فرا گرفتن

پس از دانستن معنی فرور به بینیم آن چیست در اوستا قوا و ارواح انسانی را پنج دانسته اند نخست اهو که در پهلوی اخوشده است دوم دئنه (Daena) که اکنون دین کوئیم سوم بئوده (Baodhah) در پهلوی بوز حالا بوی کوئیم چهارم اوروان (Urvan) که همان روان فارسی حالیه باشد پنجم فروشی که چه موضوع سخن همان پنجمی از این قواست ولی مختصراً بمعنی قوای چهارگانه دیگر اشاره کرده بر میگردیم بسر مطالب اخورا باید جان ترجمه نمود دین در بسیاری از جایهای اوستا بمعنی

(1) Tile, Iusti, Geldner, Bartholomae, Jackson.

کیش و مذهب نیست بلکه معنی وجدان از آن بر میآید بشوذه را باید بقوه
 حس ترجمه نمود روان که در زبان ماست محتاج به تفصیلی نیست از جمله
 جایهائی که در اوستا این قوای پنجگانه در یکجا ذکر شده است در یسنای
 ۲۶ فقره ۴ میباشد که میگوید « مامیستائیم اهو و دئنه و بشوذه و
 اوروان و فروشی مردان و زنائیکه در این جهان پاك زیستند »

بقول دانشمند آلمانی گِیگر Gieger تقسیم ارواح در مذهب
 ایرانیان مستقل است از قوم دیگری بعاریت گرفته نشده است اعمال این
 قوا با همدیگر فرق کلی دارد برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است پاره
 از آن فنا پذیر است پاره از آن در آغاز جاودانی نیست ولی بعد به
 هستی جاودانی پیوسته گردد پس از مردن انسان روان با فرو ر پیوسته
 جاودان باقی ماند و از این جهت است که از زمان قدیم این دو قوه با هم
 دیگر مشتبه شده است باید دانست که این دو قوه یکی از همدیگر متفاوت
 است چنانچه در رم قدیم لار Lar و مانس Manés و ژینوس Jenius با
 همدیگر فرق داشت در اوستایشتی مخصوص به فرو ر است و آنرا فرو ر دین
 یشت گویند این یشت که یشت سیزدهم است بلند ترین یشهای اوستا
 است کیفیت و چگونگی فرو رها را از آن بخوبی میتوان استخراج نمود
 برای اینکه سخن بدر از انکشد مختصراً بآن اشاره کرده میگردیم این
 یشت از پاره يك تا هفتاد و نه در توصیف و نیایش فرو رهاست از قطعه
 هشتاد تا انجام در استغاثه گروهی از فرو رها میباشد و در بندهش چنین
 آمده است که پیش از خلقت عالم مادی اهورا مزدا عالم معنوی را که
 عالم فروشی باشد بیافرید این جهان روحانی در مدت سه هزار سال بهاند
 پس از آن از صورت این عالم فروشی جهان جسمانی و مادی خلقت یافت
 در سنت متأخرین زرتشتیان عالم روحانی را سه طبقه قسمت

کردند نخست امشاسپندان که اهورا مزدا را در سر آن فرار داده هفت خوانده اند و آن عبارت از وهومن و اشا و هیشا و وهوخشتر و سپنتا ارمیتی و هاورنات و اِسرَتات (۲) دسته دومی ایزدان میباشد که عدد آنها بسیار است دسته سوم فروران میباشد که حدی از برای آنان معلوم نیست در فروردین یشت میخوانیم که ۹۹۹۹۹ فرورهایسان دریای آسمانی فرُخش Vourukhša هستند و ۹۹۹۹۹ یاسبان هفت اورنگ هستند و ۹۹۹۹۹ یاسبان نطفه سیوشانس هستند و ۹۹۹۹۹ یاسبان کشته گرساسب هستند غالباً از فروشی کیومرث که نخستین بشر است استغاثه میشود تا به سیوشانس موعود زر نشینان که آخرین افرینش اهورا مزداست از برای هر آسیب و کزندی فروشی مخصوص را بیاری میخوانند مثلاً فروشی هوشنگ را بر ضد آزار و اذیت دیوها فروشی جمشید را در مقابل خشکسالی و فروشی فریدون را در مقابل ناخوشی و فروشی کشتاسب را بر ضد دزدان و رهنان و فروشی خسرو را در مقابل وجود های موزی و زیان رساننده و فروشی فردخش Fradaxstay بر ضد دیو خشم کلمیه از برای هر يك از آفریده اهورا مزدا يك فروشی قائل هستند و از برای تبه کاران دیو بمنزله فروشی آنهاست مخصوصاً در ایران قدیم در میدانهای جنگ بر ضد دشمن از فروشی دلیران یاری طلب میکردند تمام اجسام آسمانی و آتش و آب و زمین و گیاه دارای فروشی هست و این بسیار شبیه است بعقیده عرفا که میکوبند

دل هر ذره ای که بشکافی آفتابش در درون یابی

تمام حرکات طبیعت و هوا و ستارگان و جریان آب و بالش گیاه و ستوران و مردمان و قوت آتش از هر توفروهر است بالاخره آنچه بوده و هست

و خواهد بود فروشی مخصوص خود را داراست از پرتو فروهر است که
 زنان بنعمت فرزندان رسند همانکه نطفه وجود یافت فروشی از آسمان
 برای حفاظت آن فرود آید و در طی زندگی او را رهنمائی و دستگیری
 کند و پس از درگذشتن او از درگاه اهورا مزدا آمرزش طلب کند
 چنانچه در کتاب دین گرد آمده است که پس از تولد یافتن اشوزرتشت
 دیوها خواستند او را فوراً بکشند اما فروشی زرتشت بصورت یکمرد
 دلیری وی را از آسیب برهانند

عقیده قدیم هندوان که روان پرهیز کاران پس از مردن فرشته نکهبان
 و برستار میگردد در مزدیسنا نیز اشاره بآن شده است از آنکه روان مردان
 پرهیزکار پس از درگذشتن با فروهر آمیخته بازماندگان را نکهبانی کند
 اعتقاد ایرانیان از آنکه پیش از خلقت عالم و جهان مادی روشیها
 آفریده شد این عقیده بشکل دیگر بآئین یهود داخل گردید و معتقداند
 از آنکه خداوند پیش از خلقت عالم روان همه مردمان بیافرید چنانچه
 میوشانش نزد مزدیسنان آخرین خلقت اهوراست مشیاه (مسیح) نیز نزد
 بنی اسرائیل آخرین خلقت گردید پیش از اینکه همه مخلوقات بدینانیا بد
 مسیح نخواهد آمد

در فلسفه افلاطونی نیز که از برای هر چیز دو روح قائل شده اند
 روح جاودانی و روح فناپذیر قسمت جاودانی آنست که پیش از ترکیب
 مادی آن چیز وجود داشته است این روان در صوتیکه باک و بی آلابش
 مانده باشد دوباره بشکل جاودانی خویش عودت کند بکلی از آئین
 ایرانیان برداشته شده است

عقیده فروشی شبیه است بعقیده بابلیها که می گفتند هرکسی را
 خدای مخصوصی است که وی را محافظت میکنند و هرکسی فرزند خدا

نامیده میشد در کتاب مینو خرد آمده است که هر يك از ستارگان فروشی
آفریدگان هستند این خیال لابد پس از نفوذ یافتن علم نجوم در ایران
وجود یافت و بسیار متأخر است

پس از دانستن این شرح مختصر باید وجه مناسبت نامیده شدن این عید
را به فروردین بگوئیم که ایرانیان قدیم و نیز حالا زرتشیان بازماندگان
نیاکان ما را عقیده بر این است که ده روز با آغاز بهار فرورهای نیاکان
از آسمانها بدیدن بازماندگان فرود آیند در آخرین کهنبار سال که
موسوم است به همس پت میدیه (Hamaspathmaedaya) اوفانیست
که فروهر بزرگان و سران و دانایان از آسمانها بدیدن ما آیند از این رو است
که در جشن فروردین خانه بیار آیند شمع افروزند رخت نو بوشند گل
و شیرینی دهند خدا را ستایش کنند تا آنکه روان نیاکان از ما خوشنود
گشته از درگاه اهورا مزدا خوشی و تندرستی ما را پژوهش کنند

اینك من نیز امیدوارم که روان اشوزرتشت و داریوش و
اردشیر و آخرین پادشاه بخون خفته ناکام ایران یزدگرد سوم و فردوسی
در این گوشه هندوستان بدیدن ما آمده باشند و من دست نیاز بسوی
آنان برداشته خواستارم که از درگاه بلند خداوند رستگاری ایران و
سرفرازی ما را طلب کنند

در روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۶ در آتش بهرام پرستشگاه قدیمی
(بمبئی) در تحت ریاست دستور بزرگ
دستور داراب پشوتن سنجانا

دروغ

..... موضوع صحبت ما امروز چیزی است که در روز کاران گذشته در وطن ما مایه بیم و هراس بود ولی اکنون با آن آشنا و مانوس میباشیم و وسیله زندگانی گروهی از ما میباشد این چیز موسوم است بدروغ که بازارش بسیار گرم و شتر یانش زیادترا از خواستاران کالای راستی است دروغ از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال شکل ظاهری خود را نپاخته است فقط از شدت معنوی آن کاسته است در پارینه نکوهیده بود امروز پسندیده است دروغ در اوستا در وگ و در فرس هخامنشی در وکا میباشد در چندین جای کتیبه داریوش مثل عفریتی استعمال شده است در اوستا نیز در وچ اسم ماده دیوی است در وچ و در گونت و دیو و کاوی و کراپان و نسو و ضحاک و غیره همه در ردیف هم شمرده میشوند در سر این غولها امری بجای دارد بسا در تفسیر پهلوی اوستا خود در وچ با هر یمن ترجمه شده است هم چنین راستی مانند ضد خود دروغ شکل ظاهری را چندین تغیر نداد مگر آنهم قوه باطنی خود را از دست داد در گذشته مایه رستکاری بود اینک سبب عزالت و گوشه گیری است اگر نه بحسب ظاهر همان کلمه است و در اوستا و فرس راستم میباشد بمناسبت اریائی بودن کلمه دروغ نظیر آن را در کلیه زبانهای هند و ژرمن داریم دروه Druh در سانسکریت بمعنی

نادرست و زبان آوراست و دروید بر همان این عفریت بضد پروردگار
 اندرا Indra میباشد تروگ Trug المانی و تروک Truc فرانسه و
 Trick انگلیسی همه از ریشه و بن دروغ فارسی است میان کلمه دروغ و
 فروغ لفظاً فرق بزرگی دیده نمیشود مابه الامتیاز میان آنها يك حرف
 دال و فا است ولی معنأً فرسنگها از همدیگر دورند در این روزگار ان ما
 کمتر کسی را قوه و توانائی آن است که پرده ظلمت دروغ را از هم درید؟
 خود را بفروغ راستی رساند دروغ که امروز وسیله زندگانی جمعی
 گردید در سابق بسا سرها بهاد داد و پسا اشخاص را تنگین ساخت مورخین
 یونانی و روم که از ایران قدیم ذکری کرده اند شرحی هم در خصوص
 راستگوئی ایرانیان نگاشته اند چنانکه سیاحین اروپائی این قرن اخیر
 که بایران آمده اند غالباً ما را در کتابهای خود دروغگو معرفی کرده اند
 در میان مورخین یونانی کسیکه بیشتر از همه از ایران صحبت داشته است هرودت
 میباشد که در سال چهار صد و هشتاد و چهار پیش از مسیح میزیسته است
 چون صفت راستگوئی از خصایص ایرانیان بود تا کزیر در کتاب مورخ
 مذکور در چندین جا باین خصات بر میخوریم از آن جمله گوید

ایرانیان باطفال خود از سن پنج تا بیست سالگی فقط سه چیز
 میآموزند اول اسب سواری دوم تیر اندازی سوم راستگوئی پس از
 دوهزار و چهار صد سال باز میتوانیم از برای دوجز اولی مورخ یونانی
 مصداق پیدا کنیم هنوز هم ایرانیان در سواری و تیر اندازی هنرمند
 و زبردست اند ولی در راستگوئی قبدی نداریم هرودت در جای دیگر
 گوید نزد ایرانیان دروغگوئی بزرگترین ننگ است و پس از آن قرض
 گرفتن زیرا کسیکه قرض مکیرد بناچار در سر موعد دروغی گفته و
 بيك شكلی جهت نکول خود را بیان میکند

مورخ دیگر یونانی پلوتارک که در قرن اول میلادی میزیست همین خبر هرودت را با اندک تفاوتی ذکر کرده میگوید: قرض کردن نزد ایرانیان اولین و دروغگوئی دومین عیب شمرده میشود دلیل عیب بودن قرض همان است که هرودت هم نوشت چون شخص مقروض در وقت پرداختن قرض مجبور بدروغگوئی میشود لاجرم مذموم و نکوهیده است. باندازه ایرانیان از دروغ تنفر داشتند که در آنچه احتمال دروغگوئی و فریفتن میرفت دوری میکردند بنا بخبري از هرودت ایرانیان بهمین ملاحظه از دادوستد هم پرهیز میکردند اسپارتهای رسولی بشهر سارد نزد کورش بزرگ فرستاده پیغام دادند که بهیچ يك از شهرهای یونان نباید دست اندازی شود چه یونانیان این تعدی را از ایرانیان متحمل نخواهند شد بمناسبت آنکه تمام آسبای صغیر بدست ایرانیان افتاده بود و بخصوصه پس از افتادن سارد پایتخت معروف لیدی هر ساعت احتمال خطر برای یونان میرفت اسپارتهای ورزیده و دلیر خواستند بشاهنشاه ایران بفهاند که از خاک یونان در وقت هجوم مدافعه خواهد شد کورش پس از شنیدن پیغام رسول از یونانیهاییکه در اطراف او بودند پرسید که این اسپارتهای چه کسانی هستند و قوه آنان تاچه اندازه است که بعین پیامی کسناخی کردند پس از تحقیقات بر رسول اسپارتهای رو کرده گفت من تاکنون از کسانی که در وسط شهر در جای معینی جمع شده و همدیگر را در دادوستد بواسطه قسم کول میزنند و از بی سود خود دیگران را میفریبند بیم و هراسی نداشته‌ام اگر زنده ماندم داستان من در سر زبانهای شما خواهد ماند هرودت پس از ذکر آن خبر خود میگوید که مقصود کورش یونانیهای هستند که بازار دارند و داد و ستد میکنند چه ایرانیان از آن امتناع داشتند باز همین مورخ می نویسد که کلیه ایرانیان آنچه را که نمیتوانستند بجای آورند و ممنوع بود اصلاً بزبان هم

نمیاوردند از برای کول زدن و فریفتن نیز که از دروغ بشمار است سزای بسیار سخت میدادند دروغ که از کتاهان بسیار بزرگ است غالباً مستوجب مرگ بود از آن جمله هرودت شرحی در خصوص کامبوجیا دومین پادشاه هخامنش پسر کورش مینویسد پادشاه مذکور در بهار سال ۵۲۵ پیش از مسیح مصر را فتح نمود و ممفیس پایتخت را بچنگ در آورد پس از آن بطرف نوبه لشکر کشید بعد از فتوحات چندی و تلف شدن جمعی از لشکریان در ربك زارهای کویر دوباره بممفیس برگشت شهر را زینت شده و مردم را در شادمانی و جشن دید این مسئله خوش آیند او نشد چه تصور کرد که این جشن برای تلف شدن لشکریانش در صحرای نوبه میباشد چند نفر از بزرگان شهر را بحضور طلبید و گفت چه جهت دارد که در وقت ورود اولی من شهر را آئین نبسته بودید اينك که قسمتی از سپاهیانم تلف شد عید گرفته اید بزرگان حقیقت حال را بدو گفتند که این جشن برای ظهور پروردگار آپی Apis میباشد مصریان مدتها بود که منتظر ظهور آپی که کوساله است با علامات مخصوص در روی پیشانی و پشت بودند اينك که این پروردگار در تجلی است مایه شادمانی قوم مصر گردید کامبوجیا جواب بزرگان را باور نکرد گفت شما بمن دروغ میگوئید و سزای دروغگویان مرگ است پس از آن فرمان داد تا جمعی را بجرم دروغ بکشند پرفیربوس Porphyrius فیلسوف یونانی که در سال ۳۰۴ میلادی در گذشت مینویسد که راستگوئی ایرانیان از پرتو آئین مذهبی آنان است فیثاغورس حکیم در تعلیمات خود گوید که فقط بشر بواسطه صفت راستگوئی میتواند مانند پروردگار گردد مغها پیشوایان ایرانیان نیز قائلند که روح ایزدی با راستی یکسان است

مقصود از ذکر این چند فقره اخبار مورخین قدیم یونانی این است

که خواستیم بگوئیم در زمان گذشته ملت ایران نزد اقوام ییکانه بصفت راستی شهرتی داشت حتی دشمنان ایران نیز منکر این خصلت حمیده ما نبودند در میان مورخین قدیم از برای مقال خویش شواهد بسیار داریم و نیز از قدیم ترین آثار ملی ما که کتاب مقدس اوستا و کتیبه پادشاهان هخامنشی باشد بخوبی برمیآید که حقیقهٔ نیاکان ما يك تنفر مخصوصی از دروغ داشته همانطوریکه یونانیان نوشته اند دروغ زشت ترین و پست ترین نسبتی بود که بکسی داده میشد دروغ مثل عفریتی تصور شده از او کریزان بودند دار یوش بزرگ در سال ۵۲۰ پیش از مسیح در بدنه کوه بیستون کتیبه بسیار مفصلی بخط میخی بسه زبان فرس و شوشتری و بابلی از خود بیاد کار گذاشت که امروز برای ما ایرانیان معتبر ترین سند تاریخی میباشد در این روزگاران که سراسر ایران گرفتار جنگال دیو دروغ است سخن راستی از زبان شاهنشاه مقتدر ما درس عبرتی است دار یوش مکرراً تنفر خود را از دروغ اظهار نموده راستی را مایه رستکاری خود میشمرد از جمله در کتیبه مذکور نوشته است

«دار یوش پادشاه گوید وقتی که کا، بوجیا بطرف مصر اشکر کشید آن گاه مردم سبزیکی آغاز کردند در فارس و ماد (۱) و سایر ممالک دروغ زیاد شد و هر کس با ادعای دروغین سر از اطاعت بپچید» دار یوش پس از ذکر داستان کشور کشائی خویش گوید «این است آنچه من در مدت يك سال بیاری اهورا مزدا بجای آوردم نوزده جنگ نمودم بیاری اهورا مزدا دشمنان را شکست دادم و نه نفر از پادشاهان را اسیر گرفتم» پس از این دار یوش کلیه دشمنان خوش و مدعیان تاج و تخت را مجرم دروغگوئی بسزا میرساند از آن جمله گوید «یکی از آن ها که موسوم است به کمانای مغ

دروغ گفت و قتیکه مدعی شد که من بردیا (اسپردیس) پسر کورش هستم
 و فارس را برهم زد دیگری از الام (شوش) موسوم به اربنا Ariana
 دروغ گفت و قتیکه مدعی شد که من پادشاه الام هستم و در شوش آشوب
 برپا کرد دیگری از بابل موسوم به ندانتوبل Nidintu - Bel دروغ گفت
 و قتیکه مدعی شد که من نابو کدوری اُسر Nabu - Kudurri - usur
 پسر نابونائید Nabunaid هستم و در بابل عالم طغیان برافراشت «
 داریوش از نه نفر پادشاه اسیر خود يك يك اسم میبرد و همه نسبت
 دروغگوئی میدهد باز در کتیبه مذکور گوید «توای کسیکه بعدها
 شاه خواهی شد مخصوصاً او دروغ پرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت
 من بایدار بماند هر که دروغ گفت او را بسزای سخت رسان» در چند سطر
 بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز از من صورت گرفت که
 همه در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند
 اعمال من بنظر او بسیار و کزاف نیاید و کلیه آنها را باور کند و دروغ
 تصور نه نماید اینک آنچه از من انجام گرفت باور کن اهورا مزدا و فرشتگانش
 مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینه جو و ستمکار و
 دروغگو هستیم» در جای دیگر گوید ای کسیکه بعدها شاه خواهی شد
 با آن کسیکه دروغگو و ظالم است دوستی موزا او را سخت بسزا رسان» اینک
 از غرب ایران از بالای کوه باشکوه پیستون فرود آمده برویم بجنوب بخرا به
 پرسپولیس نظری بکاخ فروریخته شاهنشاهان هخامنش افکنیم باز شاهنشاه
 نامدار در بدنه دیوارهای قصر خویش یاد کاری گذاشته با آن همه اقدار
 از دروغ در بیم و هراس است «داریوش پادشاه گوید اهورا مزدا و فرشتگان
 باید مرا یاری کنند این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و فحطی
 و دروغ حفظ کند» مکرراً گوید «این کشور گرفتار سپاه دشمن و فحطی و

دروغ مباد» با هزاران افسوس باید گفت که اهو را خدای یگانه ایرانیان از وطن مقدس زرتشت دیده برکرفت امروز آن سرزمین میدان تاخت و تاز یگانگان است خشکی و فحطی در سراسر مملکت فرمانرواست ظلمت دروغ چنان دلها را سیاه نموده که با وضع حاضره کمتر احتمال نجات میرود بی شك ملت ایران مانند شاهنشاه خویش متصف بخصالت رحمانی بوده از دروغ روگردان بود بمناسبت مقام از حکیم بزرگ ایران جلال الدین رومی یادی نموده از زبان او کوئیم

خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند
شاه چون حوض و چشم چون لولها آب از لوله رود در گولها
وردر آن حوض آب شور است و بلید هر یکی لوله همان آرد بدید
وردر آن حوض آب شیرین است و پاک لاجرم آبی دهد خوش ذوقناک
اگر شاهنشاه ایران از راستگوئی ملت خویش اطمینان نمیداشت این همه در آن ایستادگی نمیکرد و سبب خونریزی خود را در جرم دروغگوئی ها و رد آن اظهار نمی نمود هیچ شك و شبه در این نیست که ایرانیان قدیم میل مخصوصی بر است کوئی و يك تنفر بیرون از اندازه از دروغ داشتند بطوریکه ایرانیان را از سایر ملل قدیمه ممتاز نمود حالا باید دید که منشاء آن از کجاست

ممکن نیست که تمدن و تربیت ظاهری تا باین اندازه در دماغ آدم تصرفاتی کند اگر نه بایستی در ممالك متحده اروپا ابدانند دروغ یعنی چه در صورتیکه این طور نیست فقط بواسطه علم و معرفت بیشتر از ما بقباحث دروغ بر خوردار هستند از آنکه در ایران قدیم راستی پسندیده و دروغ نکوهیده بود فقط از پرتو آئین آن بوده است بخصوصه که راستی و دروغ فرشته و دیوی تصور شده برای خوشنودی اشا از دیو دروغ روگردان

بودند قدیمترین خبر یکی راجع بر راستی در جزو آئین مغ ها بهیشتا غورس نسبت داده شد از نیمه قرن ششم پیش از میلاد است سر چشمه این عقیده بسا بالا تر از عهد مذکور است منشاء آن مزدیسناست که بواسطه پیغمبر ایران زرتشت اسپهان داخل خون ایرانیان شد شاهد مانیز اوستاست و بخصوصه کاتها که از سخنان فرخنده خود زرتشت است کاتها در واقع مجموعه است از اشعار رزمی ولی یک رزم اخلاقی میان خوبی و بدی و با راستی و دروغ سلاح هماوردان این معرکه گرز و تیروکمان و کمند و شمشیر نیست بلکه از طرفی هومت و هوخت و هوورشت است و از طرف دیگر دشت دژ هوخت دژ وورشت هم چنین جنگجویان این میدان از یک صف موسومند با شوان یعنی پیروان راستی و از طرف دیگر درکونت یعنی پیروان دروغ تا دنیا باقی است این جنگ نیز بایدار است زندگانی عبارت است از این زد و خورد دائمی میان راستی و دروغ آنکه خدا پرست است باید در پیروزی راستی بکوشد و از برای پاداش کوشش نیکش اهورا مزدا وی را در روز وایسین بهشت که بخانه راستی تعبیر شده است ارزانی خواهد داشت هم چنین آنکه دیو پرست است از یاران دروغ شمرده میشود و در روز قیامت در مقابل کردار زشتش بدوزخ که بخانه دروغ تعبیر شده است جای گیرد از مجموع هومت و هوخت و هوورشت یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک انسان اشو گردد یعنی مظهر صفت راستی و درستی خدای تعالی هم چنین از مجموع اندیشه و گفتار و کردار زشت انسان نفس دروج یعنی مظهر خصلت خبیثه اهریمن گردد باندازه زرتشت در سر راستی و برهیز از دروغ با فشاری کرده است و بعنوان های مختلف و تعبیرات گوناگون آنها را در مذهب خود تکرار نموده است که دل و مغز ایرانیان را بر از محبت باشا و تنفر از دروج نموده و از جزو عادات آنان ساخت طوری کرد که دروغ

همیشه مانند غول بد کنشی در مقابل چشم‌ها مجسم و موجب نکبت و بدبختی بود بر خلاف سایر ادیان که از ترس و آسیب و شر پروردگار خبیث بواسطه فدیة و دعا از شر آن پروردگار بد کنش می‌کاهانیدند و با عبارت دیگر بواسطه ارمغان و هدیه از او رحم و شفقت می‌خواستند زرتشت بضد این غولها امر بچنگ فرمود سپاس و دعا و فدیة در خور فرشته راستی است که از هر تو ستایش راستگر داران قوی گشته بدبو در وج غالب خواهد شد دانشمند امریکائی ویتنی Whitney در کتاب خویش موسوم به زرتشت - ایرانی بزرگ در این خصوص نیز چنین مینویسد زرتشت باندازهٔ بملات خود در راست گوئی و دوری از دروغ سفارش و تاکید کرده است که پس از بیشتر از دو هزار سال بعد از رحلت او در نزد ایرانیان دروغگوئی عیب بسیار بزرگی شمرده میشد و در چهار صد و پنجاه سال پیش از مسیح هرودت راستگوئی را یکی از صفات پسندیده ایرانیان مینویسد در این جا مناسب است که بگوئیم هزار سال پس از هرودت هم اثر کفتار زرتشت در ایران باقی بود چه مؤرخین روم و بیزانس که در ایران بوده‌اند و یا ذکری از ایرانیان کرده‌اند باز همین صفت را از پیروان زرتشت سلب نکرده‌اند امروز هم که بیشتر از هزار سال از انقراض سلطنت ساسانیان مرده پُرست می‌گذرد باز زرتشتیان مقیم ایران بر است گوئی و درستی در میان ایرانیان مشهور اند متاع زرتشتی در ایران با يك اطمینانی خریدہ میشود یقین همه است که زرتشتی در داد و ستد خویش درستکار است و از فریفتن و کول زدن که از شعبات دروغ است پرهیز دارد در صورتیکه مثل ویتنی امریکائی قائل شویم که زرتشت دو هزار سال پیش از هرودت می‌زیست باید بگوئیم که تأثیر کلام موسس مذهب مزدیسنا پس از بیشتر از پنج هزار سال در نزد پیروان باک طینت او باقی است در واقع

هم بایستی چنین باشد کسیکه گوش بسنغان زرتشت دارد باید دروغ را از گناهان بزرگ و موجب خشم پروردگار بداند اساس دین زرتشتی همین است و بس دروغ گفتن در واقع منکر دین زرتشت شدن است با تشکده رفتن سدره پوشیدن و کشتی بستن و کهنبار کردن کلیه از فروعات دین است اصول دین همان راستگویی و دوری کردن از دروغ است پاکیزگی و روشنائی که آن همه در مزدیسنا تاکید شده است دوشاخه‌ای از درخت تناور راستی است آنچه پاك و نورانی است مانند راستی در ظاهر و باطن یکی است چنانکه کثافت و ظلمت که آن همه نكوهیده است مانند دروغ پیچده و مبهم است زشت ترین نسبتی که خود زرتشت بدشمنان مزدیسنا میدهد این است که آنان را آفریده دروغ می‌شمرد در یسنا ۵۱ قطعه دهم فرماید « کیست جز از او که از برای تباهی من برخاسته است ای اهورا آن کسیکه بسرا فرینش دروغ است در دنیا سعید کسی است که بر راستی روی کند و از بر تو راستی بخداوند نزدیک گردد » در اهنودکات یسنا ۴۰ قطعه ۵ در این معنی گوید « از میان این دو کوهر خوبی و بدی دروغ پرست زشت‌ترین اعمال برای خود برگزید اما آن پیرو راستی آن کسیکه همیشه با کردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست آن کوهر بهشتی را که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود آنکه در دنیا راست‌کردار است در آخرت نیز در پناه راستی خواهد بود » گفتیم که بهشت بسرا و با باغ اشا یعنی راستی تعبیر شده است چنانکه در یسنا ۳۳ فقره ۳ آمده است « کسیکه دوستار راستی را خرم خواهد چه از پیشوایان و چه از شرفا و چه از دهقانان و کسیکه با غیرت از ستوران پرستاری کند چنین کسی روزی در بوستان راستی بسر بردهم چنین کسیکه در این جهان بدروغ مایل است در جهان دیگر نیز بدروغ ملحق شود و در کلبه دروغ در آید چه

دروغ نیز بخانه دروغ تعبیر شده است چنانکه در بسنا ۵۱ قطعه ۱۴ آمده است «کرپانها نمیخواهند که در مقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند برای آزاریکه از آنان بستوران میرسد توقضاوت خود را در حق شان آشکار ساز که آیا در روز قیامت نظر بکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند در آمد یا نه» در مرد بسنا هیچ رتبه و مقامی بالا تر از صفت راستی نیست بسا در خود کاتها اهورا مزدا پدر راستی خوانده میشود چنانکه در اشتود کات بسنا ۴۴ قطعه ۳ گوید «از تو میپرسم ای اهورا مزدا بر راستی مرا آگاه فرما کیست آنکسیکه در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید کیست آنکسیکه بخورشید و ستاره راه میر نمود از کیست که ما کهی بر است و کهی تهی» کلیه در کاتها از راستی پرست مزدا پرست و از دروغ پرست دیو پرست اراده میشود چنانکه در سپنتا مینو کات بسنا ۴۷ فقره ۴ فرماید «از این سپنتا مینو یعنی خرد مقدس دروغ پرستان بر افتادند ای مزدا نه پیروان راستی» خواه کسی را مال بسیار باشد خواه اندک باید دوست و پیرو راستی و بضد دروغ پرست باشد مقصود این نیست که آنچه در کاتها در خصوص راستی و دروغ آمده است در این جاسه گفته شود اگر نه بایستی سراسر کاتها را بخوانیم چه تقریباً در هر قطعه با آنها برخورد میخوریم در ۸۹۶ فرد شعر کاتها صد و هشتاد بار کلمه اشا که بمعنی راستی و درستی است تکرار شده است در کاتها پس از اهورا مزدا اشا دارای اولین رتبه است و این کلمه همان است که بعدها اردی بهشت گردید و از دو مین امشاپند بشمار است در سانسکریت رتا و در لاتینی راتوس Ratus گویند باو تارک که ذکرش گذشت در جزو فرشتگان مذهب ایران یکی را راستی ترجمه کرده است لابد مقصودش همین اشا و هشیئا و یا اردی بهشت میباشد این فرشته در عالم روحانی مظهر راستی و درستی و پاکی و نیکی اهورا مزداست در طی زندگانی هر کسی باید بکوشد

که از روی دستور اشا عمر بسر برد تا از زمره اشوان و نیکان گردد هر که از فرمان اشا سر بیچد از جر که در کونت محسوب شود در عالم مادی نکهبانی آتش با اشاست باندازه کلمه اشا مقدس است که از زمانهای بسیار قدیم آن را برای تبرک جزو اسامی خاص میکردند مثل ارتخشتر اباد شاه هخامنشی که در عهد ساسانیان اردشیر شد و معنی لفظی آن کشور راست و بآلک میباشد دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در اوستایشت سوم منسوب باین فرشته است بقول بندهشن گل مرز نگوش که گل سفید ریز و خوشبو است مخصوص بفرشته راستی است

در سایر قسمتهای اوستا نیز مانند کاتها در راست گفتن و از دروغ دوری کردن تاکید شده است اصلاً ظهور زرتشت و رسالت وی از برای برانداختن دروغ میباشد دروغ که از آفرینش اهریمن است پیش از دنیا آمدن زرتشت در روی زمین اقتداری داشت و پس از ظهور زرتشت از قدرت او کاست چه مزدیسنا موثرترین سلاحی است که بضد دروغ بکار برده میشود دروندیداد فرگرد نوزدهم فقره ۴۶ در این معنی آمده است «دیوها خروش و فغان بر آوردند چه زرتشت مقدس در خانه بورشسپ تولد یافت با خود گفتند چگونه او را هلاک توانیم کرد او ضربتی است که دیوها را خواهد بر انداخت اوست زهر دیوها از اوست که دیوها نا بود شوند نسو عفریت لاشه و سر دار و دروغ از میان خواهد رفت» باز در همین فرگرد زرتشت از اهورا مزدا میپرسد چگونه جهان را از گزند دروغ نجات توانم داد اهورا مزدا در جواب که بد بواسطه مزدیسنا کیتی را از آسیب دروغ میتوان رهانید برای آنکه جنس بشر بیکانه رستگاری خود را در راستی بداند خود اهورا مزدا راستی را بار و همراه خویش میخواند در فروردین یشت فقره ۱۲ و ۱۳ آمده است «اهورا مزدا گوید اگر فروهر (روان) اشوان یعنی راستگویان و یاکان

مرا یاری نمی نمودند هر آینه نه کله و نه و نه مردم در جهان باقی ماندی
 قدرت از آن دروغ میشدی کیتی دچار دیو دروغ میکشتی سلطنت او زمین
 و آسمان را فرا میگرفت هیچ چیز در دنیا از آسیب او ایمن نمی ماند «

امروز که جشن ورث رخنه و یا وره رام است و باین مناسبت
 در این مجلس جمع شده ایم بچاست که از این فرشته بیروزی یاری طلبیم
 که ما را دستگیری نموده از چنگال دیو دروغ برهاند ما را در راستکونی
 دلیر و توانا سازد چنان سازد که مانند نیاکان خویش راستی پرست و سرافراز
 باشیم دروغ را ننگ و مایه شرمساری و خواری شمریم

اینک سخن را کوتاه نموده بایک قطعه از بهرام پشت ختم مینمایم
 « ما بهرام آفریده اهورا را میستائیم کسیکه دلیری دهد مرگ و زندگانی
 آورد صلح برقرار سازد منازل نیک بخشد زراشت بیرو راستی برای
 بیروزی یافتن در اندیشه برای بیروزی یافتن در گفتار برای بیروزی یافتن
 در کردار برای بیروزی یافتن در خطابه برای بیروزی یافتن در پاسخ
 او را ستایش نمود «

جم (۱)

ز راتشت پرسید از کردگار تو ای آفریننده هشت و چهار
 خداوند بهرام و ناهید و مهر خداوند خاکی جهان و سپهر
 نخستین نمودی بکه خویش را سپردی بکه پیش از این کیش را
 پاسخ چنین گفت مزدا بدوی ز راتشت پیغمبر پاک خوی
 ازین پیش ای پور اسپنتمان مرادید فرزندی و یونگهان (۲)
 بدو گفتم ای جم تو و خوشور باش مهین رهبر کیش و دستور باش
 چو جم کیش مزدا مهین پایه دید هراسید چون خویش کم مایه دید
 اهورا تو ای داور دادگر جهان آفرین شید زیر و زبر
 نشاید مرا کار پیغمبران نیاید ز من نیروی مهربان
 بجم گفتم از تو این کار نیست ترا دانش و مایه بسیار نیست
 همان به جهانرا کنی باوری در آغوش آن مردمان پروری
 برستار میباش و آموزگار فراید ز تو هستی روزگار

- ۱ مضمون این قصیده از فرگرد دوم و نندیداد (اوستا) برداشته شد
 جم در اوستا یم پسر و یوهونت Vivhvant میباشد در سانکریت ما و یوسونت آمده است در
 قدیم ترین قسمت اوستا که کاتها باشد یکبار از یم اسم برده شد در سایر قسمت های اوستا مکرراً
 از او ذکر شده است کلمه اوستالی خشلت Xsaeta که اکنون شید گوئیم و معنی آن روشن
 و درفشان و درخشان میباشد بآن افزوده جشید شد مثل خورشید
 باغیکه جشید بفرمان اهورا خردا ساخت و در آن با انتظار بسر میبرد موسوم است بباغ و بر آن را
 در پهلوی وریم کرت گویند مرکوشا که در پهلوی ملکوسان گویند و معنی لفظی آن مرک آورنده
 است نام دیوی است که در آخر الزمان در مدت سه سال برف و باران و تگرگ و سرمای شدید پدید
 آورد بطوریکه جهان ویران و آنچه در آن است نابود گردد داستان طوفان آینده ملکوس در کلیه
 کتب پهلوی با اندک تفاوتی باهمدیگر مذکور است عین عبارت فارسی صد در بندهش در این
 خصوص چنین است « دیوی بیدار آید که او را دیو ملکوس خوانند و مردمان را گوید
 پادشاهی عالم بمن دهید او را گویند دین بپذیر تا پادشاهی ترا دهیم او نپذیرد و قبول نکند و
 پس بر آن ستیز و لجاج سه سال بجادوی برف و باران بیدار آورد و این جهان را ویران کند
 چنانکه هیچکس درین جایگاه نماند و چون سه سال بر آید آن دیو میرد و برف و باران باز
 ایستد و از ورجکرد و از ایران ویج و گنگ دژ و کشمیر اندرون را هوا و گذر ها کشاده
 شود بدین کشور آیند و عالم آبادان کنند »
- ۲ و یونگهان از کلمه اوستائی و یوهونت میباشد در تاریخ حمزه و طبری و یونجهان آمده است

خردمند و دانا و هشیار باش همی خاکیان را نکهدار باش
 بس آنکه بجمشید والا تبار سپردم دو افزار از بهر کار
 یکی زان دو بد دستواری (۳) زرین دگر زر نشان تیغ تیز کزین
 سه صد سال جمشید شاهی نمود بروی زمین آنچه بد بر فرو د
 زمین بر شد از مردم و فرو نك بدین سان که شد جاوگه خورد و نك
 هم از چار پایان خرد و بزرگ فرو دند و خیل ربه شد سترگ
 نبد مرغکن و سگان را پناه نبد جای بهر درخت و گیاه
 زبانه ز آذر فرو ن شد چنان تو کوئی که شد بیش از اختران
 جم آنکه بر استارکان رو نمود نمود آنچه فرمان و دستور بود
 خرامید در کشتی نیروز (۴) سوی چرخ خورشید کیتی فروز (۵)
 فرو برد در خاک باهوی (۶) خویش زدش مالک با تیغ و نیروی خویش
 بفرمان جم خاک دامن کشود بجنبش در افتاد و بر خود فرو د

۳ دستوار یعنی چوب دستی (لغات اسدی)

۴ 'کشتی که هنوز در زبان ما در جز و کلمه کشتی گرفتن و کشتی گیر باقی است معنی آن کنار و کمر بند و طرف میباشد 'کشت و یا 'کست معنی کنار و پهلوی آمده است 'کشتی و 'کستی یعنی کمر بند و معنی شکم و تهیگاه و پهلوی هم میباشد و معنی ناحیه گرفته اند مثلاً در ایام قدیم میگفتند 'کستی کاپکو که الحال کوه قفقاز گوئیم در قدیم از آن طرف شمال ایران اراده میشده است چنانچه از 'کستی نیروز طرف جنوب اراده میکردند پس و فسور دانشمند المانی مارکوارت Marquart در کتاب معروف خویش ایران شهر کستی را نیز بمعنی طرف گرفته است برگستان و برگستان که غالباً در اشعار فردوسی و سایر شعرا دیده میشود از همین کلمه کست میباشد سایر اقوام هند و اروپائی مثل فرانس و المان و انگلیس در این کلمه با شرکت دارند مثل کت Côte فرانسه و کوست Kuste المانی و کست Coast انگلیسی که کلیه از کسنا لاتینی میآید بندی که زر تیشان سه بار بدور کر خویش بندند نیز موسوم است به کشتی این بند که از هشتاد و دونه از پشم سفید گوسفند بدست زن موبدی بافته میشود هر زرتشی باید پس از سن هفت سالگی بدور کر بندد عدد هفتاد و دو بمناسبت هفتاد و دو فصل یسنا (اوستا) میباشد و از اینکه سه مرتبه بدور کر بندند اشاره است به هومت و هوخت و هورشت یعنی پندار و گفتار و کردار نیک کشتی بندی عبارتست از روز جشنی که موبدان با سرود اوستا با آداب و تشریفات مخصوصی بند مذکور را بدور کر بچه بندند و هر زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است باین معنی دقیق در شاهنامه گوید

همه سوی شاه زمین آمدند به بستند کشتی بدین آمدند

۵ معنی این دو بیت اخیر که مبهم بنظر میرسد عین ترجمه عبارت اوستاست

۶ باهو یعنی عصا و چوب دستی (لغات اسدی)

همه مردم و جانور شاد کام
 سه صد سال دیگر زمین کشت تنک
 بهر مود جم تا کشاید زمین
 ز جمشید بگذشت سالی هزار
 همی خوانده ام کآن شه باستان
 بباغی نشسته بر اورنگ زر
 از آن باغ دارد بایران نگاه
 برزی که آنرا کسی یار نیست
 چنین بشکرد سالها بی شمار
 سرانجام از بارش ملکزان
 شود مرز ویران و زهر و زبر
 جم آنکاه با یاوران مهین
 بکار آورد آنچه اندوخت پیش
 کند جم همه مرز آباد و شاد
 دریغا از آن روز کاران دریغ
 سه صد سال جمشید شاهی نمود
 دریغا که از گردش روزگار
 در ایران زمین آنچه بود است کاست
 در آن خاک مشتی گدا و پریش
 سراسر نهال و درخت و گیاه
 چراگاه با کله و کوسپند
 نه باغ و نه بستان و نه بر بماند
 گرفتند جا چون در آغوش مام
 بر افتاده بر خاکبان آذ رنگ (۷)
 سه صد سال دیگر نمود این چنین
 زمین کرد آباد و شد رهسپار
 بناگاه زیر زمین شد نهان
 ابا تیغ و برز و کلاه و کمر
 بآب سر زمینیکه آمد تباه
 برنج اندرو کس برستار نیست
 بدو خوب این چرخ و این روزگار
 همه هستی خاک یا بد زیان
 نهی ز آدم و ز آتش و جانور
 بر آرد دگر باره سر از زمین
 ز تخم و ز آتش ز کاو و زمیش
 در آن پرورد مهر و آئین و داد
 دریغا ز آئین ایران دریغ
 در ایران زمین آنچه بد بر فرود
 شده خاک جمشید ویران و تار
 ز کشت و ز خرمن همی دود خامت
 بجا مانده از نامداران پیش
 شد از نشنه کامی زبون و تباه
 بیابان شد و کژدم بر کزند
 نه کاو و نه اسب و نه استر بماند

نکارند در مرز جز کوکنار	ندارند بر جای کل جز که خار
کنون جغد در کنج ویرانها	بنالد همی بهر دیوانها
نزید جز این مست تریاک را	فرو مایه و مرد ناپاک را
دریغا که بگذشت روز مهی	سر آمد سرافرازی و فرهی
امید است کز بارش ملکزان	شود خاک ماشسته از نا کسان
بس آنکاه جمشید زان کاخ و باغ	برون آید و بر فروزد چراغ
همه نیک نامی بیار آورد	نژادی ز ایران بکار آورد
ز سر کرد ایران ما زندگی	برون آید از تنک و شرندگی
همی وارهد کشور باستان	ز اهر پیمان و زیکانکات
بتابد با باستانی فروغ	بسوزد فرب و فسون و دروغ

JAMSHID

(The Vandīdād Ch.2 records the tradition of Yima (Jamshid) son of Vihavant. There is a reference there as to how Jam enlarged the Earth to make room for its increasing population and as to the Vara he had got ready (corresponding with the Ark of Noah) to repopulate the world after a destined deluge, the Deluge of Malkozan. The Poet Poure Davoud's patriotic poem given below, refers to this tradition recorded in the sacred scriptures of the Zoroastrians).

Holy Zarathushtra thus addressed a question to the Almighty:—

“O Thou Creator of the Eight Heavens and the four elements,

“O Thou Fashioner of Mars, Venus and the Sun,

“O Thou Lord of the Earth and the Heavens,

“To whom didst Thou first manifest Thyself?

"To whom didst Thou first entrust Thy Faith?"

To him did the Lord Mazda thus reply:-

"O Zarathushtra, Prophet of pure nature,

"O Son of Spitaman family, ere now,

"The first man to see Me was the son of Vihavant

"I said unto him 'O Jam, be Thou My Messenger,

"Be thou the Great Guide of the Path, a religious
leader.

"When Jam saw the Mazdayasnan faith was so sublime;

"He hesitated as he felt himself not sufficiently equipped

"He said, 'O Ahura, O Merciful and Just Lord

" 'O Creator of the world, O Thou Light that lights
all beneath and aloft,

" 'The work of Prophets befitteth me not

" 'The power of the Great Holies I possess not.

" I then said to Jam, 'If this mission thou canst not
fulfil,

" 'if adequate wisdom and attainments are not thine

" 'Better devote thyself to help the world,

" 'To cherish and foster mankind living within its
embrace,

" 'Be thou a faithful devotee and a teacher.

" 'Through thee, life in this world will increase and
be prosperous.

" 'Be thou prudent, wise and vigilant,

" 'Be thou watchful of the interests of men.

" Then to the noble and highborn Jamshid

" I entrusted two things of use in the world,

" One was an auspicious golden rod,

" Another was a chosen gold-inlaid sword."

Jamshid reigned for three hundred years,

And made to prosper everything that was on the earth.

The earth was crowded with men and was in full glory,

So much so that no room was left for more.
Equally the quadrupeds, small and great
He so fostered that the flocks of cattle became
innumerable

No room was left almost for birds and dogs
No space was there for trees and grass to grow
Flames of fire in hearths and temples were so numerous
That thou mightest say they outnumbered the stars.
Then Jam first turned his face to the starry heavens
And according to custom acted as he was ordered.
He turned his face thereafter towards the South
Towards the sky where the world-illuminating sun
was then.

He drew a line across the ground with his rod
And then with all his might, struck it a blow with
his sword.

To the command of Jam the Earth opened its skirt,
It quaked and expanded and increased itself.
All men and animals thereat rejoiced
And found room for themselves as in the fond arms of
a mother.

In three hundred years more the earth once again got
cramped,

And again its denizens were in trouble for space.
Once again did Jamshid order the earth to expand,
And for three hundred years more once again all lived
in peace.

A millenium thus passed for Jamshid,
He made the world prosperous and then departed.
Now I have read that that ancient king.
All of a sudden secreted himself beneath the earth.
He is seated in a garden on a golden throne
Clad in his armour and helmet, with his mace and
sword.

From that hidden garden he watches over Iran
 Over that land which is now in ruins.
 That land which not a soul befriends at present,
 That land without devotees in its hour of need.
 He has been looking at it thus for countless years.
 A silent observer of the good and evil cycles of time.
 Till at last through the deluge of Malkozan
 All the mortals living will come to grief.
 The earth will be desolate and topsy-turvy,
 Devoid of humanity and animals, devoid of Fire.
 Jamshid will then, with his valiant helpmates,
 Raise up his head from beneath the earth.
 He shall bring into use what he has cherished hitherto
 The seeds of the fire, the cattle and the quadrupeds.
 Once again he will make the world prosperous and
 happy,
 Once again he will foster love and justice and the
 Good Religion.

* * *

Alas, alas ! for those ancient times,
 Alas, alas ! for the ancient Faith of Iran !
 In the space of three hundred years of Jamshid's reign,
 He made everything that was in Iran, prosper.
 Alas ! that by the vicissitudes of Time
 The fatherland of Jamshid is now desolate and ruined?
 In the land of Iran whatever there was is devastated;
 From the fields full of harvest , black smoke alone
 arise.

In that land a handful of men, poor and distressed
 Is all that remains of the famous heroes of yore.
 All throughout, plants and trees and vegetation
 Have through the parched soil perished for ever.
 The pastures of yore, full of cattle and flocks

Are now dry deserts full of venomous scorpions.
 The gardens and orchards with their fruits are no more
 Herds of cows and horses and camels are there no more.
 Nothing is seen in the land except poppies for opium
 Through which poison its people are all in decadence.
 Hence owls from the corner of this desolate abode, now
 Screech in lament for the lunatics living therein.
 No music is more befitting for these opium-drinkers
 then this,
 For these degraded and sinful specimens of humanity.
 Alas, alas ! for the days of greatness are gone!
 Alas, alas ! for our eminence and glory are no more !
 I hope that by the deluge of Malkozan,
 Our land may be washed clean of its unworthy
 inhabitants.
 May then Jamshid from his subterranean garden and
 palace
 Come out and again light the Lamp.
 May he again re-establish our fame.
 May the progeny of Iran again make its name!
 May our Iran again begin to live,
 May it come out of the mire of disgrace and shame.
 May Jamshid again set free our ancient lands
 From the fetters of the evil-ones and the non-Iranians!
 May the brilliant radiance of yore again shine from
 our land,
 May it consume all deceit and treachery and falsehood.

در روز ۲۴ اوت سال ۱۹۲۶ در بتیت هال **Petit Hall**

شهر پونه در تحت ریاست موبدان موبد

دستور دکتر کیقباد معروف سردار

ایران قدیم و نو

..... امروز که در این گوشه هندوستان جمع شده ایم میخواهیم که با هم یادی از وطن خویش نموده چند دقیقه بذکر آن خوش باشیم موضوع صحبت ما ایران قدیم و نو میباشد مقصود این نیست که تمام وقایع تاریخی آن سرزمین را که تقریباً در مدت سه هزار سال وقوع یافت در این چند دقیقه متذکر شویم بلکه میخواهیم حوادث عمده آن را مانند برده سینما از نظر بگذرانیم

تاریخ ایران را بدو قسمت عمده میتوان تقسیم نمود ایران قدیم و ایران نو ایران قدیم از آغاز تشکیل سلطنت مادها شروع میشود و با استیلای عرب ختم میگردد ایران جدید عبارت است از زمان استیلای عرب تا باین روزگاران خودمان

ایران قدیم یعنی که ایران تاریخی از آخر قرن هشتم پیش از میلاد شاید از سال ۷۱۳ با دیا کونخستین پادشاه ماد شروع یافته تا در جنگ نهاوند و شکست خوردن ایرانیان از عربها در سال ۶۴۰ و یا ۶۴۱ و یا ۶۴۲ امتداد یافت

بنابر این این دوره هزار و سیصد و پنجاه و چهار سال (۱۳۵۴) طول کشید طول دوره دوم از شکست مذکور تا با امروز هزار و دوست و هشتاد

و پنج سال (۱۲۸۵) میباشد یعنی که فقط تقریباً شصت و نه سال (۶۹) از دوره اول بیشتر است دوره اول که عهد سرافرازی و اقتدار ایران بود تقریباً از حیث زمان با دوره دومی که عهد نکبت و بدبختی است مساوی است امیدواریم که در این روزگاران ما دوباره قرن سعادت و نجات ایران شروع شود و این خرابیهایی سیزده قرن اخیر مرمت گردد

تاریخ ایران قدیم را به پنج عهد میتوان تقسیم نمود اول عهد مادها است که گفتیم از اواخر قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود بی شک پیش از تشکیل سلطنت مادها و بسا پیشتر از آن آریائیها در سرزمین ایران بودند غالباً در کتیبه های آشور از سرکشی مادها و زد و خورد با آنان صحبت میشود و گذشته از این هنوز در ایران آثاری موجود است که بقول دانشمند معروف المانی پروفیسور هرتسفلد Herzfeld قدمت آنها به سه هزار سال پیش از مسیح میرسد از آن جمله است نقشه برجسته سنگی که در ممسنی نزدیک تل سپید دیده میشود

از زمان خود مادها تا کنون کثر آثاری کشف شده است فقط در اسحق آوند در جنوب بیستون نقشی از عهد مادها باقی مانده است که دلیل است در این زمان کهن هم ایرانیان آتش را عنصر مقدس میشمردند این یادگار که الحال موسوم است به دکان داود قبری است که در بدنه کوه تراشیده شده است قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد نقش این قبر عبارت است از يك مادي (مدی) که در مقابل آتش ایستاده است از عهد مادها اخبار زیادی در دست نداریم ماخذ اطلاعات این عهد کتیبه های آشور است و اخبار مورخین یونانی

بی شک زمان ظهور زرتشت که خود از مادها یعنی از مغرب ایران و یا شمال غربی بود پیش از تشکیل سلطنت ماد میباشد و باید نیز در این

جا متذکر شویم که اسم فرورقی دو مین پادشاه ماد بخوبی یاد آور آئین مزیسناست این کلمه همان است که در اوستا فروشی میباشد و الحال فروهر و یا فرورد کوئیم فرورقی تمام ایران را در زیر سلطه خویش در آورد سومین پادشاه ماد وهوخشثرا نینئو (نینوا) را گرفت و دولت اشور را منقرض ساخت ممالك وسیعه آن را جزو ایران نمود و يك قسمت بزرگ از آسیای صغیر نیز بچنگ ایرانیان افتاد از همین زمان لشکر ایران که بایستی بعدها دنیا را مسخر کند در تحت نظم درآمد حتی وضع لباس لشکریان در عهد هخامنشیان از مادها میباشد این دولت که در واقع زمینه جهانگیری هخامنشیان را حاضر نمود صد و شصت و سه سال (۱۶۳) طول کشید تا آنکه در سال (۵۵۰) پیش از مسیح کورش بزرگ از جنوب ایران برخاسته استیاج آخرین پادشاه ماد را شکست داد و پایتخت ماد هکاتانا Hagmatâna همان حالیه را تصرف نمود در سرکار آمدن کورش هخامنشی تغییری در سلطنت ایران داده نشد فقط شهر یاری از ایرانیان مغرب بایرانیان جنوب منتقل گردید

عهد دوم با تشکیل سلطنت هخامنشیان شروع میشود و اقتدار این سلسله پس از فتح بابل در ۱۲ اکتوبر سال ۵۳۹ پیش از مسیح بدست کورش بعالمیان ثابت گردید برخلاف عهد پیشین از زمان هخامنشیان اطلاعات بسیار در دست داریم چون ایرانیان در این زمان با یونانیها دست بگریبان شدند لا جرم مورخین یونان مفصلاً از این عهد صحبت داشته اند و خود شاهنشاهان هخامنشی آثار خطوط میخی و ابینه بسیار از خود بیادگار گذاشته اند بطوریکه وقایع عمده این زمان نسبتاً روشن است دوره سلطنت این سلسله که دو بیست و بیست و هشت سال (۲۲۸) طول کشید بر است از وقایع بسیار مهم و این اول باری بود که در زوی زمین

سلطنت باین بزرگی تشکیل یافت بخصوصه ز دو خورد ایرانیها و یونانیان و با تماس آسیائیه با اروپائیان مهم ترین حوادث این عهد است شکست داریوش بزرگ در ماه سپتامبر و یا اکتوبر ۴۹۰ پیش از مسیح در خاک یونان ماراثن (Marathon) سر نوشت آسیا و اروپا را در آینده معین نمود اگر ایرانیان در این جنگ فاتح میشدند بی شک تمدن ایرانی دنیا را فرا میگرفت و دین ایران نیز عمومی میشد چنانکه حالا تمام دنیای تمدن در زیر نفوذ تمدن قدیم یونان است و بتوسط همین مملکت دین عیسی دنیای تمدن امروزی را فرا گرفت مورخ و نویسنده معروف فرانسه گوبینو Gobineau افسوس میخورد از آنکه ایرانیان در یونان شکست یافتند چه جنس بشر و تمدن زمان از فتح خشا یارشا بسردار داریوش چیزی تلف نمیکرد

دانشمند امریکائی ریبنی نیز بنوبت خویش همین افسوس را اظهار نموده گوید اگر ایرانیان در ماراثن فتح کرده بودند هر آینه دنیا زرتشتی میشد و این از برای جامعه بشر بهتر بود

سلطنت هخامنشی بخصوصه حیرت انگیز است از آنکه يك امپراتوری باین بزرگی که از طرفی از رود سند تا بدر بای یونان کشیده میشد بانتراد های مختلف و دین های گوناگون و زبانهای عذیده در ملت دو بیست سال باسی نفر حاکم خسترا پاوان و با بقول یونانیها ساتراپ باقی ماند تا کنون هم تاریخ دنیا نظیر آن را نشان نمیدهد

و این با علی درجه دلیل نظم و نسق ایرانیان است و باید نیز در این جا متذکر شویم که عموماً نوشته اند که سبب جهانگیری و فتح و پیروزی ایرانیان و تحمل آنان در سختی و شداید از پرتو مذهب ایران یعنی مزدیسنا میباشد همه میدانیم که دین زرتشتی عبارت است از مصلحت و خوبی و بدی هر کسی در دنیا مکلف است در برتری حال خود بکوشد و دیو بدی را

بر اندازد این آئین چنان غیرت و همت با ایرانیان تلقین نمود که در بهبودی حال خویش و در رستگاری و سرافرازی از هیچ چیز پروا نداشتند

نظر بکتابیه های میخی نخستین پادشاهان هخامنشی میتوان گفت که دین زرتشتی در پانصد و بیست سال (۵۲۰) پیش از مسیح بازپای و بی آلابشی خویش باقی بود در کتیبه داریوش بزرگ و جانشینان وی که خشایارشا و ارتخشتر (اردشیر) اول باشند چنانکه در کتای زرتشت آمده خدای مطلق و یگانه اهورا مزداست و بس اوست قابل ستایش و نیایش از آن قبیل داریوش گوید «بع بزرگ است اهورا مزدا کسیکه این آسمان بیافرید کسیکه این زمین بوجود آورد کسیکه داریوش را پادشاه نمود» و غیره اما کتیبه هائیکه از اردشیر دوم و سوم در شوش و همدان و فارس بجا مانده است در مقابل اهورا مزدا مهر (۱) و ناهید (۲) هم بیاری خوانده میشود عهد با شکوه و با افتخار هخامنشیان بواسطه لشکریان یونان رقیب دیرین ایران بسرکردگی اسکندر ماکدونی در سال ۳۳۱ پیش از میلاد انجام پذیرفت داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی در مشرق ایران در خاک پارتها در ماه ژوئیه و یا اوت در سال ۳۳۰ پیش از مسیح کشته شد

اینک رسیدیم بدوره سلطنت یگانه در ایران این عهد شوم که از سال ۳۳۱ در شکست ایرانیان از یونانیها در ارابل Arbeles شروع میشود نسبتاً کوتاه است ولی صدمه اش بسیار است بخصوصه فتح یونانیان لطمه بسیار بزرگی از برای دین مزدیسنا بود اگر این لطمه نبود شاید امروز تمام سفنان

(۱) مهر در اوستا و فرس هخامنشی مترا آمده و یکی از پروردگاران قدیم آریا بشمار است و امروز در دین زرتشتی فرشته سوگند و پیمان میباشد

(۲) گذشته از آنکه ناهید اسم ستاره است که بر روی زهره گویند اسم یکی از فرشتگان مزدیسنا هم است این فرشته مؤنث تصور شده است و در اوستا و کتیبه هخامنشیان ناهیت Anahita میباشد و یونانیها این کلمه را انائی تیس Anaitis گفته اند و معنی تحت اللفظی آن میشود بی آلابش و پاک و در اوستا غالباً اردوی سور ناهید آمده است مجموعاً اسم فرشته موکل آب است در اوستا یشت پنجم که موسوم است به آبان یشت مخصوص باین فرشته خوش سیما و نیکوبالا میباشد

پیغمبر ایران اشو زرتشت در جزو کاتها بما میرسید چه امروز محقق است که تمام کانهای عهد ساسانیان بما رسیده است پیش از استیلای عربها پیش از این پنج کاتها که الحال در دست داریم نیاکان ما نداشته اند چون در زمان ساسانیان هم بخوبی میدانستند که این قسمت از اوستا منسوب بخود حضرت زرتشت است مانند يك میراث بسیار گران بها از سینه بسینه تا امروز برای ما محفوظ ماند دست تطاول عرب بتخریب آن نرسید بی شك سایر قطعات کاتها از زمان استیلای یونانیها و بعد از نتیجه آن از بی قیدی اشکانیان از دست رفت

از سنت بسیار قدیم در جزو کاغذ تنسر میربدان هیربد اردشیر پاپکان پیادشاه طبرستان و بعد از کتب پهلوی مثل بندهشن و دینکرد و اردویرافنامه و از مورخین عرب و ایرانی میدانیم که نامه مقدس اوستا که در روی دوازده هزار جلد کاو بخط زرین نوشته بود در قصر پرسیپولیس که بفرمان اسکندر آتش زدند نابود شد این قصر که مظهر صنعت ایرانی و بابل و مصری و یونانی بود با اوستا که بقول مورخ رومی قرن اول میلادی پلینیوس Plinius دارای دو هزار هزار شعر بود در سال ۳۳۰ پیش از مسیح طعمه آتش بیداد گردید نگفته خود پیدا است که اسکندر و بعد جانشینان سلوکید و ی مذهب و تمدن ایران را که مخالف شهر باری خود میدیدند در تمیزب آنها کوتاهی نکردند مرام یونانیها این بود که ایران را در زیر نفوذ یونان آورند ولی بقول دارمستتر ایران یونانی نشد بلکه یونانیان فاتح ایرانی گردیدند اسکندر و سلوکیدها خود را در مقابل تمدن ایران باخته بکلی روبرو بادشاهان هخامنش پیش گرفتند این عهد نیز پس از سرکار آمدن پارتها در سال ۳۵۰ پیش از مسیح سپهری کشته سلوکس دوم از اشک دوم شکست یافته از این روز به بعد سلطنت ایران از آن ایرانیان

مشرقی است

پارتها ایرانیان مشرقی که عهد چهارم ما را تشکیل میدهند از حیث تمدن از ایرانیان مغربی و جنوبی هست تر بودند در مدت سلطنت چهار صد و هفتاد و چهار ساله (۴۷۴) آنان بواسطه بی قیدی شان بسا آثار ملی ما از میان رفت اشکانیان خود را دو ستار یونان میخواندند وقایع مهم این عهد عبارت است از جنگ سیصد ساله رُمها با ایرانیان در این عهد که یونان از میان رفته و از مستملکات رُم شده بود تا کزیر بواسطه دست اندازی رُم در آسیا رقیب اروپائی ایران گردید پارتها که در سواری چالاک و در تیر اندازی زیر دست بودند از رُمها باز نمانده مردانه در مقابل هموردان طماع ایستاده بودند. نتیجه لشکر کشی فراوان رُم این شد آئین مترا که یکی از فرشتگان دین مزدیسناست بواسطه سپاهیان رُم از آسیا باروها رفت آئین مترا و بامهر که در اواخر قرن اول میلادی باروها سفر کرد نخست بواسطه فرشته فتح و پیروزی بودن مهر بدو اثر لشکریان رُم تخصیص داشت بتدریج دین عمومی گردید و تقریباً تمام اروپای متمدن آن زمان را فرا گرفت و دین رسمی شد پس از دخول دین عیسی در اروپا فرشته پیروزی و عهد و پیمان ایران بزرگترین رقیب بسر بیت اللحم گردید پس از زد و خوردهای فراوان و خونریزی بسیار عیسی جای مترا گرفت ولی بکلی شانه از زیر بار نفوذ مترا نتوانست خالی نمود هنوز در دین عیسی بسا یاد کارها از مهر ما باقی است از انجیل ۲۵ دسامبر که روز ولادت خیالی فرشته روشنائی بود امروز روز تولد عیسی پنداشته میشود هر چند که این داستان بسیار داکش است ولی بواسطه تنگی مقام باید از آن صرف نظر کرده فقط اشاره کنیم که هنوز در کلیه ممالک اروپا و بخصوصه در سواحل رود رن در المان آثار معبد مترا بسیار دیده میشود در اواخر سلطنت اشکانیان دو باره ملیت ایران

قوت گرفت از زمان مهرداد ششم مایصر امپراتور رم تراژان عموماً در روی سکه های اشکانی خط بهلوی دیده میشود برخلاف سابق که خط یونانی بود کویا پادشاهان اخیر اشکانی حس کردند که باید بدین ایران نیز قوتی داد تا باین وسیله بساطنت خویش نیز امتداد دهند بخصوص مورخین رم شرحی از دینداری بلاش که از سال ۵۱ تا ۷۸ میلادی سلطنت کرد مینویسند و همه خانواده او را خدا پرست و پرهیزکار ذکر کرده اند از انجمله امپراتور رم نرو Nero از تریدات برادر بلاش اول و پادشاه ارمنستان که خود موبدی بود درخواست نمود که برم آمده تاج ارمنستان را از دست امپراتور رم دریافت کند تریدات برای آنکه در سفر دریا آب عنصر مقدس را آلوده نکند از راه خشکه با زحمت بسیار خود را برم رسانید نرو Nero نیز خود بلاش اول را وقتی برم دعوت نمود بلاش در جواب گفت تو باینجا پیا زیرا از برای تو از این دریای بیکران گذشتن آسان ترست نرو که معنی جواب بلاش نفهمید آن را دشنامی تصور نمود

دینکرد نیز پس از تاخت و تاز یونانیها و پراکنده شدن اوستا جمع آوری کتاب مقدس را به و بخش اشکانی نسبت میدهد ظاهراً این و بخش همین بلاش اول باشد ولی پادشاهان اشکانی بسیار دیر بفکر تقویت ملیت و دین ایران افتادند یاد عهد با شکوه و سرافراز هخامنشیان از خاطرها معاشد همواره ملت ایران آرزوی برگشتن چنین روزی می نمود تا آنکه از همان سرزمینیکه روزی کورش برخاسته بود اردشیر بابکان بیداشت آخرین پادشاه اشکانی اردوان را در ۱۲۸ وریل سال ۲۲۴ * میلادی در هرمن میان بهمان و شوشتر در جنگ کشته خود عنوان شاهنشاهی ایران گرفت

منتقل شدن سلطنت ایران از خاندان اشکانیان بدودمان ساسانیان

(۸) تاریخ مذکور از نولدکه Nöldke میباشد بقول یوستی Iusti در سال ۲۲۶ این واقعه اتفاق افتاد

فقط يك انقلاب سياسي نيست بلكه يك انقلاب ملي و مذهبي هم هست
 سامان پدر بزرگ اردشير بايگان در استخر توليت معبد ناهيد را داشت
 بقول دارمستتر خود اردشير موبد تاجداري بوده است اساس سلطنت خود
 را آئين زرتشتي قرارداد در روي سكه ها آتشكده علامت ملي كرد بد
 خود را در كتيبه هاي پهلوي كه هنوز هم باقي است مزديسنا خواند يعني
 ستاينده مزدا خدای يگانه و خشور زرتشت اردشير كوشيد كه دوره
 هخامنشيان را زنده كند و از زمان بي قيدي اشكانيان جيران نمايد تقويت
 مليت ايران را در تقويت دين دانسته خود را حامي دين خواند در كلييه
 تواريخ شرحي از دينداري وي مسطور است از انجمله مسعودي در مروج
 الذهب و مير خواند در روضة الصفا مينويسند كه اردشير به پسرش شاپور
 اول نصيحت داده گفت بدان اي پسر من كه دين و دولت مانند دو خواهر
 هستند كه يكي از آنها بدون ديگري نه تواند زيست زيرا كه دين اساس
 سلطنت است و سلطنت حامي دين است فردوسي نيز در اندرز اردشير به
 شاپور كويد

چو بردين كند شهر يار آفرين	برادر شود پادشاهي و دين
چنان دين و شاهي بيكد بكنند	تو كوئي كه در زير يك چادرند
نه بي تخت شاهي بود دين بجاي	نه بي دين بود شهر ياري پاي
دو دياست يك در دگر بافته	بر آورده پيش خرد يافته
نه از پادشا بي نياز است دين	نه بي دين بود شاه را آفرين
نه آن زين نه اين ز آن بود بي نياز	دو انباز ديدم شان نيك ساز
دو گيتي همه مرد ديني برد	چو باشد خداوند راي و خرد
چو دين را بود پادشا با سپان	تو اين هر دورا جز برادر مخوان
چو ديندار كين دارد از پادشا	نكر تا مخواني و را نارسا

هر آنکس که بر دادگر شهر بار گشاید زبان مرد دینش مدار
در سنت زرتشتیان نیز چنین است که اردشیر بابکان در احیای دین
مзда جهد وافی نمود بقول دینکرد شاهنشاه بهیربدان هیربد خود تنسر امر
نمود تا اوستا را مرتب سازد گذشته از سنت از روی شواهد تاریخی نیز
میدانیم که تنسر از علمای بسیار بزرگ و با نفوذ زمان اردشیر است در
اتحاد ملت ایران خدمات شایان نمود تمام ملوک طوایف را بتوسط رسالات
خویش بفرمانبرداری از اردشیر دعوت کرد بطور یقین میتوان گفت که
در تشکیل سلطنت ساسانی دگر باره مزدیسنا پس از پانصد سال غفلت روقی
گرفت ولی با آن همه کوشش پادشاهان ساسانی اوستای عهد هخامنشی
زنده نشد نامه مقدس که بعبادت زمان قدیم بحافظه ها سپرده شده بود
حافظه جنس فنا پذیر بشر در نگهداری امانت مقدس خیانت نمود
از کنجینه اوستای هخامنشیان که دارای ۱۵ فصل بوده است فقط
۳۴۸ فصل بمزدیسنان عهد ساسانی رسید دینکرد نیز میگوید که شاپور پسر
اردشیر کار پدر را تعقیب نمود و در تکمیل نمودن اوستا کوشید شاپور دوم
پسر هرمزد بدستگیری پیشوای معروف و بزرگ آذر بد مهراسپند فرمان داد
که دوباره باوستا مرور شود پیشوای مذکور نیز خورده اوستا را مرتب
ساخت تفسیر پهلوی اوستا نیز زائیده عهد ساسانیان است بمخصوصه از عهد
ساسانیان اسناد زیاد در دست داریم خواه از کتیبه های پهلوی خود شاهان
این سلسله خواه از کتب پهلوی و نگین ها و مهرها و کتب مورخین یزانتین
وارمنی و عرب و ایرانی رقیب اروپائی عهد ساسانیان رم و بعد دولت یزانتین
میباشد که عبارت باشد از رم سفلی در مدت سلطنت چهار صد و پانزده ساله
۴۱۰ ساسانیان دولت یزانتین در رقابت با ایران بمنزله یونانیهای عهد هخامنشی
ورمهای زمان اشکانی است دین عیسی که باسیای صغیر داخل شده و مدعی

مزدیسنا گردید بسادر سر ارمنستان مابه جدل میان ایران زرتشتی و یزانیان
عیسوی گردید بخصوصه مورخین ارمنی داستان جنگ مذهبی ایرانیان را در
ارمنستان مفصلاً ذکر کرده اند از انجمله الیسه Elische مورخ و منشی
مردان از سرداران ارمنی که خود با مردان در میدان جنگ بضد یزد کرد
دوم حاضر بود و در سال ۴۸۰ مرد شرحی ذکر میکند مورخ دیگر ارمنی از قرن
پنجم میلادی لازارس فارپ Lazarus Pharp همین داستان را با اندک
تفاوتی نقل میکند الیسه نامه ای از طرف یزد کرد دوم بامضای وزیرش فرعی
بارمنی های عیسوی خطاب میکنند این نامه از نقطه نظر تاریخی و اجتماعی
بسیار مفید است و بخوبی خصلت ایرانیان آن عهد را نشان میدهد که چگونه
یزدگانی اهمیت میدادند و بر از قوه و اراده بوده اند پس از ذکر شرحی از
آفرینش گیتی و وجود هر مزد و اهریمن نامه مذکور گوید

« کسانی که میگویند خداوند مرگ آفرید بدی و خوبی هر دو از اوست
بخطا رفته اند و بخصوصه عیسویان که قائلند خداوند حسد برد از آنکه انجیری
از درختی خورده شد و از این جهت برای تنبیه انسان مرگ آفریده شد این
چنین حسدی انسانی از انسان دیگر نمیبرد چه رسد خدائی نسبت بانسانی
کسی که دارای چنین عقیده ایست کروکورا است و از دیوهای اهریمنی
ورفته شده است هم چنین عیسویان اشتباه دیگری نموده میگویند
خدائیکه آسمان و زمین آفرید خود از زنی موسوم بریم زائیده
شد و شوهرش یوسف نام دارد کسانی که چنین آدمی گرویده اند
بسیار کول خویده اند اگر چه از این اشتباهات بزرگ بخطا افتاده اند
و از مذهب کامل ما اطلاعی ندارند روزی بخطای خود خواهند برخورد
اما شما چرا در این خطا از آنها تقلید میکنید هر مذهبی که بزرگ شما دارد
شما هم داشته باشید برای آنکه ما در نزد خداوند از برای شما نیز مسئول

هستیم به پیشوایان که آنان را ناصری میخوانید باور مکنید چه آنان بسیار فریفتار هستند آنچه با زبان میگویند خود بجای نمیآورند میگویند که گوشت خوردن گناه نیست ولی خود نمیخورند میگویند که زن گرفتن خوب است اما خود جفت اختیار نمیکنند اگر کسی ثروتی جمع کرد میگویند این گناه است فقرات را میستایند به بدبختی احترامی میگذارند از نیک و زیبا ملامت میکنند بسعادت و بخت خنده میزنند بشرف و افتخار مسخره میکنند لباس زشت را دوست دارند مردمان بی شرف را بیشتر قابل احترام میدانند تا مردمان سرافراز مرگ را میستایند از زندگی مذمت میکنند اعتنائی بتولد و زاد و ولد نمیکنند از بی بچگی مدح مینمایند اگر کسی بآنان کوش دهد و زن اختیار نکند هر آینه زود دنیا بانجام خواهد رسید من نمیخواهم که همه چیز را يك يك برای شما بشمارم چه اینها تیکه گفته شد از پیشوایان شما کافی است چیزیکه از همه بدتر است این است که آنان مردم را وعظ نموده کوبند خداوند را مردم بصایب زدند و او مرد و دفن شد و بس از آن برخاسته بآسمان عروج نمود آیا سزاوار نبود که فوراً خودتان در مقابل این گونه ناسزاها حکم و قضاوت کنید دیوهای خبیث حاضر نمیشوند از آنکه اسیر مردم شوند و شکنج و آزار بینند چه رسد بخدای آفریننده همه چیز اینك دوراه از برای شما در پیش است یا کلمه بکلمه این نامه را جواب گوئید یا آنکه در میدان قضاوت بزرگ جنك حاضر شوید»

وقوع ایران در عهد ساسانیان در میان سه امپراطوری بزرگ بیزانتین و چین و هند بسیار قابل توجه است در مدت چهار صد سال ایران بازار مبادله افکار جنس بشر بود در این دوره افسانهای هند مثل پیدای که حالا کلیله و دمنه کوئیم از سانسکریت به پهلوی ترجمه شده و بعدها از پرتو این ترجمه بارها منتشر گردید هم چنین فلسفه یونانی در این عهد در ایران ترجمه شد

بخصوصه در زمان نوشیروان کروی از فیلسوفهای یونانی بواسطه تعقیب مذهبی بیزانتین نومسیحی شده بایران پناهانده بودند همین فلسفه است که بعدها بفلسفه عرب شهرت یافت هم چنین ریاضیات و نجوم و طب و جغرافیا در عهد ساسانیان از یونانی به پهلوی ترجمه شد و بعدها در زمان خلفای بنی عباس مایه افتخارات آن روز کاران گردید از وقایع مهم عهد ساسانی ظهور مانی است که در آغاز سال ۲۴۲ در موقع تاجگذاری دومین پادشاه ساسانی شاهپور اول بوجود آمد و خود را سوشیانس موعود زرتشتی و بارقلیط عیسوی خوانده اساس دین خود را مانند مزدیسنا که بدی و خوبی و باراستی و دروغ است نور و ظلمت قرار داد

مدعیان شاهپور را بر آن داشتند که مانی را از ایران بیرون کند مانی پس از چهل سال گردش در ترکستان و چین و تبت و هندوستان بنا بدعوت هرمزد اول بایران برگشت

اما پس از يك سال که سلطنت به بهرام اول رسید در سال ۲۷۴ مانی بدارزده شد ولی دینش با خود او نبرد در مدت بیشتر از هزار سال پس از مرگ او وجود داشت و در اروپا مدعی دین عیسی گردید بطوریکه تزلزل بارکان آن انداخت تاریخ قرون وسطی پر است از زد و خورد مانویون در اروپا و جنگ صایبی که بغتای پاپها بضد مذهب این پیغمبر ایرانی برپا بود دو قرن و نیم پس از مانی مزدك بوجود آمد او هم بتوبت خویش فرمان قباد در سال ۵۲۸ و یا ۵۲۹ کشته شد طریقۀ مزدك همان است که بولشویهای روسیه تقریباً هزار و چهار صد سال پس از مرگ او اتخاذ کردند

پس از سلطنت طولانی سی و هشت ساله خسرو پرویز اساس سلطنت ساسانیان روی بانحطاط نهاد اسباب بدبختی بتدریج فراهم شد شیرویه

معروف بقباد دوم که خود پیش از چهار ماه سلطنت نکرد تمام برادران خود را کشت تا آنکه یزد کرد صوم نواده خسرو پرویز بتاج و تخت رسید بسا پیشتر از این زمان عربها و ایرانیان در زد و خورد بودند تا آنکه در آغاز سال ۶۳۷ در جنگ قادسیه که سه روز طول کشید سپید ایران رستم فرخ زاد کشته گردید و لشکریان وی پریشان شدند یزد کرد بایمخت خوش تیسفون را با خزینه دولتی و ثروت هنگفت برای نورسیدگان گذاشته خود برای مدافعه و جمع آوری سپاه داخل ایران شد کوشش فراوان وی سودی نداد پنج سال پس از فتح قادسیه تمام قوای ایران در نهادند جمع شد در انجام هلال عرب عقاب ایران را خیره نمود مملکت و مبع سامانیان از آن دشمن گردید خود یزد کرد در پائیز سال ۶۵۱ شهید یکی از رعایای خائن خویش گردید ایران پس از بیشتر از هزار و سیصد سال سرافرازی و توانائی و بس از آن همه خدماتیکه از بر تو تمدن خویش بمجامعه جنس بشر نمود با خاک تیره یکسان و گرفتار چنگال کینه و تعصب مشتی فرویه و وحشی گردید
Sic transit Gloria mundi

اینک رسیدیم بدوره نو که گفتیم پس از استیلای عرب شروع میشود و این زمان مانیز دنباله آن میباشد در دوره قدیم فقط پنج سلسله در ایران سلطنت کردند و میان آنها یکی که از حیث زمان نسبتاً کوتاه تر بود اسکندر و سلوکیدهای یونانی بیکانه میباشند ولی در دوره دوم بیشتر از بیست سلسله و طایفه بسر کار آمدند برخی تمام ایران را استیلای نمودند و برخی فقط باستیلای قسمتی از آن موفق شدند یکه تا از ان این معرکه عبارتند از خلفای ثلثه و بعد امویان و عباسیان و آل طاهر و صفاریان و سامانیان و غزنویان و علویون و آل زیار و آل بویه و سلجوقیان و اتابکیان و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و گورکانیان و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجریه و حالا پهلوی تصور حال

ایران در هجوم و استیلای این قبایل وحشی و درنده مثل عرب و ترك و تتر و مغول بسیار آسان است از این بپست سلسله فقط آل طاهر و صفاریان و سامانیان و آل زیار و آل بویه و زندیه و سلطنت بهلوی که در این روزها تشکیل یافت ایرانی نژاد میباشد اتفاقاً این چند سلسله در تاریخ ایران نام نیک دارند در طوایف ترك و مغول و تتریکه در ایران سلطنت کردند اگر اتفاقاً چند نفر از پادشاهان رحیم و علم دوست بودند پس از نفوذ تمدن و تربیت ایران در آنان باین مقام رسیدند مناسب است پیش از آنکه داخل دوره کارزار این قبایل وحشی شویم چند کلمه از استیلای عرب که زمینه بدبختی هزار ساله را برای ما فراهم نمود گفته شود

گفتیم که چراغ سعادت ایران در شکست نهاوند خاموش شد آتش جنگ در مدت صد سال در گوشه و کنار ایران زبانه میکشید بپا برهنگان جزیره العرب تلقین شده بود که اگر ایران را فتح کنند در همین دنیا در بهشت خواهند بود و اگر در جهاد فی سبیل الله کشته شوند جنت مقام مسلم آنان است و حقیقه هم اعراب بحشم خود در همین دنیا بهشت را دیدند چه بس از تصرف بایخت با شکوه تیغ و غارت بهر يك از شصت هزار لشکر عرب دوازده هزار درهم که تقریباً هزار و پانصد تومان بول حالیه ایران باشد رسید در مقابل شکرانه این نعمت و استفاده از تمدن و تربیت و معرفت و ثروت و آبادی ایران از هیچ گونه شقاوت و بی رحمی خود داری نکردند حتی زنهای خانواده سلطنتی ساسانیان در بازار عربستان بخريد فروش درآمد کلیه آثار ملی و مذهبی ایران را بعنوان آثار کفر از میان بردند در آغاز ایرانیان زرتشتی را مانند یهودیها و عیسویان اهل الکتاب دانسته بگرفتن جزیه سنگین پرداختند پس از آنکه دیدند ایرانیان دسته بدسته اسلام آورده تا از زیر بار سنگین جزیه خلاص شوند و از این جهت عایدات عربها روز بروز کمتر میشد حاکم

عراق حجاج در سال هفتصد میلادی حکم داد که نومسلمان شدگان نیز مثل سابق جزیه بدهند همین حجاج مخصوصاً در نابود کردن ملیت ایران بسیار کوشید در تمام ادارات دولتی مأمورین عرب کماشت و عربی را زبان رسمی قرارداد سکه ساسانیان که آنوقت رواج داشت منسوخ نمود و بجای آن سکه خلفا معمول نمود با همه این کوششها باز ممکن بود بواسطه مذهب ایران ملت آن زنده بماند و روزی در مقابل دشمن وسیله ستیزه و جدال شود لاجرم برای نابود کردن آئین کهن بزور و جبر دست کشادند از اثر سخت گیری و تعاقب و تعصب دسته دسته ایرانیان وطن خود را بدرود گفته بهند و چین پناه بردند آنانکه با شهزادگان ایرانی همچنین پناه برده بودند در طی روزگاران دراز و صدمات فراوان از میان رفته ولی قسمتی از مهاجرین هندوستان در مدت هزار سال سختی در مقابل هندو و مسلمان و عیسوی تا کنون محفوظ ماند تقریباً این صد هزار پارسی هندوستان از همان مهاجرینی هستند که از تعاقب عربها برای حفظ دینشان فرار کردند هر چند که جزیه و شمشیر در انتشار اسلام بایران خدمات شایان نمود ولی اسباب دیگری نیز در میان هست که ملت باین بزرگی در همان قرن اول استیلا بدین فاتح خود در آمد یکی از آن اسباب همان غلبه سیاسی است بناچار مغلوب از هر حیث مطیع و فرمانبردار و در زیر نفوذ غالب میباشد دوم آنکه طمع در این کار مدخلیت تمام داشت بخصوصه دهقانان ایران بامید آنکه در محل خویش ریاستی یابند و پاداره دولتی داخل شوند و امور دینوی شان بهتر شود بدین نومتمول شدند سوم آنکه دین مزدیسنا تا در اواخر سلطنت ساسانیان بسیار سنگین شده بود بخصوصه مسئله غسل و تطهیر از تکالیف شاقه گشته قسمتی از شبانه روز مصروف آن میشد بمرور دهور باندازه پیرایه بدین ساده مزدیسنا بسته شده که بسا مردم منتظر بودند که بهانه بدست آورده شانه از زیر بار تهی

کنند چهارم آنکه اسلام از بسیاری جهات بمزدیسنا شباهت دارد باین مناسبت ایرانیان چندان از آن نرسیده فهم اصول آن برای آنان آسان بود مثلاً اله بجای اهورا قران بجای اوستا ابراهیم خلیل الله بجای زرتشت شیطان بجای اهریمن آدم بجای کیومرث گردید بخصوصه بقول دانشمند فرانسوی دارمسترکه اصول قیامت و بهشت و دوزخ اسلام مستقیم از اوستا برداشته شد و آنچه که ایرانیان در مدت هزار سال در دین خود بخواندن و شنیدن آن عادت داشتند دوباره در دین اسلام یافته مهدی موعود شیعیان نیز بعدها جای سوشیانس موعود زرتشتیان را گرفت باین ترتیب در پذیرفتن دین نو فقط بایستی چند کلمه نو یاد بگیرند چون در این اوقات غالباً شنیده میشود که ایرانیان خود را ملامت نموده میگویند که چطور شد ایران در مدت يك قرن از دین هزار ساله خویش دست کشید و یا چرا اگر ایران استعدادی داشت از شصت هزار وحشی شکست دید پس از دانستن اسباب این انقلاب و شکست همه را بحکم ضرورت از بدیهیات خواهیم دانست از آنکه ایران شکست خورد نیز دلایل بسیار دارد از طرف مدافعین آن زمان کوتاهی نشد نخست آنکه شور مذهبی در کلیه مذاهب نو ظهور اسباب فتح و پیروزی بوده است اگر فرقه اسماعیله و بعه بابیه را قدری بیشتر از آنچه جمعیت داشته پیرو میبود هر آینه بحرینان خود فایق آمده دوات سلجوقیه و قاجاریه را منهدم میکردند بخصوصه قومی مثل عرب که در غزوات خواه در حیات و خواه در ممات روضه خلد برین را پاداش تهور خود تصور میکرد

دگر آنکه ملتی مانند شخصی دوره طفولیت و جوانی و پیری دارد ملت ایران در مدت هزار و سیصد و پنجاه سال غرق تکاوبود در این مدت طولانی تمام قوای آن فرسوده گردید

در آسیا ایران یگانه مملکتی بود که در مقابل اروپائیه ایستاده

دست طمع رُم را از خوان کشور مزدا دور داشت بخصوصه جنگ چهار صد ساله ساسانیان با رُم و بیزانس و هیتال ایران را خسته و مانده نمود بطوریکه بعدها عربهای تازه نفس با ملت کاهیده و افتاده دست بگریبان شدند و در آنکه در اواخر سلطنت ساسانیان خود خاندان شاهنشاهی ایران رو بضعف نهاد

قباد دوم تمام اعضای کارآمد خانواده سلطنتی را کشت شخص لایقی که زمام مملکت را در دست بگیرد نماند در مدت سه سال ده پادشاه بسیاری از آنها زن و طفل بتخت نشستند بسا پیش تر از تاجگذاری یزد کرد سوم عربها متوجه ایران بودند بطوریکه کوشش پادشاه جوان ۲۱ ساله بی فایده ماند و عنصر عرب و سامی که از قرنهای متبادی در قسمت غربی امپراطوری ایران سکنا داشتند نیز بمد فتح اعراب گردید بالاخره ثروت زیادی که در ایران جمع شده بود و تربیت و تمدن و آبادی و خوشی و نعمت و از نتیجه آنها سستی و غرور ایرانیان را از هماوردان سوسمار خوار غافل نمود خاریهاییکه در سر راه عربها پاشیده بودند آنها را هاپای برهنه خویش خلیدند تا در ایوان مداین پا روی بهارستان کسری نهادند

بهر دلیلی که باشد ایرانیان از عربها شکست دیده تمام حیثیت خود را باختند ثروت و سروری و دین و زبان و خط مملکت پیکبار بیاد فنا رفت لطمه دشمن طوری آن را بی هوش نمود که از خاکیکه همواره کوس مردی و رشادت در جهان پیچیده بود در مدت دویست سال آوازی بلند نکردید ولی کینه عربها از دل ایرانیان بیرون نشد در سال ۶۴۴ میلادی یکی از ایرانیان عیسوی کیش موسوم بفیروز خلیفه دوم عمر را کشت و در همان آغاز اسلام ایرانیان نخواستند در دینکه از فاتحین خویش پذیرفتند با سایر اعراب شرکت داشته باشند بکلی منکر خلفای ثلاثه کشته حضرت علی را

مانند سلاطین ایران دارنده فرايزدي خواندند بتدریج مذهب تشیع را بسلیقه و مذاق خویش نزدیک نمودند و یکسره از دین اعراب دور شدند بطوریکه امروز عالم اسلام ایران را از خود نمی‌شمارد بخصوصه مذهب تشیع که بواسطه ایرانیان بوجود آمد در عراق رونق گرفت در کوفه و در سایر شهرهای بزرگ این ایالت میان ایرانیان منتشر گشت يك عرب زيرك و باهوشي موسوم به مختار از موقع استفاده نمود بمخیال تشکیلی سلطنت افتاد در سال ۶۸۵ میلادی کوفه را بهنگ در آورد و بزودي تمام عراق را تا به بصره تصاحب نمود

ایرانیان در کوفه از پرتو استیلای مختار مجال یافته به بهانه آنکه میخواهند از قاتلین حسین انتقام بکشند ریختند بر سر عربها گویا مقصودشان فقط عرب کشتی بوده است چه از عربهای شیعه هم نگذشته يك سال پس از آن مختار در نزديك موصل جنود خلیفه را که بضد او فرستاده شده بود شکست داد ولی در سال بعد در ماه آوریل ۶۸۷ مغلوب گردید در میان شش و با هفت هزار اسیریکه از مختار گرفتند بیشتر ایرانی بودند و نبوت خویش شهید انتقام اعراب شدند قضیه مختار را باید نخستین جنبش انتقام ایرانی از عرب شمرد پس از آن در انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد و زردو خورد بنی امیه با بنی عباس دوباره ایران بمجنبش افتاد و در خلافت بنی عباسیان خدمات شایان نمود بخصوصه شورش خراسان و همراهی اهالی آن مداخلیت تمام داشت از سال ۷۵۰ خلافت در خاندان بنی عباس استقرار یافت دومین خلیفه عباسی منصور در نزديك نيسفون پایتخت ساسانیان از مصالح آن بغداد را بنانهاد شکوه دولت ساسانی دوباره در آن سرزمین شروع شد بهترین سرداران جنگ عباسیان ایرانی بودند بخصوصه رونق و نظام سلطنت آنان از برمکیها که از ایرانیان اصل و نجیب بلخ بودند میباشد گویا و زراي برآمده

باطناً زرنشتی بودند بهر حال در خصوص آئین آنان در همان زمان مردم در شك بودند از روزیکه عرب باید اثره سیاست گذاشت تا روزیکه هلاکونوه چنکیزخان بساط خلافت را بر چید هیچ وقت از خدمات ایرانیان بی نیاز نبودند یکی از خلفای بنی امیه سلیمان گفت من تعجب میکنم از ایرانیان که هزار سال سلطنت کردند دقیقه‌ای محتاج ماعربها نشدند اما فقط در مدت صد سال حکومت خویش آنی از خدمات آنان بی نیاز نیستیم از هر جهت سلطنت اعراب رنك و روی ایرانی گرفت همان انقلابیکه در وجود اسکندر و سلوکیدهای یونانی از تاثیر نفوذ ایرانی روی داد دوباره در اعراب دیده شد بقول Horn هورن المانی پوست عرب و مغز ایرانی شد بفرمان هارون الرشید و بعد پسرش مامون چنانکه در عهد سانیان و بخصوصه انوشیروان بترجمه کتب پرداختند در جزو کتب یونانی بسا از کتب پهلوی که در زمان سانیان از سانسکریت و یونانی ترجمه شده بود بتوسط علمای ایرانی بزبان عرب ترجمه کردند در واقع ایرانیان و کتب پهلوی آنان سبب انتشار علم و معرفت گردیدند طب و نجوم و ریاضی و فلسفه و تاریخ و جغرافیا باعلی درجه کمال رسید آنچه بعد ها بعلموم عرب مشهور شد حقیقه عرب نیست فیلسوف معروف فرانسوی رنان Renan مینویسد آنچه بفلسفه عرب شهرت یافت بهتر است که فلسفه یونانی و ساسانی خوانده شود زیرا که فقط زبان عربی است این مقاله کنجایش آن ندارد که از علمای عرب زبان و ایرانی نژاد صحبت شود خود جداگانه محتاج مقاله دیگری است

با همه این ایرانیان روزکاران با شکوه و سرفراز پیشین را نتوانستند از یاد داد نخست از خراسان ایالتیکه بواسطه دوری کمتر در زیر نفوذ مرکز خلافت بود صدها بلند شد در سال ۸۲۰ حاکم آنجا طاهر اصلاً ایرانی نژاد

در خراسان بنای استقلال گذاشت از این روز به بعد ملیت ایران دوباره قوت می‌گرفت زبان فارسی هم از همین اوقات رونق یافت تا آنکه تقریباً در پنجاه سال دیگر از سیتان از سر زمین ناموران ایران و دلیران شاهنامه یعقوب صفاری سلطنتی تشکیل داد و در سال ۸۷۳ خراسان را گرفته استقلال آل طاهر از میان رفت چندی پس از آن سامانیان که خود را از باز ماندگان ساسانیان می‌خواندند باز از مشرق ایران ظهور نموده بالاخره سلطنت صفاریان را منقوض ساختند بخصوصه ملیت ایران در عهد این دو سلسله قوت گرفت در همان زمان صفاریان و سامانیان در شمال و مغرب ایران چند خانواده از ایرانیان قدیم بنای استقلال گذاشتند که آنان را دیلمه گویند برای تشخیص یکی را که در شمال شروع کرد آل زیار و آن مغربی را آل بویه گویند پادشاهان این دو سلسله خود از فضلا و علم دوست بودند اشعار رزمی در همین اوقات شروع یافت تا آنکه در عهد غزنویان بدستگیری فردوسی بارور گشته و ثمره اش شاهنامه می‌باشد از همان آغاز استقلال در خراسان بواسطه آل طاهر زبان فارسی تا کنون چندان تغییر نکرده است زیرا چند اشعاریکه از شعرای آن زمان مانده است از آنجمله حنظله بادغیسی با زبان کنونی تفاوت ندارد و این در ادبیات سایر اقوام دیده نمی‌شود که يك زبان در مدت بیشتر از هزار سال فرق کلی نکرده باشد دوره سعادت که دوباره بواسطه ایرانیان پیش آمد چندان طول نکشید موقع تاخت و تاز ترکها فرا رسید ملیت ایران دوباره کدر و تا رشد ایرانیان دل افسرده و سرد شدند شور و هیجان ملی از دست رفت اشعار تصوف جای رزمی را گرفت از این بعد غالباً اشعار ایران در تصوف است مقصود از این تکذیب از تصوف نیست آن نیز در مقام خود قابل تمجید است بخصوصه که اشعار تصوف ما ممتاز و مختص بقوم ایران است بلکه مقصود از این نشان دادن انقلاب روحی ایران است اشعار رزمیکه

در دربار سلطان محمود ترك نشوونما یافت زائیده عهد سامانیان است در این جا نیز باید متذکر شویم که از دوره قدیم یعنی زمان پیش از استیلای عرب اسم علما و یا کتب راجعه بآن زمان بما نرسیده است که ز جزو افتخارات ملی این دوره ما باشد کشاکش روزگار نکذاشت که یاد کاری از عهد پیشین بما برسد مخصوصاً از هنگام تاخت و تاز عربها کلیه کتب عهد سامانی از میان رفت از این جهت اسم دانایان و دانشمندان آن زمان هم بما نرسید در صورتیکه عزیزترین کتاب ایرانی نامه مقدس اوستا از دست رفته باشد و فقط يك ربع آن کتاب بزرگ امروز بمانده باشد حال سایر کتب نگفته خود پیدا است ولی در دوره دوم با آن که ایران گرفتار رفت و آمد و جنگ و ستیزه و غارت و کشتار بیست سلسله بود باز گروهی از دانشمندان بسیار بزرگ و نامی بوجود آورده است که تا دامنه قیامت مانند کورش و داریوش و اردشیر و شاپور و انوشیروان میتوانند ماید افتخار و مباحات ما باشند دانشمندان ایران منحصر بشعراى آن نیستند بلکه در کلیه علوم و فنون زمان از طب و فلسفه و ریاضیات و نجوم و ادب و تاریخ و غیره علمای نامدار داریم برای آنکه مقاله بدرزا نکشد بذکر چند تن از آن گروه انبوه اکتفا میکنیم از آن جمله است ابومعشر بلخی در ریاضیات ابوریحان بیرونی در تاریخ و جغرافیا زکریای رازی در طب جریر طبری در تاریخ ابن سینا در فلسفه و طب و غیره چیزیکه بملیت ایران پیش از همه صدمه زد آن استیلای ترك و مغول و تارک میباشد محمود غزنوی سنی متعصب کینه مخصوصی با ایرانیان شیعه داشت و کوشید که دوباره در ادارات و دوائر رسمی زبان عربی را بجای فارسی قرار دهد خوش بختانه سلطنت او طولی نکشید پس از مرگ او در سال هزار و سی و میلادی (۱۰۳۰) ممالک وسیعه او بدست سلجوقیان که نیز ترك نژاد بودند افتاد ولی مانند سایر اقوام بیگانه نفوذ ایران آنانرا استعجاله

نمود در میان آنان سلاطین بسیار بزرگ و عادل و علم دوست مثل طغرل
 بیک والی ارسلان و جلال الدین ملک‌شاه پیدا شد و زرا و کارکنان این
 سلاطین کلیه از ایرانیان دانشمند و خوب بودند پس از چهار صد سال
 اسارت و پریشانی در مدت خلفای اموی و عباسی و نزاع و زد و خود در میان
 سلسله‌هایی که در گوشه و کنار ایران تشکیل می یافت دوباره دولت مقتدر
 و سلطنت عظیمی برپا گشت که از طرفی بچین از طرف دیگر بدریای سفید
 متصل میگشت عهد سلجوقیان را در دوره نو میتوان با زمان هخامنشیان
 دوره قدیم مقایسه نمود دولت سلجوقی نیز پس از یک قرن و نیم سراسری
 سرنگون گردید ممالک وسیعه آن در ایران میان اتابکیان و خوارزمشاهیان
 تقسیم گردید یک چند سالی نیز دولت خوارزمی مانند ستاره کم عمر صبح
 بدرخشید تا آنکه بالای ناکهانی و سیل بنیان کن از آسیای مرکزی متوجه
 ایران شد این آفت زمان و فتنه جهان عبارت است از یورش مغول بت
 پرست چنگیز خونریز از همان طایفه که در عهد ساسانیان با اسم هیتال بایران
 هجوم میاوردند و سده معروف در بند که تا کنون هم در داغستان در دریای
 قفقاز موجود است قباد و شاپور برای جلوگیری از این درندگان ساخته
 بودند از همان طایفه که در وسط قرن پنجم میلادی بسرکردی اتیلا Attila
 با روبا ریخته نزدیک بود که تمدن روم را از صفحه زمین محو کنند از سال
 ۱۲۲۰ ممالک ایران بتدریج بدست چنگیز افتاد بهر جا که رسید حکم قتل
 عام داد شهرها را غارت و خراب نموده بجای دیگر رفت ایران در طی
 روزگار آن چندین هزار ساله آسیب فراوان دید ولی هیچ یک شدید تر از
 لطمه مغول و تاراجی بوده است کوئیا در بهمن بشت از همین بلاهای بینی
 شده است در جائیکه اهورا مزدا بوخشور زرتشت کوید ای
 زرتشت باک برای علامت باخر رسیدن هزاره تو وقوع این

حادثه ناگهانی رخ خواهد شد از آنکه صد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه دیوها از نژاد خشم با موهای بلند کشور ایران را از طرف شرق ویران خواهند نمود مملکت و ثروت و شرافت و اقتدار و دین و راستی و آسایش و امنیت و شادمانی و تمام چیزهایی که آفریده اهوراست سوزانیده و نابود خواهند نمود آئین مزدیسنان و آتش و رهرام از دست رود چندی باستم و فشار فرمانروا باشند»

هنوز زخمهای چنکریان مرهم نیافته بود که بلای دیگری در سال ۱۳۸۱ باتیمور گورکانی تاتار فرا رسید از رود جیحون تا فرات از جمله دم مناره ها ساخت وطن ما در این دو هفته همه چیز خود را باخت گرچه ایران باز ماند کان این غولها را از پشت دوم تربیت نمود در واقع کرکادکان را مثل میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیک آدم کرد ولی خونی آنان بدی بدران را جبران نمیتوانست نمود کوشش آنان اندک بیهوش دارو پس از مرگ سهراب بود تاکنون هم شهرهایی که بدست این دودرنده اخیر خراب شد آباد نگردید چطور ممکن بود که از خون چندین کرور نفوس ایرانی که در یورش آنان تلف شد مرمت شود پس از این فاجعه باز یک دوره درخشانی پیش آمد و آن عهد صفویان است که در سال ۱۵۰۲ از شاه اسمعیل که از سادات صوفی ایران است شروع میشود این عهد با افتخار نیز با دوره ساسانیان قابل مقایسه است سلطنت صفویان که ۲۴۰ سال طول کشید گذشته از آنکه دوره اقتدار و سرفرازی است صنعت در ایران با علی درجه کمال رسید هنوز آثار یکی از این روزگاران فرخنده باقی است مایه افتخارات ملی ماست بزرگترین پادشاه این سلسله شاه عباس بزرگ در ردیف داریوش و اردشیر و انوشیروان است نادر شاه افشار که از قبایل ترك است و سلطنت صفویان را منقرض ساخت چندی ایران را از هرج و مرجی که در اواخر سلطنت صفویان

بایران روی داده بود نجات داد و يك امپراتوری عظیمی تشکیل یافت ولی
 فایده ای بحال ایران نداشت از کشتار و غارت قومی روی نجات نخواهد دید
 سرمایه ملی که علم و هنر است در موقع تاخت و تاز از دست بیرون میرود
 ستاره هفت نادر نیز بزودی غروب نموده نوبت به کریم خان زند رسید این
 را دمرد بافتوت ایرانی نژاد چندی در فارس و اصفهان يك نام زیست تا آنکه
 در سال ۱۷۸۶ دوره تاتارهای آق قوئیلو یعنی قاجار پیش آمد در آغاز
 سال مذکور آقا محمد خان خواجه عنوان شاهی گرفت از همان قرنیکه اروپا
 بواسطه استکشاف قوه بخار شروع بترقیات نمود همان وقت مؤسس این سلسله
 در فتح کرمان چشم هفت هزار نفر را از حدقه بیرون کشید و بیست هزار
 زن و بچه گرفتار زجر سر بازهای بی رحم اوشدند در دوره سلطنت صد و
 پنجاه ساله فجرها ایران از هر حیث پست گردید تا بهر اندازه که ما در آسیا از
 بی لیاقتی و رذالت طبع و بد اخلاقی فجرها پس رفتیم اروپائیا پیش آمدند
 بطوریکه زندگانی ما امروز در این قرن تمدن و معرفت مشکل گردید

اینك که زمام امور دگر باره بدست ایرانی نژادی سپرده شد و
 سلطنت پهلوی تشکیل یافت امیدواریم که آغاز سعادت ایران باشد و
 کاروان وامانده ما بشاهراه علم و معرفت افتد بکند دگر باره از بر تو کار
 و کوشش و راستی و درستی مانند پارینه در میان اقوام دنیا سرافراز شویم
 در میان تاریخ ملل تاریخ ایران بخصوصه مفید و دارای مقام بلندی
 است ایران در طی چندین هزار سال نوبه بنوبه با طوایف مختلف در تماس
 بود از تمدن هر يك چیزی اخذ کرده است و در مقابل تمدنی از خود
 بدیگران داده است پیش از آنکه ایران جداگانه داخل میدان کارزار دنیا
 شود با هند مربوط بود پس از آن با اشور و بابل و شوش و ایلام و مصر
 و یونان و فنیسی و روم و بیزانس و عرب و ترك و مغول سروکار داشته است

ایران چهار راه اقوام دنیا بوده است همه بانجا آمد و گذشتند چندین استیلای بزرگ بیکانه ملیت آن را محو نه نمود عرب در آغاز اسلام در هر خاکیکه با نهاد عرب کرد و تا امروز هم این همه ممالك عرب زبان یاد کار هجوم اولیه عربهاست مگر ایران که پس از دو یست سال زنجیر اسارت بیکانه را از هم درید و زبان ملی خود را نجات داد راست است در زبان مالغات عرب بسیار مانده است ولی اساس زبان اریائی است هر روز که بخواهیم میتوانیم بجای لغت عرب فارسی بنشانیم نه آنکه فقط ایران خود را از اسارت رها کند بلکه در دو دوره چنانکه ذکر شد در عهد سلجوقیان و صفویه دوباره باوج کمال رسید بنابر این وطن ما در طی زندگانی تاریخی خویش چهار بار بر خواست دوبار در قدیم که عهد هخامنشیان و ساسانیان باشد و دوبار پس از استیلای عرب و هر يك از این چهار قیام چندین صد سال طول کشید هیچ يك از ممال متمدنه قدیم نه توانسته است در ازمنه مختلفه باین همه ترقیات موفق شود یونان که در تمدن سرآمد سایر ممالك است ستاره بختش فقط در يك مدت بدرخشید و آن از هانصد قبل از میلاد تا سیصد بعد از آن بوده است ایتالیا در دوبار ظهور نمود نخست در مدت دولت رُم و پس از آن در زمان رُنسانس Renaissance در طی مقال دانستیم که ایران نوبه نوبه به متمدن ترین و وحشی ترین اقوام قدیم را در آغوش خویش ایرانی نمود هم اسکندر یونانی متمدن حیثیت خود را در مقابل نفوذ معنوی ایران باخت و هم پسران چنکیز و تیمور از طینت درندگی خویش دور شدند امروز هم که ایران ابداً اقتدار سیاسی ندارد ولی نفوذ معنوی آن در کلیه ممالك مشرقی کم نیست نظر بگذشته تاریخی خود از آینده بهتری میتوانیم امیدوار باشیم ایرانی در هر موقعی که فرصت یافت جوهر خود را بروز میدهد با آنکه ایران پس از استیلای عرب متصلاً گرفتار

گرد نکشان و جنگجویان و مدعیان بود در تمام مدت این کیرودارهای شدید و خونین گروهی از دانشمندان بسیار بزرگ بسر کار آورد مشروطه ایران که قدری وسیله ترقی بدست ایران داد در مدت بیست سال با موانع خارجی نسبتاً اوضاع بهتر از سابق شد هر چند که خود ستائی است ولی از قول سباحین اروپائی میتوانیم بگوئیم که در آسیا گذشته از ژاپن هیچ يك از مال از حیث تمدن و تربیت بایرانیان بر تری ندارند چه خوب است که پارسیان هندوستان اهم وطن قدیمی خود را بشناسند و گمان نکنند که ایران بس از استیلای عرب بکلی ملیت و زبان و تمدن و آداب خود را مثل مصر و سوریه باخت فداسته حکم کردن و با از روی اقوال چند نفری که باین جا پناه آورده اند قضاوت کردن سزاوار نیست

همانطوریکه تمام ایرانیان امروز میدانند که پارسیان هندوستان تا کنون دین قدیم ایران را باك نکاهداشتند و تحسین میکنند بجاست که پارسیان هندوستان نیز بدانند که ایرانیان تا با امروز آداب قدیم ایران را باك نگهداشتند و بعلاوه زبان دلکش فارسی را که زائیده زبان ایران قدیم است از عربها و ترکها نجات داده و تا با امروز یکی از زبانهای معتبر ادبی دنیا است و گروه نویسندگان و شعرای ما مورد تحسین ممالك متمدنه روی زمین است راست است شما در هندوستان همت کرده اید که جمیعت کوچک خود را در مقابل هند و هجوم مسلمان و آزار عیسوی های برتغالی حفظ کرده آئین کهن ایران را رها نید ولی ایرانیان نیز در رها نیدن ملیت خود از چنگال خونین چندین فاتح مثل چنگیز و تیمور سر کردند بنا هائیکه امروز در اکر اودهلی مایه تعجب شماست از باز ماندگان همین دو جانور است که در ایران تربیت شده اند و سلیقه و تمدن ایران را باین جا آوردند چون کشور کشایان مغولی نژاد از ایران باین جا آمده سلطنت یافتند از این جهت امروز تمام

ایرانیان بخلط در هندوستان مغول نامیده میشوند و برخی از شما شاید خوشحال هم باشند از آنکه آنان را از جنس شما نمیدانند ولی ایرانیان میتوانند بگویند که اگر ایرانی بودن مایه افتخار است ما که همیشه در سرزمین نیاکان خود بوده و همواره از مادر وطن مدافعه نمودیم و زبان و آداب ملی را حفظ کرده ایم ذی حق تر باین اسم میباشیم بخصوصه شما پارسیان از برای بقای ملیت و مذهب قدیم محتاج بایران هستید پس باید سفر کنید که بآن نزدیکتر شوید قوم کوچکی در خاک بیگانه بدون اتکال بمملکت بزرگتری نمی تواند بایدار بماند اگر تحقیقات مذهبی اروپائیان نبود و باین وسیله يك كمك خارجی بمزدیسنا ن میرسید حکماً تاکنون اثری از دین تان نمی ماند برای آنکه در قرن اخیر اسباب روابط شما که زبان فارسی باشد با ایران از میان رفت از وطن قدیم بیگانه و دور و از مذهب بی اطلاع بناچار بایستی بمعکم ضرورت معدوم شوید چون اینك هشت ماه است که در هندوستان هستم غیب کوئی و کشف اسرار کردن نیز بمن اثر کرده است میخواهم که امروز اشاره در خصوص آینده نمایم و آن این است که مزدیسنا در ایران ترقی خواهد کرد و بدائره جمعیت زرتشتیان ایران افزوده خواهد شد ولی اگر در هندوستان اوضاع بهمین شکل بماند بتدریج از میان خواهد رفت و مخصوصاً اگر انقلاب سیاسی پیش آید انعدام آن فوراً روی خواهد داد علاج قبل از واقعه این حادثه این است که بایران نزدیک شوید انجام و مآل و بناء و پشتیبان خویش را ایران بشمارید بایران نزدیک شدن بسیار آسان است از همین مملکت دور معنا بتوسط زبان میتوان تقرب پیدا کرد بتمام پارسیان هند لازم بل واجب است که تعلیم زبان فارسی را از برای اولاد های خود در مدارس اجباری کنند و باین وسیله بادبیات و تاریخ وطن قدیم آشنا گردند و همین زبان وسیله دوستی میان ایرانیان و پارسیان شود قسمتی از خورده اوستا یعنی دعای

یومیه نان بازند میاشد و یا بعبارت دیگر فارسی است پس از استیلاي انگلیس
 بهندوستان هندوان از زبان فارسی که تا آنوقت زبان ادبی و رسمی این مملکت
 بزرگ بود بی نیاز شدند ولی شما پارسیان ایرانی کیش و ایرانی نژاد از
 برای بقای خود بی نیاز از آن نبوده اید اگر دیده اید که غالب انگلیسی ها
 جز از يك زبان زبان دیگر نمیآموزند برای این است که میخواهند زبان
 ملی خود را در همه جا بگویند و بشوند و اتفاقاً امروز در يك قسمت بزرگ
 دنیا انگلیسی حرف میزنند این ابداً قابل مقایسه با مِشتی پارسی نیست
 که در خاک یکانه و در تحت ریاست یکانه دیگری بسر میرد و امیدوار است
 همیشه زرتشتی بماند اینك که ایران وطن مقدس ما رو بترقی است تمام
 فرزندان آن خاک باید بقدر قوه خویش یاری کنند یاری پارسیان عجله
 باید این باشد که زبان فارسی بیاموزند و باین وسیله آینده خود را برهانند
 و دین قدیم آن خاک را حفظ نمایند اگر فارسی میدانستید و بادیات آن
 آشنا بودید حکماً تعظیم و تکریمیان از برای وطن مقدس زرتشت و گشتاسپ و
 جاماسپ زیادتر میشد و بدون آنکه بایران رفته و خود بشخصه ادب و
 لطافت و هوش و سلیقه و مهان نوازی ایرانیان را دیده باشید بخوبی از ادبیات
 وسیع و دلکش فارسی ملتفت میشدید ملتی که دارای چنین مقام ارجمند ادبی
 است بی شك باید از لطافت و هوش و سلیقه بهره مند باشد چه ممکن نیست
 از يك ملت هست و خشن و بی سلیقه صدها فردوسی و خیام و حافظ بوجود
 آید آری بتوسط زبان فارسی ممکن است آنچه در سالهای دراز در این
 تنگنا از مردمان تنکدل و تنگدست در خصوص ایران شنیده اید و
 خیالاتشان را کدر ساخته است زایل شود بنده که پس از هجده سال اقامت
 در مہتمرین نقاط اروپا بایران برگشتم یکانه خوشحالیم در آنجا این بود که
 در طهران خانواده ها را که وسیله زندگانی داشته اند از خانواده های بزرگ

و محترم فرانس و آلمان این دو مملکتی را که بنده خوب می‌شناسم بست تر نیافتم و این را دلیل دانستم که هنوز آداب و رسوم و باکیزی و وقار و مهمان نوازی در ایران زایل نشده است فقط بیچارگی است که گروهی را از این خصایص های حمیده محروم داشته است در ایران بدون اینکه بهمه وسایل زندگانی اروپایی کنونی هر خور هم حسن می‌کنیم که در مملکتی هستیم که دارای تمدن قدیمی است تربیت قومی ابداً مربوط بخانه های سنگی چهار طبقه و راه آهن و کارخانها و غیره نیست ممکن است دولت فرانس سرمایه هنگفتی به سنکال Senegal برده تمام وسایل زندگانی پاریس را در آن مملکت دور افتاده افریقائی حاضر کند و این تفاوتی در تربیت سیاهای آنجا نخواهد کرد اینك شما بعهده نزدیک میشوید که باید خود را بوطن قدیمتان نزدیک کنید مادامیکه تصوراتتان در خصوص ایران دیگر کون است این تقرب صورت نگیرد قطع نظر از آنکه هر وطنی محتاج خدمت هر يك از فرزندان خویش میباشد تقرب پارسیان بایران يك منت مخصوصی بآن آب و خاک گذاشتن نیست گذشته از این چند هزار ایرانی نژادی که امروز در هندوستان موجود است چندین صد هزار ایرانی نژاد و فارسی زبان در عراق و قفقاز و مصر و عثمانی داریم که رعیت ایران هم هستند از آنکه غالباً از بنده در کنفرانسها و یا در مقالات در روزنامه ها شنیده و با خوانده اید که باید پارسیان بایران نزدیک شوند برای بایداری خود آنان است نه از برای بایداری ایران که بدون خدمت مشتی از فرزندان در مدت بیشتر از سه هزار سال است که بایدار میباشد گذشته از آن که زبان فارسی ممکن است فرزندان را بر خلاف خودتان بایران نزدیک کند وسیله دیگری هم برای این آشنائی موجود است و آن اینست که شخصی مثل دستور سردار کیقباد که خود بزبان پارسی

آشنا و تاریخ ایران را می‌شناسد و از پیشوایان بزرگ جامعه است بقصد
 زیارت خاک مقدس زرتشت بآن سرزمین شتافته و بشخصه در آنجا مطالعه
 نموده آنکاه در مراجعت ذکر تواضع و سلیقه مردمان آن سرزمین را
 برسم ارمغان باینجا آورده و شما را از این هدیه برازنده که هنوز مرز و
 بوم دلیران و ناموران و پیغمبران زنده و پابنده است خوشنود نماید



116524

کتابخانه تخصصی
 وزارت امور خارجه